

# پرنفست

سال دوم • شماره دوم • بهار ۱۳۹۷

## صاحب امتیاز:

انجمن علمی علوم سیاسی دانشگاه تهران

## مدیرمسئول:

محمد امین اربابی

## سردبیر:

عاطفه عراقی

## اعضای هیئت تحریریه:

عاطفه عراقی، رضا عباسی، محمد امین اربابی،  
محمد مهدی دهدار

## ویراستار:

محمد امین اربابی

## طراح جلد و صفحه آرایی:

محمدعارف احمدی

## همکاران این شماره:

امیرمحمد کمالو، محمدعلی یوسف نژاد

## در این شماره می خوانید

- ۲ سخن سردبیر  
**گفتگو:**
- ۳ برای توسعه دموکراتیک ایران می خواهیم نقش لولا داشته باشیم نه دیوار  
۷ بخش اعظم پیشرفت آکادمیک در غرب دلیل اخلاقی دارد  
**اندیشه و جامعه شناسی سیاسی:**
- ۱۲ آزادی در قید قیود  
۱۴ منطق اندیشیدن سیاسی در ایران باستان  
۱۶ گوش های ناآرام  
۱۷ وضعیت دانش زبانی در نظام دانشگاهی در اروپا  
۱۸ اکسی توسین و آدام اسمیت  
۲۰ تغییر کوچک: چرا انقلاب توییت نخواهد شد؟  
**ایران:**
- ۲۸ تأملی در باب پیش بینی پذیر بودن ناآرامی های دی ماه  
۳۳ قانون سیاسیون کشورگامی در ...  
۳۵ افسانه پیل و پراید یا بحران گفت و گو زدگی  
**جهان:**
- ۳۸ هویت گمگشته: تحلیلی بر چگونگی شکل گیری و فروپاشی داعش  
۴۰ مفهوم امنیت  
۴۲ داستان جدایی دو کره  
۴۶ مسئله امنیت رژیم اسرائیل در خاورمیانه

ارتباط با دفتر نشریه:

- تحریریه در رد و ویرایش مطالب ارسالی مجاز است.
- مسئولیت مطالب به عهده نویسنده و سفارش دهنده است.
- چاپ مطالب مجله با ذکر مأخذ بلا مانع است.



@UTPSAA



politicselmi@gmail.com



partosiyasatsj.ut.ac.ir



کلام آغازین

## سخن سر دیر

• عاطفه عراقی

politicselmi@gmail.com • آیدی تلگرام: @UTPSAA

لازم به ذکر است که علاوه بر راه‌های ارتباطی پیشین، سایت نشریه انجمن علمی با عنوان partosiyasatsj.ut.ac.ir نیز راه‌اندازی شده که از این پس می‌توانید مقالات را از این طریق نیز در اختیار داشته باشید و در صورت عضویت در سایت از سایر امکانات آن نیز برخوردار شوید. پرتو سیاست در راستای تأثیرگذاری هرچه بیشتر در نظر دارد تا در درازمدت بتواند نسبت به حرفه‌ای‌تر شدن نشریه اقدام کرده و زمینه‌ای برای طرح دیدگاه‌های دانشجویان و اساتید در رابطه با سیاست فراهم آورد، لذا در این راستا امیدواریم همچون گذشته ما را از انتقادات و پیشنهادات خود بی‌بهره نگذارید. »

همواره آغاز کردن راهی دشوار است و ادامه دادن آن دشوارتر اما با همت و تلاش دوستانم در هیئت تحریریه و همراهی دانشجویان گرانقدر دانشکده، توانستیم این نشریه نوپا را با تمام مشکلات پیش رو به شماره دوم برسانیم که هم‌اکنون در اختیار شماست. در این شماره نیز مانند شماره اول در کنار مقاله‌هایی که در حوزه‌های مختلف اندیشه و جامعه‌شناسی سیاسی و روابط بین‌الملل و مسائل ایران گردآوری شده، مصاحبه ویژه‌ای با دو استاد گرانقدر دکتر حسین سیف‌زاده از اساتید پیشکسوت و برجسته و همچنین دکتر مهدی فدایی مهربانی از اساتید جوان و خوش‌آتیه دانشکده صورت گرفته است که امیدوارم مورد توجه قرار گیرد.



## برای توسعه دموکراتیک ایران می‌خواهم نقش لولا داشته باشم نه دیوار



■ رضا عباسی

● دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

تجربه‌ی مصاحبه با دکتر حسین سیف زاده پژوهشگر برجسته‌ی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، همچون سکه‌ای دورو بود. از سویی مهربانی و گشاده‌رویی ایشان، راحتی و شجاعتی در آدمی به‌وجود می‌آورد که پرسش‌های صریحی مطرح کند و از سوی دیگر، وطن‌دوستی و نگاه فرا جناحی ایشان به کلیتی به نام ایران، آدمی را مجاب می‌کند که از ورای مباحث روزمره به قضا یا بنگرد و سویی منافع ملی را در پرسش‌های خود پررنگ کند. حاصل مصاحبه در نهایت، ترکیبی از خاطرات، مخاطرات و تأملاتی شد که استاد سیف زاده در زندگی علمی طولانی خود با آن مواجه بوده است. جان کلام این گفتگو اما زمانی بود که ایشان پس از اتمام مصاحبه اعلام کردند که **مایل نیستم خود را در بازی‌های جناحی وارد کنم، بلکه می‌خواهم همانند یک ایرانی تبار در همبستگی ایرانیان، و برای توسعه دموکراتیک آن، نقش لولا داشته باشم، نه دیوار.** اکنون شرح گفتگوی اختصاصی پرتو سیاست، پیش روی شماست.

▲ خلاصه‌ای از دوران کودکی و نوجوانی تا قبل از ورود به دانشگاه  
بفرمایید.

سوئی و خروش روحانیون انقلابی چون آیت الله خمینی و قمی از سوی دیگر، موضع خانوادگی ما عمدتاً سیاسی بود. همانند دیگر نوجوانان، ظهور شریعتی و سخنرانی‌های پر هیجانش نیز بر تب و تاب گرایش‌های نوجوانانی چون اخوی و من می‌افزود. به این لحاظ، بیشتر اعضای خانواده ما به اقتضای این همسوئی تحت فشار و یا بازداشت‌های موقت و یا طولانی بودند. من بیشتر از طریق برادر گرام و شجاعم (که هم اکنون در جایگاه و کالت دادگستری خدمت

با سلام خدمت همه شما عزیزان دانشجوی، دوران پرتلاطم کودکی من مقارن با سال‌های پس از کودتا علیه مجریه لیبرال-دموکرات دکتر مصدق، و خروش آقای خمینی و قمی علیه اصول انقلاب سفید بود. به اقتضای زندگی در قم، و الهام‌گیری از مواضع دموکراتیک و ملی مرحوم دکتر مصدق و مهندس بازرگان، از

می‌کنند)، به شبنامه‌هایی چون انتقام و بعثت دسترسی پیدا می‌کردم. گاه این شبنامه‌ها در اختیار مرحوم مفتاح قرار می‌گرفت، و ایشان در خفا ما را تشویق، و در عین حال ما را تحذیر می‌کرد. نهایتاً با فشاری که از طرف ساواک به خانواده برای متوقف شدن این فعالیت‌ها می‌شد، برادر پیش‌تاز مهاجرت اجباری به تهران شد، و در ۱۶ سالگی، و در ۵ صبح شهریور ۱۳۴۵، راه‌پیمای راه طی شده او شدم. در تهران، روزها با کار طولانی، و شب‌ها را با مطالعه آزاد برای آمادگی جهت شرکت در امتحان متفرقه سپری می‌کردیم.

▲ چه سالی وارد دانشگاه شدید و چرا علوم سیاسی خواندید؟  
سال ۱۳۴۸ وارد دانشگاه شدم. گرایش‌های سیاسی خانوادگی و عشق به توسعه دموکراتیک ایران وجود ما را فرا گرفته بود. متأسفانه، دریافتیم که نوع آموزش در ایران جلوه مدرسی دارد، تا توانمندساز.

▲ چرا و چگونه برای ادامه تحصیل به ایالات متحده رفتید؟  
به اقتضای شغل استادیاری که از سال ۱۳۵۴ داشتم، شدیداً احساس نیاز به تعمیق دانسته‌هایم داشتم. به جای اندیشگی، به ما دانستن آموزش داده شده بود. با انقلاب، فکر کردیم هدف توسعه سیاسی ایران است. اصلاً به مخیله مان نمی‌رسید که انقلاب ۱۳۵۷ به این مسیر امروزی وارد شود و گرایشی ضد مدرن و حاکمیت انسانی خواهد داشت. به لحاظ

فقدان اندیشگی قوی، تفاوت بین ملت- دولت قراردادی مدرن را با پدرسالاری مدرنیستی و یا جایگزین آن به شکل پدرسالاری بنیادگرانه را نمی‌فهمیدیم. به اقتضای فقدان فهم علم تجربی و کارسازی آن در حاکم کردن انسان بر سرنوشتش، که از لیبرالیسم و آزادی عالمانه انسان ناشی

روحانیون، به همان شیوه دگرستیزی اهورائی-اهریمنی آنان وفادار مانده بودند، اما در قالب دیالکتیک اعلان شده، و نه تحریک شده. این دو عامل مرا به سوی مطالعه فوق لیسانس دوم در مدیریت اداری و دکتری سیاسی در دانشگاه کالیفرنیا شعبه سانتا باربارا سوق داد.

**به اقتضای زندگی در قم، و الهام‌گیری از مواضع دموکراتیک و ملی مرحوم دکتر مصدق و مهندس بازرگان، از سوئی و خروش روحانیون انقلابی چون آیت‌الله خمینی و قمی از سوی دیگر، موضع خانوادگی ما عمدتاً سیاسی بود. همانند دیگر نوجوانان، ظهور شریعتی و سخنرانی‌های پر هیجانش نیز بر تب و تاب گرایش‌های نوجوانانی چون اخوی و من می‌افزود.**

▲ چه سالی تدریس در دانشگاه‌های ایران را شروع کردید و در چه زمینه‌هایی به تدریس می‌پرداختید؟  
با دریافت مدرک کارشناسی ارشد سیاسی، از سال ۱۳۵۴ کار دانشگاهی را آغاز کردم. گرایش به توسعه ایران و دموکراسی مرا به تدریس درس‌هایی چون کلیات حقوق اساسی می‌کشاند. اما حقیقتاً فرق بین جلوه‌های جاری کلیات حقوق اساسی را با مبانی علم سیاست نمی‌فهمیدیم. با بازخوانی جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک خود در آمریکا، به‌سوی درس‌هایی نظری و معرفت‌شناسی کشیده شدم. پس از دوره فوق دکتری در دانشگاه هاروارد، و ملاقات اساتید برجسته جهانی چون هافمن-هانتینگتون-وربا-کیوهین، افتخار ملاقات با

می‌شد، تصورمان این بود که فساد رژیم گذشته را نامطلوب کرده است. مایل بودم علت ایجاد تنفر در جوانان ایرانی علیه مدرنیته، غرب و به‌ویژه آمریکا را بفهمم که چرا به جای چند حزب بنیادی (مثلاً محافظه‌کار ملی، لیبرال دموکراتیک، سوسیالیست و مثلاً فرهنگی) باید صدها گروهک کوچک و بزرگ به نام حزب تشکیل شوند. مثلاً، چرا به ترتیب نهضت آزادی از جبهه ملی جدا شد و سوسیالیست‌های مذهبی از نهضت آزادی. شریعتی نیز به این سه نهاد سیاسی پشت کرد و نهضت گرائی‌رهای بخش و ضد غرب را همانند آل احمد و دیگر چپ‌ها برجسته کرد. برخلاف جبهه ملی و نهضت آزادی، سوسیالیست‌های مذهبی و شریعتی با نقد

استاد توماس کوهن صاحب کتاب ساختار انقلابات علمی را داشتم. از این پس، معرفت‌شناسی و نگاه متنی به سیاست چهار فصل بخش اول همه کتاب‌هایم را تشکیل داد. در این راستا بود، که سه کتاب درباره سیاست خارجی ایران، یکی در خصوص سیاست ایران در عرصه جهانی شدن، و کتاب نگاه ایرانی به نظریه پردازی را تحت عنوان بن فکن رندانه آماده چاپ کردم. اما از اوایل دهه ۱۳۸۰، ۱۷ سالی است که در دست مطالعه مامورین وزارت ارشاد برای دریافت اجازه چاپ است. البته قبل از وزارت ارشاد، جناب روحانی از جایگاه ریاست خود بر مرکز تحقیقات استراتژیک استفاده کرده، و از انتشار آن توسط مرکز جلوگیری کرده بودند.

▲ چرا در دانشگاه تهران با شما قطع همکاری شد و اکنون که به آن دوران می‌نگرید چه داوری‌ای نسبت به افراد دارید، حتی برخی معتقدند در حق شما جفا صورت گرفته است؟  
من کلمه جفا را مورد استفاده قرار نمی‌دهم و به رغم محروم شدن از تدریس در خانه علمی‌ام و فرزندانی گرام‌ام در ایران، حتی به آن افراد هم عشق می‌ورزم و دعا می‌کنم. اما لازم به یادآوری است که اولین بار در سال ۱۳۷۳، همین عزیزان توانسته بودند پرونده‌ای با ۱۰۸ اتهام سیاسی-مذهبی-جاسوسی برایم درست کنند. با همت معاون آقای لاجوردی، نسخه‌ای از اتهامات را به سران نظام داده بودند. دو نفر

پاپیولیزم ضد دانشگاهی دامن می‌زنند. اما هیچکدام هم حاضر به آن نیستند که اندیشه‌ورزی ایرانی شکل بگیرد. به رغم شعار آزادی اندیشه، همانطوری که عرض کردم، ۵ کتاب اینجانب ۱۷ سالست که در انتظار اتمام واریسی و دریافت اجازه چاپ است. تصور من این بود که شاید با استفاده از فضای آزاد آمریکا، بتوانم با محور قرار دادن حافظ خوانی، جمعیت ایرانی را به همبستگی و احترام متقابل متمایل کنم. پس از این شکست دوم، دریافتم که ایرانی دانش سیاسی دارد، و نه اندیشه سیاسی، به یکی از دو شکل فلسفی و علمی. البته که صاحبان قدرت و فعالان سیاسی خود را مجری نظرات خود می‌دانند، و نه خواسته جامعه مدنی، و تحت نظارت حوزه عمومی (دانشگاه، کانون و کلا و رسانه‌های آزاد). به این لحاظ، تصور اینست که سیاست زده شدن ایدئولوژیک و پاپولیستی، فضای زیستمانی ایران را به دگر ستیزی و تعارض با مدرنیته و حاکمیت انسانی، متمایل کرده است. به علاوه، در ایران، سیاست خیابانی و پاپولیستی نمی‌تواند به فهم معرفت سیاسی نائل آید، و نمی‌خواهد خود را به اصول معرفت مقید کند.

▲ اهمیت و جایگاه علم سیاست در ایران و آمریکا چه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟

در آمریکا، با تعهد به فضای زیستمانی مدرن و حاکمیت انسانی، علم سیاست در فضای اندیشگی فلسفه غرب معطوف



**گرایش به توسعه ایران و دموکراسی مرا به تدریس درس‌هایی چون کلیات حقوق اساسی می‌کشاند. اما حقیقتاً فرق بین جلوه‌های جاری کلیات حقوق اساسی را با مبانی علم سیاست نمی‌فهمیدیم. با بازخوانی جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک خود در آمریکا، به سوی درس‌هایی نظری و معرفت‌شناسی کشیده شدم.**

که باید من از کار کنار بروم. در نتیجه، به آمریکا آمدم، و توفیق هر ایرانی، و حتا همان عزیزان، را از خداوند متعال خواستم.

▲ به نظر شما چرا در ایران رابطه بین علم سیاست و کنشگری سیاسی تا این اندازه ضعیف است؟

علم سیاسی و فلسفه سیاسی در ایران هنوز ایرانی نیست. دو گروه فلسفه دان اسلامی و ضد غربی در مقابل نگاه‌های وارداتی صف آرایی سیاسی کرده و به

به دفتر رئیس دانشگاه رفتم. در آنجا به من حکم شد، که باید به صورت "داوطلبانه" از کار کنار بروم، و گرنه پرونده‌ام از لحاظ قضایی دنبال می‌شود. اعضاء محترم گروه از این نامه و اعمال سریع آن در شب عید شگفت زده شده، و نامه‌ای تقریباً با اجماع (به جز دو نفر) در تأیید نگاه اعتقادی من نوشتند. اما راه به جایی نبرد. برآیم در دانشگاه آزاد حکم زده شد، اما با تلاش همین عزیزان، رئیس دانشگاه آزاد اعلان کرد

از دانشجویان قبلی‌ام مأموریت پیشبرد این پرونده علیه من را به عهده داشتند. رورنامه‌های همسو با آنان برای هفته‌ها گزارشی علیه من می‌نوشتند، و گاه با بدفهمی منظور من در نقد نگاهشان، خود را در جایگاه حضرت امام حسین نشانده، و نگاهی جسارت‌آمیز به قیام عاشورائی آن امام همام به من نسبت دادند. ۵ سال طول کشید، تا در ۱۱ خرداد ۷۸، به من اجازه یکسال تدریس مشروط دادند. با مجریه اصلاحات، کار من ادامه یافت. اما پس از بازگشت از فرصت مطالعاتی دیگر به هاروارد، در هنگام بازگشت و اعلان آن، ریاست وقت دانشکده که از سردمداران تلاش قبلی علیه من بود، از من خواست تقاضای باز نشستگی کنم. بی‌خبر از تمهیدات جدید، بلافاصله گفتم، معمولاً استاد تمام‌ها قابل باز نشسته شدن اجباری نیستند. از آن پس، در کلاس‌هایم عزیزی حضور می‌یافتند که گاه رشته سیاسی نبودند، و با سوالات خود مقصود دیگری را پیگیری می‌کردند. تا روز ۱۴ اسفند (سالروز وفات دکتر مصدق) ۱۳۸۹، منشی دبیرخانه به من تلفن زد که برای دریافت نامه‌ای به دبیرخانه رجوع کنم. در نامه‌ای که به من داده شد، من به چهار اتهام اعمال خلاف اخلاق عمومی، اعمال خلاف شرع، تبلیغ به نفع گروه‌های الحادی و فرق زاله، و توهین به مقدسات متهم شده بودم. با اعتقادات مستمر دینی خود، از این نامه شگفت زده شده و

**علم سیاسی و فلسفه سیاسی در ایران هنوز ایرانی نیست. دو گروه فلسفه دان اسلامی و ضد غربی در مقابل نگاه‌های وارداتی صف آرائی سیاسی کرده و به پایبولیزم ضد دانشگاهی دامن می‌زنند. اما هیچکدام هم حاضر به آن نیستند که اندیشه‌ورزی ایرانی شکل بگیرد.**

نژاد، دکتر اشتریان، دکتر وحید نام برد. به هر حال پیری است و فراموشی و یا فقدان افتخار آشنائی با کار بعضی از اساتید محترم دیگر.

▲ **توصیه‌ای محوری برای دانشجویان علم سیاست بفرمایید؟**

امیدوارم برخلاف نسل ما، نورچشمان عزیز دانشجویان از افتادن در دام نگاه‌های پایبولیستی و بنیادگرایی پرهیز کنند. با ارائه تعریفی عام فلسفی از خود، که قابلیت اعمال به لایه‌های متعدد هویت زیستمانی آنان داشته باشد،

**امیدوارم برخلاف نسل ما، نورچشمان عزیز دانشجویان از افتادن در دام نگاه‌های پایبولیستی و بنیادگرایی پرهیز کنند. با ارائه تعریفی عام فلسفی از خود، که قابلیت اعمال به لایه‌های متعدد هویت زیستمانی آنان داشته باشد، بلندپروازی مناسب خود را در قالب یک ایدئولوژی عملگرایانه اخلاقی تعریف کنند. سپس با علم‌گرایی فراپوزیتیویستی، زمینه را برای تعریف و باز تعریف اقدامات گوناگون خود فراهم و اجراء نمایند. باشد که با رعایت حقوق بشر، تکریم شرافت انسانی، راه را برای حکمروائی دموکراتیک و همیار با دیگران فراهم کنند.**

بلندپروازی مناسب خود را در قالب یک ایدئولوژی عملگرایانه اخلاقی تعریف کنند. سپس با علم‌گرایی فراپوزیتیویستی، زمینه را برای تعریف و باز تعریف اقدامات گوناگون خود فراهم و اجراء نمایند. باشد که با رعایت حقوق بشر، تکریم شرافت انسانی، راه را برای حکمروائی دموکراتیک و همیار با دیگران فراهم کنند.

▲ **در پایان آینده‌ی ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

بسیار حساس. در حال حاضر، کلید گشودن راه عبور از بحران و گذار ایران به فضای زیستمانی دموکراتیک و حقوق بشری در اختیار مسئولان عالی‌رتبه‌ایست که با یک دستور کاری و صدور چند حکم سیاسی، امکان تغییر نهادین در ساختار سیاسی ایران را دارند. در این راستا، البته ایرانیان با هر نگاه اعتقادی، مرام و ایدئولوژیهای گوناگون باید شورای نخبگانی ملی (شامل دانشگاهیان، گروه‌های مختلف از جامعه مدنی) ایجاد کنند، تا نیازها و ارزش‌های گروه‌های مختلف از جامعه ایرانی فهرست‌بندی شود. با تدوین چنین یادداشت ملی، زمینه برای تدوین قرارداد اجتماعی متناسب فراهم شود. در صورت تدوین این متن اصلی، می‌توان از کارهای نهادی و اجرائی چون فراندوم سخن گفت. در غیر اینصورت، فراندوم دور جدیدی از دگرستیزی را ایجاد خواهد کرد. تصور اینست که با پیمایش این گذار عملی، ایران از سراشیبی انحطاط هزاره‌ای، و سرگشتگی دگرستیز دوپست‌ساله نجات خواهد یافت. دوستی و همیاری ملی، بین‌المللی جهانی و انسانی اگر جایگزین دگرستیزی ناشی از سرگشتگی شود، هزینه‌های گذار کمتر خواهد شد. اگر حافظ و سعیدی با نگاه مدرن بازخوانی شود، می‌توان با دو نگاه رندانه و فرزانه آنان، عملگرایی اخلاقی را در فضای زیستمانی ایرانی بر ساخت. به امید دستیابی به این موقعیت زیستمانی. ▶

افتاد. پیشاپیش از همه‌ی‌شان عذرخواهی می‌کنم. با یاد شاد روانان دکتر اخوان زنجانی و دکتر ستوده کار، به‌طور نمونه می‌توان از اندیشمندان نظری چون آقایان و خانم‌ها دکتر بشیریه، دکتر طباطبائی، دکتر فیرحی، دکتر معینی، دکتر خالقی، دکتر روشنندل،

به عملگرایی و حاکمیت انسانی شده است. نگاهی عملگرایانه در سه سطح فلسفی-علمی-اجرائی به هم پیوند خورده، و کشور را در بزرگراه پیشتازی در قدرت جهانی قرار داده است. در ایران، نگاه‌های پایبولیستی به اشکال مختلف مذهبی-ضدمذهبی، مدرن-ضمدردن، و قومی-فرقه‌ای، طبقاتی بروز کرده، و جامعه را در دوران پسا سنتی و گذار نگه داشته است.

▲ **اگر بخواهید چند تن از تأثیرگذارترین اساتید علوم سیاسی ایران را که از نظر شما خروجی کار مطلوبتری داشته‌اند را نام ببرید از چه افراد یا پروژه‌های فکری‌ای می‌توانید یاد کنید؟**

اندیشمندان برجسته‌ای در دانشگاه‌های ایران حضور دارند، هرچند که اندیشه‌های این بزرگواران در عرصه دگرستیزی جناحی گرفتار آمده است. زبان و فکرم قاصر از آن است که همه را نام ببرم. می‌ترسم که نام هر یک از اساتید برجسته ناغافل از قلم بیفتد. به علاوه، به لحاظ محدودیت حوزه مطالعاتی اینجانب، و ناآشنائی با نوشته‌ها و آثار علمی بعضی از اساتید برجسته دیگر، قطعاً بسیاری از آنان از قلم خواهد



## بخش اعظم پیشرفت آکادمیک در غرب دلیل اخلاقی دارد

محمد امین اربابی

دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران

دکتر مهدی فدایی مهربانی از اساتید جوان و برجسته‌ی گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران است. وی برگزیده دومین دوره‌ی جشنواره‌ی فارابی و برگزیده‌ی سی و سومین دوره‌ی جایزه‌ی کتاب سال برای کتاب حکمت معرفت و سیاست در ایران در بخش علوم سیاسی است. از کتاب‌های دیگر او نیز می‌توان به چه باشد آنچه خوانندش سیاست؟؛ ایستادن در آنسوی مرگ و بیدایی اندیشه‌ی سیاسی عرفانی در ایران اشاره کرد. وی که هم‌اکنون به‌منظور پژوهش در دانشگاه stony brook نیویورک به سر می‌برد گفتگویی را با نشریه پرتو سیاست ترتیب داده است که شما را به خواندن آن دعوت می‌نمایم.

جزو دانشگاه‌های معروف امریکا است و چند نوبلیست هم دارد. در رشته‌های علوم انسانی نیز بسیار معتبر است و در اینجا می‌گویند در فلسفه قاره‌ای بهترین دانشگاه شمرده می‌شود. پیشتر فلاسفه معروفی مثل دریدا، لیوتار، بودریار، دلوز و اکنون ادوارد کیسی در آن تدریس می‌کنند. ظاهراً پست‌مدرن‌ها خیلی رفت و آمد داشته‌اند؛ البته کسانی مثل هانا آرنتم هم مدت کوتاهی بوده‌اند. در گروه جامعه‌شناسی آن هم یک استاد ایرانی، سعید امیر ارجمند، مشغول است. البته من نه برای این دانشگاه آمدم و نه برای آن فلاسفه؛ هدف اصلی من کار کردن با ویلیام چیتیک استاد ممتاز این دانشگاه بود و برای همین این دانشگاه را انتخاب کردم.

فضای علمی دانشگاه‌هایی که در سفر پژوهشی خود مشاهده نموده‌اید را چطور و چگونه ارزیابی می‌کنید؟ چه ویژگی‌های مشخصی در فضای علوم انسانی آنجا قابل بیان است؟  
فضای علمی در اینجا از جهاتی تقریباً تفاوتی با ایران ندارد، و از جهاتی قابل مقایسه با ایران نیست. آنچه در نگاه نخست آدم در

برای آگاهی‌خوانندگان ابتدا از موضوع مورد مطالعه‌ی خود و فعالیت علمی خود در دانشگاه استونی بروک توضیح دهید و بگویید بر روی چه موضوعی کار می‌کنید؟

با نام و یاد خدا و با عرض سلام به شما خوانندگان محترم، من در اینجا مشغول کار بر روی برخی مفاهیم عرفان و الاهیات شیعی و تأثیر آن‌ها بر روی مفاهیم سیاسی در ایران هستیم. مبنای اصلی بحث این است که چگونه مفاهیم الاهیاتی می‌توانند زمینه‌ای برای طرح مفاهیم سیاسی باشند.

در رابطه با خود دانشگاه استونی بروک بگویید چه دانشگاهی است و از نظر علمی چه جایگاهی دارد و کدام اساتید در آن حضور دارند؟

این دانشگاه در واقع دانشگاه ایالتی نیویورک در لانگ آیلند نیویورک است. دانشگاه ایالتی نیویورک در چند مکان مختلف از جمله بینگهمتون، بوفالو، آلبانی (بخشی از نیویورک) و استونی بروک دانشگاه دارد که آخری به‌دلیل قرار گرفتن در منطقه استونی بروک نیویورک به این نام معروف شده است. دانشگاه

دانشگاه‌های غربی با آن مواجه می‌شود نظم و در درجه بعد رعایت اخلاق است. به نظر من بخش اعظم پیشرفت آکادمیک در غرب دلیل اخلاقی دارد؛ اگر بپذیریم نیروی انسانی بزرگترین سرمایه یک کشور است و توسعه و پیشرفت یک جامعه از دانشگاه شروع می‌شود، بنابراین کیفیت مناسب انسانی فوق‌العاده اهمیت می‌یابد. یک جامعه زمانی پیشرفت می‌کند که اعضای آن به صورت مداوم (نه هیجانی و مقطعی) به هم کمک کنند، در پیشرفت هم دخیل باشند، به هم احترام

بگذارند و رشد دیگری را رشد خود بدانند. اما مشخصه اصلی جامعه امروز ما خشم، نفرت و حمله علیه همدیگر و ساختارها است و این شامل آکادمی هم می‌شود. برخی در دانشگاه‌های ما تصور می‌کنند حمله به دیگران و شکستن ساختارها

دوای درد است. من معتقدم این ساختارشکنی بخشی از ساختارشکنی موجود در سطح جامعه ما است، نه چیزی که اصالتاً مختص دانشگاه باشد. طبیعتاً این ساختارشکنی دلایلی در دانشگاه دارد، اما بخش اعظم دلایل آن در

**فضای علمی در اینجا از جهاتی تقریباً تفاوتی با ایران ندارد، و از جهاتی قابل مقایسه با ایران نیست. آنچه در نگاه نخست آدم در دانشگاه‌های غربی با آن مواجه می‌شود نظم و در درجه بعد رعایت اخلاق است. به نظر من بخش اعظم پیشرفت آکادمیک در غرب دلیل اخلاقی دارد؛ اگر بپذیریم نیروی انسانی بزرگترین سرمایه یک کشور است و توسعه و پیشرفت یک جامعه از دانشگاه شروع می‌شود، بنابراین کیفیت مناسب انسانی فوق‌العاده اهمیت می‌یابد.**

بیرون است. این خشم و نفرت دانشگاهی بخشی از خشم و نفرت عمومی جامعه ماست. بخواهیم یا نخواهیم، این آمار که ایران خشمگین‌ترین جامعه را دارد، درست است. برخی در ایران به این آمار اعتراض کردند که سیاسی است؛ اما این را به خوبی می‌توانید با پوست و استخوانتان در ایران و مقایسه آن با کشورهای دیگر متوجه شوید. بنابراین طبیعی است که این خشم به دانشگاه‌ها هم نفوذ می‌کند. در دانشگاه، این خشم و نفرت در استاد و دانشجو هردو هست، اما در دانشجویان بیشتر نمود می‌یابد،





چون دانشجو فارغ از محافظه کاری‌های معمولی است که اساتید درگیر آن هستند. یکی از نکاتی که می‌تواند به دانشجویان ما برای فهم معقول‌تر سطح دانشگاه‌های ما کمک کند، مقایسه آن با کشورهای دیگر است. البته این مقایسه باید مقایسه منطقی باشد؛ مثلاً در نظر گرفته شود که ما به‌عنوان یک کشور خاورمیانه‌ای، جهان سومی و با مقتضیات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خاص هستیم، بنابراین در میان کشورهای هم‌رده خودمان چه جایگاهی داریم؟ باید منطقی باشیم. ما نه سوئد هستیم، نه آلمان نه آمریکا؛ اما به‌عنوان کشوری که من معتقدم سهمش از علوم انسانی می‌بایست خیلی بیش از این جایگاه فعلی باشد، باید ببینیم چه مواردی دانشگاه‌های بزرگ جهان را به آن جایگاه رسانده و ما نیز با الگوگیری از آن‌ها، الگوی ایرانی خودمان را برای ارتقای دانشگاه شکل دهیم.

دانشجویان ایرانی متأسفانه تصور می‌کنند اگر به یک کشور غربی بروند، در آنجا اساتیدشان همگی کانت و هگل و شوپنهاور خواهند بود. دلیل آن هم مشخص است؛ معمولاً دانشگاه‌ها با برند اساتید بزرگ شناخته می‌شوند؛ همانطور که در ایران هم مثلاً همین دانشگاه تهران احتمالاً بسیاری از بیرون، رشته ادبیات را با شفیعی کدکنی تصور کنند و فلسفه را با ابراهیمی دینانی و حقوق را با کاتوزیان، اما حقیقت این است که چه در غرب چه در ایران در کنار این اساتید بزرگ،

تعداد بیشتری اساتید معمولی هم هستند. در دانشگاه‌های غربی هم دقیقاً وضعیت همین است و همه نوام چامسکی نیستند. بسیاری از دانشجویان از اساتید خسته‌کننده شکایت دارند و تمایل دارند سر کلاس اساتید مورد علاقه خودشان حاضر شوند. من به چند دانشگاه در آمریکا سر زدم که دانشجویان واقعاً از کیفیت آموزش ناراضی بودند. اما نکته ملموس این است که حتی در صورت نارضایتی هم نه خشم و نفرتی دیده می‌شود نه توهینی می‌شود؛ البته

شاید یک دلیل هم این است که معتقدند اساس ساختار دانشگاه کار خود را درست انجام می‌دهد. اما هر چه هست، در روحیه دانشگاهیان اینجا هرگز آتو گرفتن از همدیگر دیده نمی‌شود. متأسفانه این روحیه در ایران، در میان جامعه دانشگاهی خیلی شیوع یافته است.

دکتر کریم مجتهدی یک بار در جایی خاطره جالبی نوشته بودند. ایشان می‌گویند یک بار در خیابان انقلاب از تاکسی پیاده شدم که جوانی به سرعت خود را به من رساند و گفت: شما

دکتر مجتهدی هستید؟ گفتم بله. گفت: من خیلی دوست داشتم شما را از نزدیک ببینم. گفتم: شما فلسفه می‌خوانید؟ گفت: نه ولی فلسفه می‌نویسم. گفتم: می‌نویسی؟ چه می‌نویسی؟ گفت: پروبلماتیک می‌نویسم! پرسیدم: یعنی چه پروبلماتیک می‌نویسی؟ گفت: شما نمی‌دانید پروبلماتیک چیست؟! سپس عباراتی به من می‌گفت و مدام پروبلماتیک را تکرار می‌کرد. بعد از چند دقیقه از من فاصله گرفت و با موبایل به کسی زنگ زد و با صدای بلند می‌گفت: مجتهدی را الان

**یک جامعه زمانی پیشرفت می‌کند که اعضای آن به صورت مداوم (نه هیجانی و مقطعی) به هم کمک کنند، در پیشرفت هم دخیل باشند، به هم احترام بگذارند و رشد دیگری را رشد خود بدانند. اما مشخصه اصلی جامعه امروز ما خشم، نفرت و حمله علیه همدیگر و ساختارها است و این شامل آکادمی هم می‌شود. برخی در دانشگاه‌های ما تصور می‌کنند حمله به دیگران و شکستن ساختارها دواي درد است. من معتقدم این ساختار شکنی بخشی از ساختار شکنی موجود در سطح جامعه ما است، نه چیزی که اصالتاً مختص دانشگاه باشد.**

دیدم نمی‌دانست پروبلماتیک چیست! متأسفانه باید بپذیریم این رفتارهای ناشی از جهل که ما در ظاهر طوری رفتار کنیم و در باطن به دنبال این باشیم که از دیگران عیبی پیدا کنیم و آن را پیراهن عثمان کنیم، مشخصه اصلی جامعه ما شده است و طبیعی است که در دانشگاه هم نمود پیدا کند. من معتقدم ندانستن یک موضوع برای یک استاد عیب نیست؛ چون ممکن است حوزه تخصص او چیز دیگری باشد. عیب این است که نداند و بگوید که می‌دانم.

البته بدیهی است که در خیلی از دانشگاه‌ها برخی اساتید هم وجود دارند که بدل به کارمند شده‌اند و سالهاست با کتاب خداحافظی کرده‌اند. اما آنچه در روزگار فعلی حال غالب ما شده است، و در سیاست و فرهنگ و هنر و دانشگاه و... نمود دارد، همین تجسس جنون‌آمیز برای کشف عیب‌های دیگران است. تفاوت دانشگاه ایرانی و غربی در اخلاق است. نهادهای غربی در اخلاق سنتی آموزش بر این تقدم اخلاق بر دانش، تأکید فراوانی داشتند. در غرب، چون دانشگاه در تداوم سنت است، اخلاق نهادینه شده‌ای دارد، اما در ایران چنین نیست. البته در حوزه‌های علمی ما قبل از شروع تحصیلات رسمی، طلبه باید آداب المتعلمین خواجه نصیر را بخواند و هر روز در کنار دروس اصلی، ساعتی برای اخلاق دارند که همین وضع حوزه‌ها را در مجموع اخلاقی تر نگه میدارد.

نکته دیگر برای معقول دیدن دانشگاه و استاد، مقایسه وضعیت رفاهی آن‌ها با کشورهای دیگر است. در این مورد چه در مقایسه با کشورهای هم‌رده خودمان و چه در مقایسه با کشورهای پیشرفته، اساتید وضعیت اسفناکی دارند. اساتید ایرانی در مقایسه با غالب کشورها از قاره‌های مختلف وضع خیلی بدی دارند. اگر با همین آمریکا مقایسه کنیم، حقوق یک استادیار ایرانی کمتر از هزار دلار است، در صورتی که یک کارمند ساده در ایالات متحده سه تا چهار هزار دلار حقوق

می‌گیرد. اساتید بنا به درجه دانشگاهی میانگین از هفت هزار تا ۱۴ هزار دلار حقوق دریافت می‌کنند. البته این اعداد بسته به دانشگاه‌های مختلف متغیر است. مثلاً یک استاد تمام در هاروارد ماهیانه حداقل ۱۶۵۰۰ دلار حقوق دریافت می‌کند. وضعیت وقتی بدتر می‌شود که بدانیم مخارج زندگی در ایران تقریباً بیش از حقوق دریافتی و در اینجا حدود یک چهارم حقوق دریافتی است. جدای از حقوق، مزایای حمایتی برای فرصت مطالعاتی و حضور در همایش‌های بین‌المللی و... هم با ایران متفاوت است. همه این موارد کمک می‌کند که یک استاد دانشگاه نتواند مدعی شود که دغدغه‌ای غیر از کار آکادمیک داشته باشد. استادی که شانس شرکت مداوم در همایش‌های بین‌المللی را داشته باشد، نمی‌تواند حداقل با یکی از زبان‌های علم آشنا نباشد.

اگر از دانشگاه‌های خودمان توقع داریم که اساتید آن همگی درجه یک باشند، باید اساتید آن مشکلی بر سر حداقل نیازهایشان نداشته باشند. اما من اطلاع دقیق دارم که بسیاری از اساتید با مزیقه مالی مواجه‌اند. اگر متوسط چهار میلیون حقوق یک استادیار تازه جذب شده دانشگاه خودمان را در نظر بگیریم، برای زندگی در تهران حداقل دو نیم میلیون تومان برای اجاره یک خانه متوسط، یک میلیون تومان برای گذراندن زندگی خود و خانواده اش در طول یک ماه و حداقل

یک میلیون تومان هم انواع قسط و قبض و مصیبت‌های اینچنین دارد. با همین حساب سرانگشتی حقوق زیر هزار دلاری اش به آخر ماه هم نمی‌رسد. به همین دلیل می‌توانید تصور کنید چرا یک استاد دانشگاه همیشه از یک کارگر هم عقب‌تر است.

#### ▲ به‌عنوان یک استاد دانشگاه

است، اما جامعه خودش به خودش کمک می‌کند. من موارد متعددی از این کمک‌های مردمی به همدیگر را به عینه دیده‌ام و این کار در این کشور تقریباً یک فرهنگ است. مطمئن باشید اگر چنین روحیه‌ای در امریکا نبود، این جامعه با بحرانی اساسی مواجه بود. ما به رغم اینکه یک جامعه اسلامی هستیم و کمک به

**جامعه‌ای که به هم مهر می‌ورزد شرایط رشد را فراهم می‌کند، اما جامعه خشمگین راهی به سوی رشد ندارد. می‌دانید که جامعه امریکا در میزان صدقه دادن در رده بندی جهانی هر ساله غالباً کشور اول بوده است. شاید همین روحیه باعث شده که این جامعه به دلیل سیاستمداران جاه طلب اش، از درون با خیلی از مشکلات مبارزه کند.**

در مواجهه با جامعه‌ی آمریکا چه نکات قابل توجهی را مشاهده نمودید؟

نکته مهم همین رعایت حال همدیگر است که به زعم من یکی از مهمترین مشخصات کیفی نیروی انسانی است. جامعه‌ای که به هم مهر می‌ورزد شرایط رشد را فراهم می‌کند، اما جامعه خشمگین راهی به سوی رشد ندارد. می‌دانید که جامعه امریکا در میزان صدقه دادن در رده بندی جهانی هر ساله غالباً کشور اول بوده است. شاید همین روحیه باعث شده که این جامعه به‌دلیل سیاستمداران جاه طلب اش، از درون با خیلی از مشکلات مبارزه کند. البته به‌دلیل اقتصاد سرمایه داری، جامعه امریکا با جمعیت عظیم افراد زیر خط فقر مواجه است؛ خود امریکایی‌ها معتقدند ناعدالتی اقتصادی در امریکا ساختاری

دیگران از مهمترین آموزه‌های ما است، ببینید کجای این رده بندی هستیم؟ اطلاعاتش هست، می‌توانید بروید و مشاهده کنید.

نکته دیگر این است که مردم به ملیت خود افتخار می‌کنند؛ پرچم کشور خود را همه جا نصب می‌کنند. روی ماشین‌ها، روی واگن‌های مترو، قطار و وسایل نقلیه، تمام مراکز دولتی و عمومی مثل کتابخانه‌ها و دانشگاه‌ها، و مهمتر از همه خیلی از خانه‌ها. بسیاری افراد کل سال پرچم کشورشان را روی شیروانی خانه نصب کرده‌اند و آن‌ها هم که این کار را نکرده‌اند، حتماً در اعیاد این کار را می‌کنند. این روحیه‌ای است که متأسفانه در کشور ما نیست و امیدوارم روزی پرچم زیبای کشورمان را همه جا ببینیم.

▲ اهمیت مطالعات اسلامی برای آمریکایی‌ها از چه مورد است آیا مطالعات اسلامی در دانشگاه‌های آمریکا اهمیت ویژه‌ای دارد یا این علاقه مندی به‌طور عمومی نسبت به شناخت تمامی ادیان و مذاهب است؟

یکی از اساتید معتبر و قدیمی اینجا می‌گفت راه اصلی پیشرفت غرب دانشگاه بوده است؛ این به خصوص در مورد امریکا مصداق داشته است. امریکایی‌ها متوجه شدند که برای پیشرفت و سلطه بر جهان باید در تمام دانش تسلط داشته باشند. این اتفاقی است که در قرن نوزدهم در امریکا شتاب یافت و در همین دوره مستشرقین زیادی به تمام دنیا سفر کردند که با فرهنگ و دانش آن‌ها آشنا شوند. این فضا اکنون در امریکا و اروپا کم‌رنگ شده است و در چین در حال ظهور است. می‌دانید که دانشگاه‌های چین از بسیاری اساتید معتبر ایرانی و غربی مثل همین پروفیسور چیتیک و دکتر اعوانی و... دعوت کرده است که در دانشگاه پکن مطالعات اسلامی تدریس کنند. آن چین متوجه شده است که برای توسعه همه جانبه نیاز دارد به محل اصلی دانش بدل شود. اکنون در تمام دانشگاه‌های امریکا هم تقریباً نیمی از دانشجویان چینی هستند. در مورد اهمیت مطالعات اسلامی، در امریکا دو نگاه هست؛ گروه نخست کسانی که به آن از زاویه استراتژیک نگاه می‌کنند، یعنی معتقدند باید فرهنگ و باورهای یک نقطه مهم از عالم

یا اگر به دنبال عرفان و... بودید به نجف یا فلان حوزه برای فقه می‌رفتید. این بدین معنی نبوده که مثلاً در قم استاد عرفان نبوده است؛ بلکه بدین معنی بوده که مثلاً در فقه یا فلسفه بهتر از بقیه جاها بوده است. در ایران متأسفانه دانشگاه چون در تداوم نهاد آموزشی قدیم ما یعنی حوزه نبوده است، فاقد سنت دانشگاهی است، و حوزه نیز متأسفانه اخیراً در دام همان روش دانشگاهی افتاده است. بنابراین در دانشگاه‌های ما، علوم سیاسی در دانشگاه تهران چندان تفاوتی با علوم سیاسی در علامه طباطبایی ندارد؛ چون دانشگاه در درجه نخست فاقد سنت آکادمیک است، و در درجه دوم خودبنیاد نیست.

▲ در صورتی که نکته‌ای باقی مانده که باید بدان پرداخته شود آن را بیان کنید.  
می‌دانم که خیلی از دانشجویان نسبت به آینده خود نگرانند؛ تنها می‌توانم بگویم دانشجویان نباید به خود اجازه دهند روحیه‌ی یأس و ناامیدی و پوچی بر آن‌ها غلبه کند؛ زیرا جز ضرر برای آن‌ها چیزی ندارد. ما یک بار بیشتر فرصت زندگی نداریم و دوران جوانی مهمترین دوره‌ی آن است. من معتقدم اگر کسی با انرژی تحصیل کند و سعی کند در زمینه‌ی مورد نظر خودش جزو بهترین‌ها باشد، قطعاً به اهدافش خواهد رسید. امکان ندارد فردی تلاش کند و به جایی نرسد، هرچند در ظاهر افق خوش بینانه‌ای در مقابلش نباشد. ▶



**من معتقدم اگر کسی با انرژی تحصیل کند و سعی کند در زمینه مورد نظر خودش جزو بهترین‌ها باشد، قطعاً به اهدافش خواهد رسید. امکان ندارد فردی تلاش کند و به جایی نرسد، هرچند در ظاهر افق خوش بینانه‌ای در مقابلش نباشد.**

در کندی اسکول‌هاروارد بخوانید، با یک علوم سیاسی پراگماتیستی مواجه خواهید بود که بیشتر به سیاستگری مربوط است؛ به همین دلیل عنوان آن Kennedy School of Government است. در آنجا کمتر به فلسفه‌ی سیاسی و نظریات سیاسی می‌پردازند و بیشتر سیاستمدار تربیت می‌کنند، اما مثلاً در استونی بروک و کلمبیا وضع متفاوت‌تر است. بنابراین شما می‌دانید که اگر می‌خواهید علوم سیاسی را با فلان گرایش بخوانید، باید به دانشگاه خاصی بروید. این تقریباً رویه‌ی سنتی نهاد آموزش در غرب و در تمدن اسلامی قدیم بوده است. یعنی در حوزه‌های علمیه خودمان هم به همین ترتیب بوده است که شما مثلاً اگر به دنبال ادبیات بودید باید به حوزه مشهد می‌رفتید، یا اگر به دنبال معقولات بودید به قم

نام ایران را مرتب از رسانه‌ها می‌شنوند، ایران را کشوری قدرتمند و یک خطر بالقوه می‌دانند. البته من با چند نفر هم مواجه شدم که اطلاعات دقیقی از زمان رضا شاه گرفته تا دوران معاصر را مطالعه کرده و می‌دانستند.

▲ چه تفاوت‌هایی میان آموزش علوم سیاسی در دانشگاه‌های آنجا با ایران وجود دارد؟  
تفاوت اصلی این است که چه علوم سیاسی و چه هر رشته دیگری در دانشگاه‌های غربی یک سنت مخصوص به خود ایجاد می‌کنند. چون دانشگاه نهادی مستقل است و یک اتاق کنترل مرکزی ندارد. البته این بدین معنی نیست که غیر قابل نفوذ است؛ بدین معنی است که دانشگاه در غرب دارای سنت دانشگاهی است. مثلاً شما اگر علوم سیاسی را

را شناخت تا در مناسبات با آن‌ها دست بالا را داشته باشیم، گروه دوم نگاه معنوی دارند و این‌ها غالباً افرادی اند که شخصاً به کشورهای اسلامی رفته و مسلمان شده‌اند. مثل هانری کربن یا همین ویلیام چیتیک که اساساً مبلغ معارف اسلامی است و با نحوه تفکر و فلسفه غرب بعد از دوره جدید مشکل بنیادین دارد.

▲ نگرش جامعه‌ی دانشگاهی به سیاست در آنجا چگونه است؟

خب در این مورد مثل جامعه خودمان دو گروه هستند؛ جامعه دانشگاهی غیر از رشته علوم سیاسی که اساساً همانند مردم عادی اند و جامعه دانشگاهی علوم سیاسی که اساساً به سیاست می‌پردازند. اما مردم عادی و دانشگاهیان غیر علوم سیاسی خوان غالباً از دنیا بی‌خبرند؛ رسانه‌ها برخی اخبار را منتشر می‌کنند و بخشی را نه؛ مثلاً در اینجا غالب مردم از فاجعه انسانی که در یمن در حال رخ دادن است و برخی آن را بزرگترین فاجعه این قرن می‌دانند به کلی بی‌خبرند. اما کافی است در ایران یک اتفاق خیلی کوچک بیفتد، سریعاً در اینجا بازتاب دارد. در مورد ایران، خیلی از مردم به رغم اینکه صبح تا شب در مورد ایران می‌شنوند، اما نمی‌دانند ایران کجای عالم است یا چه زبانی در آن رایج است؛ این جماعت که اکثریت اند، کسانی هستند که هرچه رسانه به خورد آن‌ها بدهد قبول می‌کنند. برخی نیز در عین اینکه چیزی نمی‌دانند، چون

- آزادی در قید قیود
- منطق اندیشیدن سیاسی در ایران باستان
- گوش‌های ناآرام
- وضعیت دانش‌زبانی در نظام دانشگاهی در اروپا
- اکسی توسین و آدام اسمیت
- تغییر کوچک: چرا انقلاب نوییت نخواهد شد

## آزادی در قید قیود



عاطفه عراقی

دانشجوی ارشد اندیشه سیاسی دانشگاه تهران

متفاوتی را به خود دیده است بدین معنا که افراد و گروه‌های سعی کردند متناسب با اهداف و برای رهایی از قیودی که مانع رسیدن آن‌ها به اهدافشان می‌شد آزادی را تعریف کنند. در واقع می‌توان اینگونه بیان داشت که آزادی‌ها بر اساس قیود متفاوت تعریف متفاوتی داشته‌اند و دارند. این قیود هستند که باعث شکل‌گیری مفهوم آزادی در ذهن می‌شوند اینک افراد چه پاسخی به سؤال آزادی از چه، آزادی از چه می‌دهند تفاوتشان در برداشت از آزادی را بیان می‌دارد. می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که در مفهوم نوین از آزادی توافق بر سر اینکه چه قیودی در جامعه وجود داشته باشد و چه کسانی صلاحیت دارند که این قیود را به تصویب رسانده و ضمانت اجرایی به آن دهند از اهمیت زیادی برخوردار است. آزادی هیچ‌گاه در طول تاریخ به مفهوم بی‌قیدی نبوده است چرا که مناسبات حوزه اجتماع به انسان این امکان را نمی‌دهد که هرگونه که خود صلاح می‌داند عمل کند اما امروزه و در دوران استقرار دولت مدرن بحث بر سر این است که این قواعد، قوانینی و قیودی که در جامعه شکل می‌گیرد تا به نوعی مصلحت اجتماع و کل را تأمین کند، مورد توافقی اکثریت افراد یک جامعه باشد و روند شکل‌گیری آن‌ها مورد توافق همگان باشد. در دوران جدید و ظهور مفهوم قرارداد اجتماعی، توافق بر سر قواعد بازی از جمله سیاست اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است و آزادی از آن

آزادی از جمله واژه‌های ستایش برانگیزی است که در طول تاریخ جنگ‌ها و صلح‌های زیادی را سبب شده است. واژه‌ای که در عین ستایش‌آمیز بودن و داشتن بار عاطفی مثبت سخت می‌شود از آن تعریف واحدی ارائه داد. آزادی از آن دست واژه‌هایی است که به خودی خود معنای دقیقی را به ذهن متبادر نمی‌کند و سؤال‌هایی از قبیل آزادی از چه، آزادی از که و آزادی تا کجا را به دنبال خود دارد. در این یادداشت کوتاه که قطعاً مجال اندکیست برای واژه‌ای بدان بزرگی سعی می‌شود مروری کوتاه به مفهوم آزادی از منظر نوین داشته باشیم، مفهومی که در طول تاریخ تعاریف گوناگونی از آن صورت گرفته است.

کلمه freedom (آزادی) مانند مترادفش (liberty) - برای انگلیسی- زبانان معنای عاطفی ستایش‌نیرومندی دارد، خواه در تداول سیاسی یا عام‌تر. اما معنای توصیفی‌اش چه؟ نمی‌شود گفت که کلمه آزادی در نفس خود بیش از یک معنای توصیفی جزئی داشته باشد. (کرنستون: ۲۸) آبراهام لینکلن به سال ۱۸۶۴ در بالتیمور نطقی ایراد کرد که گویای این است که او نیز متوجه این برداشت بوده که یک نوع آزادی نداریم او گفت: "جهان هیچ‌گاه تعریف خوبی از کلمه آزادی نداشته است... در استعمال کلمه‌ای واحد، ما چیز واحدی را مراد نمی‌کنیم." همانطور که ذکر آن رفت آزادی علی‌رغم داشتن بار عاطفی ثابت در طول تاریخ بار توصیفی



آزادی بیان را به‌عنوان یک فرصت برای بشریت و یک جامعه در نظر می‌گیرد. البته هم او نیز به این مفهوم تحسین‌برانگیز قیدی بزرگ وارد می‌کند و آزادی بیان را تا آنجا روا می‌دارد که باعث به خطر افتادن جان افراد نشود. به نظر می‌آید غیر از این آزادی و قیدی که میل به آن وارد می‌کند تعاریف دیگر از آزادی جهان‌شمول نباشند و بسته به فرهنگ‌های متفاوت تعاریف متفاوت به خود بگیرد. اگر گفته می‌شود در جامعه‌ای آزادی وجود ندارد بدین معناست که بر سر قیدهای اجتماعی و حوزه‌هایی که دولت می‌تواند در آن دخالت داشته باشد توافقی بین

اعضای جامعه وجود ندارد. در واقع امروزه این قیدها و توافق برسر آن‌ها و صلاحیت کسانی که آن‌ها را تبدیل به قانون می‌کنند، است که به آزادی معنا می‌دهد.

### منابع:

۱. موریس، کرنستون. (۱۳۸۶). تحلیل نوین از آزادی. مترجم امیر جلال‌الدین اعلم. تهران: انتشارات امیرکبیر
۲. میل، جان استوارت (۱۳۴۸). درباره آزادی. مترجم جواد شیخ‌الاسلامی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

**فارغ از تعاریف گوناگون آزادی که تالی منطقی تعاریف گوناگون از قیدهاست آزادی در ابراز عقاید از جمله ستایش برانگیزترین و پرثمرترین تعریف آزادی است. آزادی در بیان بدین معنا که افراد آزاد باشند بدون ترس و واهمه‌ای نظرات خود را در مورد حساس‌ترین موضوعات و نحوه اداره یک جامعه بیان کنند در واقع این تضارب آراء و وجود اصطحکاک بین آن‌هاست که زمینه پیشرفت جوامع را فراهم می‌کند.**

دسته مفاهیمی است که مناقشات زیادی بر سر حدود آن در هر جامعه‌ای وجود دارد. در تحلیل نوین از آزادی این قیود و نحوه پیدایش آن‌هاست که به آزادی معنا می‌دهد. در هر جامعه‌ای مناسبات خاصی حکم فرماست که بر اساس آن می‌توان قیدها را که مفاهیمی اعتباری‌اند شکل داد و قطعاً آزادی از که و آزادی از چه در هر جامعه‌ای معنای متفاوتی دارد، به‌عنوان مثال شاید بتوان آزادی حمل سلاح در کشوری را آزادی تلقی کرد اما شاید این آزادی در کشوری دیگر با شرایط فرهنگی متفاوت تر باعث نابسامانی‌های فراوانی شود اما

یک نوع از آزادی فراتر از مرزهای جغرافیایی وجود دارد که به نظر می‌رسد اصلی پیشرو در هر جامعه‌ای باشد که اغلب مراد از به‌کار بردن از آزادی این معنا باشد "آزادی بیان". فارغ از تعاریف گوناگون آزادی که تالی منطقی تعاریف گوناگون از قیدهاست آزادی در ابراز عقاید از جمله ستایش برانگیزترین و پرثمرترین تعریف آزادی است. آزادی در بیان بدین معنا که افراد آزاد باشند بدون ترس و واهمه‌ای نظرات خود را در مورد حساس‌ترین موضوعات و نحوه اداره یک جامعه بیان کنند در واقع این تضارب آراء و وجود اصطحکاک بین آن‌هاست که زمینه پیشرفت جوامع را فراهم می‌کند. جان استوارت میل به‌عنوان برجسته‌ترین فرد که در این باب سخن گفته



## منطق اندیشیدن سیاسی در ایران باستان

محمدعلی هوشین

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران

«شاه» از آن مشتق می‌شود (Benveniste, ۱۹۷۳: ۱۸). در تاریخ ایران «شاه» عنوانی عمومی بوده است و داریوش نیز در کتیبه بیستون خود را به‌عنوان «نهمین» شاه از خاندان «شاهی» معرفی می‌کند که پیش از او هشت تن شاه بودند (بریان، ۱۳۸۱: ۱۶۸) با تسلط هخامنشیان بر ایران، ترکیب جدیدی از لفظ «شاه» به وجود می‌آید که خود مبین تحولی در شیوه فرمانروایی ایرانی است. در پارسی باستان سه عنوان xšāyaθiya xšāyaθiyānām به معنای «شاه شاهان» که در تداول فارسی جدید بدل به «شاهنشاه» شد، xšāyaθiya vazraka به معنای «شاه بزرگ» و dahyunām «شاه سرزمین‌ها» برای مقام «سلطنت» ذکر شده است (Ibid: ۲۲). این سه عنوان فارغ از معنای دینی و سرزمینی قابل فهم نیست. «شاه شاهان» هم بر الگوی سرزمینی نظام وحدت در کثرت شاهنشاهی هخامنشی دلالت دارد و هم انعکاس برتری اهورامزدا بر دیگر ایزدان است. در واقع «شاه شاهان» شاهی میان دیگر «شاهان» نیست، بلکه بر آن‌ها فرمانروایی می‌کند (Ibid: ۱۹). واژه «شاه» در نظام شاهنشاهی هخامنشی به «پادشاه» به معنای «حافظ و نگهبان شاه» تحول می‌یابد (صفا، ۱۳۴۶: ۳۰) چنانچه واژه xšassapāvan «خشترپاون» در شاهنشاهی هخامنشی به معنای «نگهبان قدرت [شاهنشاه]» است (بریان، ۱۳۸۱: ۹۹). این ساختار فرمانروایی فارغ از معنای دینی نیست؛ سخن داریوش در کتیبه بیستون بیانگر توأمی مفهوم سیاسی و دینی قدرت است که ریشه آسمانی قدرت را نشان می‌دهد: «اهورامزدا این شاهی<sup>۱</sup> xšāssa را به من بخشید، اهورامزدا مرا یاری کرد تا این شاهی را به‌دست آورم به خواست اهورامزدا این شاهی را دارم»<sup>۲</sup> (شارپ، ۱۳۴۶: ۳۴). در واقع در بینش ایران باستان تفکیکی میان قدرت عرفی و الهی وجود نداشته

پژوهش درباره اندیشه سیاسی در ایران باستان بسیار مشکل است. منابع اساسی برای شناخت دوران باستان پراکنده، نادر و متنوع است. علاوه بر کتیبه‌ها و یادمان‌ها، سکه‌ها و منابع یونانی، رومی و سریانی می‌توان متون «اوستا» و «پهلوی» را از مهم‌ترین منابع دانست. این متون را نمی‌توان صرفاً منابعی دینی، سیاسی یا اسطوره‌ای دانست. چراکه در دنیای قدیم، تمایزی میان حوزه‌های دانش وجود نداشت. به علاوه، تفکیک سیاست، از دین، اسطوره و سایر حوزه‌ها مطرح نبود. برای شناخت «اندیشیدن سیاسی» در ایران باستان، ساخت کیهان‌شناخت مزدایی و اساطیر ایرانی اهمیت زیادی دارد. از این منظر می‌توان گفت، اندیشیدن سیاسی ایرانیان باستان ذیل کیهان‌شناخت

و نظام اساطیری امکان‌پذیر می‌شد.

برای فهم «سیاست» در فرهنگ ایران باستان می‌بایست به نخستین واژگانی که بازتابنده مناسبات قدرت است، رجوع کرد. «سیاست»

از Politic منظر زبان‌شناسی و تاریخی برگرفته از مفهوم «پولیس» Polis یونان، و بیانگر مناسبات «شهروندی» جهت حفظ مصالح عمومی شهر است. در ایران باستان نیز مفاهیم و اصطلاحات ویژه‌ای برای درک مناسبات قدرت و حیات جمعی وجود داشته است. در ایران باستان مفهوم «سیاست» معطوف به نهاد «شهریاری» است. نهاد «شهریاری» موظف به حفظ نظم زمینی بر طبق الگوی آسمانی است. این مفهوم ریشه در اندیشه «گاهان» اوستا دارد.

در اوستا «شهریور» varēhrāš به‌عنوان یک امشاسپند دارای نقش اعطا کننده xšaθravairyā «شهریاری آرمانی» است. واژه aθraš x «خَشَثَرَه» در اوستا نیز به معنای «قدرت سلطنتی و سرزمینی» است که واژه xšāyaθiya به معنای

«سیاست» Politic از منظر زبان‌شناسی و تاریخی برگرفته از مفهوم «پولیس» Polis یونان، و بیانگر مناسبات «شهروندی» جهت حفظ مصالح عمومی شهر است. در ایران باستان نیز مفاهیم و اصطلاحات ویژه‌ای برای درک مناسبات قدرت و حیات جمعی وجود داشته است.

۱. امیل بنونیسست این واژه را هم به معنای «قدرت» و هم «سرزمینی» که قدرت بر آن اعمال می‌شود» می‌داند (Benveniste, ۱۹۷۳: ۱۹). همین خاطر می‌توان گفت ریشه واژه‌ای که «شاه» از آن مشتق می‌شود بر «قدرت» و اداره «سرزمین» دلالت دارد.

۲. بیستون، ستون ۱، بند ۹.

«سلطنت» در غیاب مبانی اندیشه‌ی مزدایی، این نهاد رفته رفته معنای اصلی خود را از دست می‌دهد و به دستگامی خودکامه بدل می‌شود. بنابراین، در دوره‌ی اسلامی «سلطان» به کسی اطلاق می‌شد که به قوت شمشیر و «تغلب» قدرت را به دست آورده است. علاوه بر معنای تحت‌اللفظی واژه «سلطان»، معنای عمیق این واژه درون ساختار تفکر دوره‌ی اسلامی قابل فهم است. در دوره‌ی که تنها نهاد مشروع، نهاد «خلافت» است، «سلطنت» بدل به نهادی نامشروع می‌شود که ملازم «تغلب» است. تنها زمانی که این «سلطنت» در راستای سیاست‌های «خلافت» حرکت کند، مشروعیت می‌یابد و به «امارت استکفا» بدل می‌شود. بر این اساس، علی‌رغم تداوم نهاد «سلطنت»، مبانی اندیشگی و معنای واژگانی آن نیز می‌کند و به مرور دچار تحول بنیادین می‌شود. در این چارچوب می‌توان «سیاست‌نامه» نویسی را کوششی دانست که «سلطنت مطلقه» دوره‌ی اسلامی را بر طبق اندیشه‌ی شهریاری ایران باستان به «قاعده» می‌کند. در این متون مشروعیت الهی «سلطنت» برابر مشروعیت «خلافت» قرار می‌گیرد.

#### منابع

۱. بریان، پیر، امپراتوری هخامنشی، ترجمه‌ی ناهید فرغان، تهران، نشر قطره: ۱۳۸۱.
۲. شارپ، رلف نارمن، فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی که به زبان آریائی (پارسی باستان) نوشته شده، شیراز، نشر دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۶.
۳. صفا، ذبیح الله، آیین شاهنشاهی ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
۴. مجتبیایی، فتح‌الله، شهر زیبای افلاطونی و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۲.
5. Benveniste, Emile, "Miami Linguistics Series No. 12: "Indo-European language and society", University of Miami Press.

**منطق اندیشیدن سیاسی در ایران باستان مبتنی بر نظام دینی و اسطوره‌ای است. برای فهم «سیاست» در دوران باستان می‌بایست از کیهان‌شناخت و اندیشه‌ی مزدایی رمزگشایی کرد. در واقع در اندیشه‌ی ایران باستان «شاه» حلقه‌ی واسط «مینو» و «گیتی» است. چنین جایگاهی درون کل ساختار اندیشه‌ی مزدایی دارای معناست.**

بقای جهان، نظم و صلاح شهر و کشور، شادی و فرخندگی آدمی در هر دو جهان بسته به آن است. اندیشه و گفتار راست، اندیشه و گفتاری است که با این آئین هماهنگ باشد (همان: ۳۲). مطابق با حکمت مزدایی و اساطیر کیانی، شاهی که چنین شایستگی داشته باشد، دارنده‌ی فرّ ایزدی یا «خوره» است. در واقع «خوره» هر کس جمیع کمالات وجودی اوست که در پیکار با «دروغ» که مانع پیوستن او به «ارته» است، حاصل می‌شود (همان: ۵۴). بنابراین فرد «خورمند» کسی است که «خویشکاری» خود را به درستی انجام داده باشد و با نیروهای اهریمنی دروغ جنگیده باشد. «خوره»، «خویشکاری» و «ارته» پیوند بسیار نزدیکی به هم دارند و هر سه لازم و ملزوم یکدیگرند. خوره بی خویشکاری حاصل نمی‌شود، و خویشکاری جز مطاوعت نظام و آئین اهورایی و ارته مداری نیست (همان: ۹۲-۹۳).

بر این اساس، منطق اندیشیدن سیاسی در ایران باستان مبتنی بر نظام دینی و اسطوره‌ای است. برای فهم «سیاست» در دوران باستان می‌بایست از کیهان‌شناخت و اندیشه‌ی مزدایی رمزگشایی کرد. در واقع در اندیشه‌ی ایران باستان «شاه» حلقه‌ی واسط «مینو» و «گیتی» است. چنین جایگاهی درون کل ساختار اندیشه‌ی مزدایی دارای معناست. اهمیت این نکته زمانی دریافت می‌شود که با فروپاشی شاهنشاهی ساسانی و از میان رفتن نظام آئینی اندیشه‌ی «شهریاری»، نهاد شاهی از مبانی خود منحرف و بدل به «سلطنت» می‌شود. در دوره‌ی خلافت اسلامی، با تداوم نهاد

و منشاء قدرت امری آسمانی بوده است. می‌توان بر این فرضیه تأکید کرد که هنر کشورداری در ایران، به قیاس خویشکاری اهورامزدا در انتظام جهان فهمیده می‌شود. شاهنشاه به جهت اینکه خود حافظ نظم کیهانی و دارای «ارته»<sup>۱</sup> و حامی راست‌گفتاری و دشمن دروغ است، مورد حمایت اهورامزدا و دارنده‌ی مشروعیت فرمانروایی است. اهورامزدا او را در برابر دشمنان و پیروان دروغ پیروز می‌گرداند. این ویژگی در اسطوره‌ی کیانی با عنوان «فرّ ایزدی» یاد می‌شود، و چنانکه شاهی راست‌گفتار و نیک کردار نباشد، فرّ از او ستانده می‌شود. در کتیبه‌های هخامنشی واژه «خورنه» یا «فرّه» نیامده، اما مضمون این واژه در تعبیر «ارته» به کار رفته است.<sup>۲</sup>

در نظر ایرانیان «ارته» مداری، یعنی مطابقت با نظم کیهانی، که نظام‌های اخلاقی، اجتماعی و طبیعی جلوه‌ای از آن هستند (مجتبیایی، ۱۳۵۲: ۳۱). «ارته» آئینی است پایدار که دوام و

۱. arta

۲. این عبارت در کتیبه‌ی دیوها خشیارشا نیز آمده است: «اگر خواهی در زندگی شاد(شیاته) و پس از مرگ «به راستی پیوسته» (artavan) باشی، آئینی که اهورامزدا نهاده است بزرگ دار و اهورامزدا را پرستش کن، با راستی و به آئین «مجتبیایی، ۱۳۵۲: ۳۳). و به نقل از پی‌یر بریان: «تو که بعداً خواهی بود، اگر خواسته‌ی تو این است: [آیا توانم نیکبخت/مصفا(شیاته) زنده‌ای باشم و بختیار (ارتاوا) مرده‌ای، از قانونی (داته) که اهورامزدا مقرر فرموده است، پیروی کن. اهورامزدا را مطابق و بر حسب آیین پرستش کن» مردی که از قانونی که اهورامزدا مقرر فرموده است پیروی می‌کند و مطابق و بر حسب آیین، اهورامزدا را می‌پرستد، این کس در زندگی خود نیکبخت است و در مرگ بختیار!» (بریان، ۱۳۸۱: ۸۶۶).

## گوش‌های ناآرام



محمدرضا قاسمی

• دانشجوی ارشد اندیشه سیاسی دانشگاه تهران

جای زندگی ما جاری است، چه مؤلفه‌هایی دارد؟ به نظر می‌رسد آنچه که امروز به‌عنوان شکلی از موسیقی پاپ در کشور ما رایج شده است، و قاطبه‌ی جوانان وقش‌های مختلف مردم را درگیر خود کرده، موسیقی‌ای است که در عین گستردگی از ویژگی‌های مشترکی بهره می‌برد، و مدام در حال بازتولید خود است. به‌کارگیری نرم‌افزارهای ساخت موسیقی و ضرب‌آهنگی که در آن اکثر سازها حذف شده است، مولد نوعی موسیقی است که برای تولید اثر، درک خوبی از موسیقی و سواد موسیقایی بالایی را طلب نمی‌کند. آن چه که امروز در استودیوها تولید موسیقی می‌کند «نرم‌افزارهای موسیقایی» است؛ این نرم‌افزارها به‌وسیله‌ی یک سیستم کامپیوتری و یک دستگاه «midi controller» که نسل پیشرفته‌ای از کیبوردها و سینتی‌سایزرهاست از دهه‌ی ۶۰ میلادی رواج پیدا کرد. ریتم کوبشی و منقطع اکثر آهنگ‌های تولید شده توسط این نرم‌افزارها، صدای دلخراش ماشین را تداعی می‌کند؛ ماشین پرس، چکش برقی، دستگاه بسته‌بندی، حرکت ریتمیک و مداوم پیستون‌ها و...

این موسیقی در ابتدا نوعی شادی و لذت و در انتها خستگی و کلافگی را به همراه دارد. شاید به همین خاطر باشد که خوانندگان و دست‌اندرکاران این نوع موسیقی‌ها پس از مدت کوتاهی که کارشان گل می‌کند، به مرور از دایره‌ی توجه مخاطب خارج شده و حتی گاهی به فراموشی سپرده می‌شوند، و گروه‌ها و افراد جدیدی با کمی خلاقیت و ترانه‌های جدید جای قبلی‌ها را گرفته، و خود دوباره طعمه‌ی این فرایند ظهور و بروز کوتاه‌مدت و فراموشی سریع می‌شوند. شاید بتوان این نوع موسیقی را با فرایند لذت‌های آنی و درد طولانی قرین کرد. این موسیقی نیازمند آن است که هرچه بلندتر شنیده شود تا حجم لذت افزون شود. نکته آن جاست که هرچه بلندتر شنیده شود، دوره‌ی کلافگی و خستگی سریع‌تر نمایان

موسیقی، فارغ از جنبه‌های سرگرم‌کننده، نوعی فعالیت شنیداری است که باعث فعال شدن سامانه‌های شناختی، دیداری، عاطفی و تخیل است. شاید تأثیر آنچه می‌شنویم بیشتر از آن چیزی باشد که تصور می‌کنیم. موسیقی محصول نوع انسان است. هر جا که زبان متوقف می‌شود، موسیقی شروع به سخن گفتن می‌کند. برای بسیاری از ما موسیقی، بخش لاینفک زندگی روزمره است. در خودرو و شخصی، اوقات شادی، غم، کلافگی، بی‌حوصلگی و بسیاری حالات و احوالات انسانی، موسیقی همراه ماست. شاید بتوان گفت هر موسیقی‌ای درخواست‌های متفاوتی از شنونده طلب می‌کند، تخیل خود را می‌طلبد و احساس خاصی را بازتاب می‌دهد. شاید عقاید آدورنو در مورد موسیقی بتواند اهمیت موسیقی را به‌خوبی تبیین کند. آدورنو با تقسیم‌بندی موسیقی به موسیقی هنری و فاخر، و موسیقی عامه‌پسند و توده‌ای،

معتقد است غرض از موسیقی هنری رساندن «معنای مشخصی» به شنونده است؛ همچون تابلوی نقاشی یک نقاش. فهم این معنا و آشکارگی آن فقط پس از آموختن و به‌کار بستن مهارت‌های شنیداری ممکن می‌شود. بنابراین گوش سپردن به موسیقی هنری نوعی تجربه‌ی آموزشی است که رشد شخصیتی را در پی دارد. هنگامی که معنای پشت هر اثر درک شود، دنیای درونی تازه‌ای در فرد شکل می‌گیرد که به شنونده اجازه‌ی رشد و فرا رفتن از روزمرگی و تجربه‌های عادی روزانه را می‌دهد. در مقابل، موسیقی عامه‌پسند توده‌ای این گونه معناهای فردی را منتقل نمی‌کند. بنابراین هیچ‌گونه مهارت شنیداری برای فهم آن لازم نیست. در واقع موسیقی عامه‌پسند، موسیقی‌ای است استاندارد شده، که تصنیف و تولید آن تابع دستورالعمل مشخص و دقیقی است که واکنش مشخصی را در مخاطب برمی‌انگیزاند. اگر با تسامح این تقسیم‌بندی را بپذیریم، آنچه که امروز از موسیقی و نوا در جای



## وضعیت دانش‌زبانی در نظام دانشگاهی در اروپا



سعید ماخانی

پژوهشگر دانشگاه فرایبورگ

و طولانی‌تر می‌شود. جنبه‌های تجاری و تمایلات افراطی به دیده شدن در میان دست‌اندرکاران این‌نوع موسیقی از اهمیت فراوانی برخوردار است که بررسی آن در این مقال نمی‌گنجد. در نقطه‌ی مقابل این آثار، کارهای هنرمندانی را می‌بینیم که با سالها تلاش و مرارت در تلاش برای ارتقای فهم مخاطب از موسیقی هستند. تارعلیزاده، کمانچه‌ی کلهر، سه‌تار لطفی، سنتور کامکارها، آوای شجریان، ارکستر چک‌ناواریان، آثاری از موسیقی پاپ و کارهای تلفیقی که بهره‌ای از سواد موسیقایی و هنر نواختن و پرداختن برده‌اند، به‌نوعی به حاشیه رانده شده‌اند. از طرفی موسیقی ابزار قدرتمند ساخت هویت و از عناصر مهم فرهنگی هر قوم و منطقه از ایران است، اما مایه‌ی تأسف است که موسیقی فولکلور و محلی کم‌کم از رسانه‌ها زدوده شده است.

حذف تصویر سازها از صدا و سیما، عدم تمایل به دعوت موسیقیدان‌های جدی و کارکشته در برنامه‌های مختلف تلویزیونی و حضور همه‌جایی موسیقی بی‌مایه در این رسانه‌ی همه‌گیر، گوشه‌ای دیگر از بی‌مهری رسانه‌ی دولتی است. شاید ادامه‌ی این هرج و مرج و نداشتن ایده‌ای منسجم در امور فرهنگی همانند موسیقی، هنرمندان حقیقی ایران را سرخورده و فضا را برای به‌ابتدال کشیدن عرصه‌های مختلف هنر هر چه بازتر کند. نگاه‌های تنگی که با نام هدایت و رشد نسل جوان، عکس‌نیت خود را تولید و ذوق و نشاط هنری را از هنرمندان به یغما می‌برند.»

سؤال به‌خوبی سطح اعتماد به‌نفس و دانش دانشجویان را نشان می‌دهد. از طرف دیگر، در دانشگاه دوره‌های زبان‌آموزی به فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، و ایتالیایی وجود دارد تا کسانی که قصد دارند سطح خود را ارتقا دهند در آن‌ها شرکت کنند. یکی از قوانین سختگیرانه‌ی دانشگاه برای ضرورت تسلط به فرانسوی و آلمانی به دستیاران آموزشی استاد مربوط می‌شود. هر استادی می‌تواند از میان دانشجویان دکتری خود یک دستیار آموزشی برگزیند که باید به دو زبان فرانسوی و آلمانی مسلط باشد. اگر استاد، دانشجویی را برگزیند که تنها فرانسوی بداند، دانشگاه ۵۰ درصد از حقوق دستیار را کاهش خواهد داد. البته، این تمام ماجرا نیست. دانشجویان دانشگاه با توجه به حوزه‌ای که در آن مطالعه می‌کنند باید زبان‌هایی را بدانند. برای نمونه، دانشجویان دکتری فلسفه در سده‌های میانه باید لاتین بدانند، دانشجویان دکتری فلسفه‌ی باستان باید یونانی بدانند، دانشجویان دکتری الهیات باید یونانی و لاتینی بدانند...»

میزان چنین ضرورتی تصور دقیقی نداشتیم. حضور به‌عنوان پژوهشگر مهمان در دانشگاه فرایبورگ سوئیس برای نخستین بار مرا با موضوع مهمی رو در رو کرد که می‌توانست دنیای جدیدی را پیش روی من بگذارد. طبق سنتی نانوشته، عموم دانشجویانی که در این دانشگاه مشغول تحصیل می‌شوند باید به زبان آلمانی و فرانسوی تسلط داشته باشند، چرا که واحدهای درسی در این دانشگاه به فرانسوی و آلمانی ارائه می‌شود. بر این اساس، دانشگاه فرایبورگ تنها دانشگاه سوئیس است که دو زبان آن آلمانی و فرانسوی است. با این حال، علاوه بر فرانسوی و آلمانی، برخی از گروه‌های آموزشی واحدهایی را هم به زبان انگلیسی برگزار می‌کنند که البته در این مورد مختار هستند. با این وجود، تقریباً تمامی گروه‌ها از این گزینه‌ی اختیاری برای ارتقای دانش‌زبانی دانشجویان استفاده می‌کنند. به همین خاطر است که وقتی با دانشجویی در دانشگاه روبه‌رو می‌شوی معمولاً این سؤال را از شما می‌پرسد: تکلم به چه زبانی برای شما راحت‌تر است؟ این

اگر درست خاطرمانده باشد سال ۹۲ بود که نقد جواد طباطبایی بر ترجمه‌ی خشایار دیهیمی از کتاب تاریخ فلسفه‌ی سیاسی را در خردنامه‌ی همشهری خواندم. در قسمتی از این نقد، طباطبایی به نویسنده‌ی کتاب، جورج کلوسکو، پرداخته بود، و بر او خرده گرفته بود که نویسنده در کتاب دیگرش که رساله‌ی دکتری او بوده است، و موضوع آن اندیشه‌ی افلاطون است ارجاعی به منابع یونانی نداده است، و به‌عنوان کسی که قرار است در اندیشه‌ی یونانی دکتری بگیرد ندانستن زبان یونانی و عدم ارجاع به منابع اصلی عیب بزرگی است. در همان سال، در جلسه‌ای که در آن حضور داشتم، طباطبایی، در پاسخ به دانشجویی که طلب توصیه‌ای از استاد کرده بود، توصیه کرد که چنانچه قصد مطالعه‌ی تاریخ اندیشه را دارید، به‌دنبال آموختن چندین زبان بروید تا بتوانید منابع اصلی را مطالعه کنید. اهمیت سخن طباطبایی درباره‌ی دانستن زبان‌های مهم اروپایی و اشراف پژوهشگران بر آن را می‌فهمیدم، اما درباره‌ی



## اکسی‌توسین<sup>۱</sup> و آدام اسمیت

علی‌ملک محمدی

دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران

۹۵۰ کیلومتر است. حدس‌تان چه قدر به این عدد نزدیک بود؟ بعید است که حدس‌تان حتی به این عدد نزدیک هم شده باشد، مگر این که از قبل، در مورد طول کارون می‌دانستید. پس مبنای حدس‌تان چه بود؟ اگر ۵۰ کیلومتر در سؤال ذکر نمی‌شد، آیا پاسخ شما تغییر می‌کرد؟ احتمالاً بله.

مشابه چنین اثری را هنگامی می‌بینید که برای خرید پیراهن به مغازه‌ای می‌روید، در حالی که در مورد قیمت پیراهن هیچ اطلاعاتی ندارید. فرض کنید مغازه‌دار قیمت پیراهن را ۲۰۰ هزار تومان اعلام می‌کند. شما برای قیمت‌گیری به مغازه‌کناری می‌روید و مغازه‌دار قیمت همان پیراهن را ۲۱۰ هزار تومان اعلام می‌کند. به نظر شما این مغازه‌دار، گران‌فروش است و قیمت مغازه‌ی اول مناسب بود. بنابراین شما برمی‌گردید و از همان مغازه اول خرید می‌کنید. اما ممکن است قیمت واقعی پیراهن در بازار، بسیار پایین‌تر از این مقدار باشد.

برخلاف علوم اجتماعی دیگر، اقتصاد کلاسیک، علم بسیار دقیقی است و این دقت خود را مدیون فرضیات اساسی خود در مورد انسان و رفتار اقتصادی اوست که به‌راحتی نیز به زبان ریاضیات ترجمه

کاملاً منطقی به‌نظر برسد و در عمل هم، واکنش اکثر افراد همین است. اما آیا از دید اقتصادی واقعاً منطقی است؟ شما برای کالایی که می‌توانید با ۹۴۵۰۰ تومان آن را تهیه کنید، بیش از ۱۰۰ هزار تومان پول می‌دهید و کالای "اشانتیونی" دریافت می‌کنید که احتمالاً در اعماق کم‌دندان فراموش می‌شود. طبق نظریه‌ی اقتصادی، انسان "عقلانی" ترجیح می‌دهد هزینه‌ی حمل را بپردازد.

برای پرداخت انعام چه استدلالی دارید؟ اگر **در اقتصاد رفتاری، اثرات روانی، اجتماعی، شناختی و احساسی وارد تحلیل‌های اقتصادی می‌شود. در این جاست که نظریات روانشناسی وارد اقتصاد می‌شوند و پای اقتصاددانان به آزمایشگاه‌های روان‌شناسان باز می‌شود.**

رستوران، پاتوق شما بود، می‌شد استدلال کرد که پرداخت انعام، خوش‌رفتاری کارکنان رستوران را به همراه خواهد داشت. ولی چرا باید برای کالایی که می‌توانید با X تومان آن را تهیه کنید، ۵+X تومان پول بدهید؟ چنین عملی با هیچ یک از فرضیات اقتصاد کلاسیک هم‌خوانی ندارد.

حدس‌تان در مورد طول کارون چقدر بود؟ بیشتر یا کمتر؟ چقدر بیشتر یا کمتر؟ مبنای حدس‌تان چه بود؟

حقیقت این است که طول کارون، بیش از

فرض کنید می‌خواهید از دیجی‌کالا یک هندزفری بخرید. قیمت هندزفری ۹۰ هزار تومان است. هزینه تحویل کالا، برای سبدهای زیر ۱۰۰ هزار تومان هم، چهار هزار و پانصد تومان است. آیا هزینه حمل را می‌پذیرید؟ اگر نه، واکنش شما برای شانه خالی کردن از هزینه حمل چیست؟ فرض کنید برای تعطیلات به شهرستان می‌روید و در طول مسیر برای صرف غذا در کنار یک رستوران توقف می‌کنید. از کیفیت رستوران و برخورد مناسب پیشخدمت راضی هستید و تصمیم می‌گیرید ۵ هزار تومان انعام بدهید، در حالی که می‌دانید احتمالاً هرگز به آن رستوران باز نخواهید گشت.

رود کارون، طولانی‌ترین رودخانه ایران است. حدس می‌زنید طول کارون از ۵۰ کیلومتر بیشتر است یا کمتر؟ حال حدس بزنید طول کارون چقدر است؟ حدس خود را در این صفحه یادداشت کنید. در مورد خرید از دیجی‌کالا چه تصمیمی گرفتید؟ احتمالاً هزینه حمل را نخواهید پذیرفت. شاید چنین وضعیتی را تجربه کرده باشید. واکنش احتمالی شما این است که کالایی به قیمت حداقل ده هزار تومان، که چندان هم به آن احتیاج ندارید، به سبد خود اضافه کنید تا از پرداخت هزینه حمل، معاف شوید. ممکن است چنین استدلالی

۱. اکسی‌توسین هورمونی موجود در پستان‌داران است که نقش اساسی در ارتباط عاشقانه، تولیدمثل جنسی و قبل و بعد از زایمان دارد.

اقتصاد رفتاری، مثال سوم را تحت عنوان "anchoring" یا لنگر اندازی (یا قلاب اندازی) بررسی می‌کند. در مورد این مثال، وقتی سؤال ۵۰ کیلومتر را به شما می‌دهد، ذهن شما تصور می‌کند که نباید طول کارون چندان با این عدد متفاوت باشد و هر عددی که به ذهن شما بیاید، با ۵۰ کیلومتر مقایسه می‌شود. به عبارت دیگر، ذهن شما در ۵۰ کیلومتر، "لنگر" می‌اندازد.

از عمر اقتصاد رفتاری، چندان نگذشته است و در همین مدت نسبتاً کوتاه، پنج نفر به خاطر کار بر روی اقتصاد رفتاری جایزه نوبل گرفته‌اند. آخرین آنها هم ریچارد تیلر است که برنده جایزه نوبل اقتصاد ۲۰۱۷ شد.

در هر حال به نظر می‌رسد موفقیت اقتصاد رفتاری در گسترش درک ما از جهان، به خاطر توجه‌اش به واقعیت‌ها و مشکلات و مسائل واقعی و پرهیز از پرداختن به بحث‌های بیهوده‌ی تئوریک است که در علوم انسانی به وفور دیده می‌شود.

#### کتاب‌های بیشتر برای مطالعه:

۱. کج رفتاری، شکل‌گیری اقتصاد رفتاری، نوشته ریچارد تیلر، نشر مهربان.
۲. تفکر سریع و کند، نوشته دانیل کانمن، نشر در دانش بهمین.
۳. سقلمه، نوشته ریچارد تیلر و کاس ارسانتسین، نشر هورمزد.

شناختی و احساسی وارد تحلیل‌های اقتصادی می‌شود. در این جاست که نظریات روانشناسی وارد اقتصاد می‌شوند و پای اقتصاددانان به آزمایشگاه‌های روان‌شناسان باز می‌شود.

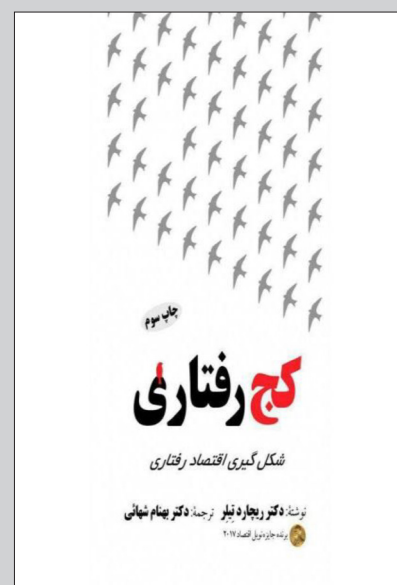
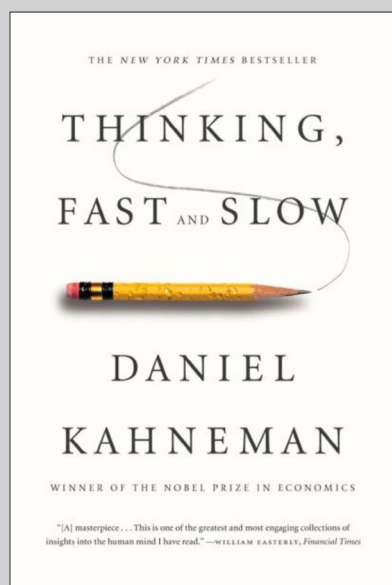
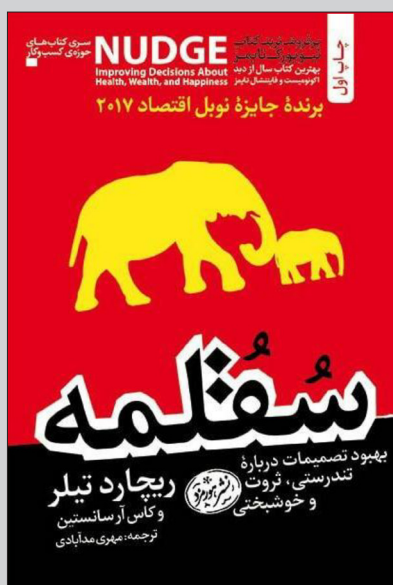
یافته‌های اقتصاد رفتاری کمک می‌کند تا مثال‌های مطرح شده را توضیح دهیم. اقتصاددانان رفتاری، مثال اول را تحت عنوان "framing" بررسی می‌کنند. Framing به گرایش‌ات ناخودآگاه در تصمیم‌گیری اشاره دارد که تحت تأثیر زمینه و ساختار تصمیم‌گیری است. در مورد مثال دیجی کالا، طراحی چهارچوب توسط دیجی کالا به گونه‌ای بوده که شما تصور کنید با خرید کالای X و عدم پرداخت هزینه‌ی حمل، در واقع سود کرده‌اید و این به نفع شماست.

یکی دیگر از یافته‌های اقتصاد رفتاری، نقش "fairness" یا انصاف در تصمیم‌گیری‌های افراد است. رفتار شما، مبنی بر دادن انعام، حاصل از این برداشت که کالا و خدمتی که شما در رستوران دریافت کرده‌اید، بیشتر از هزینه‌ی آن می‌ارزیده است و بنابراین، آن‌ها مستحق دریافت انعام هستند. تحقیقات نشان می‌دهد که انصاف، تأثیر وسیعی در تصمیم‌گیری‌های افراد دارد، ولی در مورد شرکت‌ها این طور نیست.

می‌شود و ابزار نظری قدرتمندی برای درک، تبیین و پیش‌بینی رفتار اقتصادی فرد به‌دست می‌دهد، همان چیزی که به آن، "عقلانیت" یا "انسان اقتصادی" گفته می‌شود.

اما جالب است که اقتصاد کلاسیک نمی‌تواند هیچ یک از مثال‌های مطرح شده را توضیح دهد. چنین مثال‌های روزمره‌ای، با ساده‌ترین فروض اقتصاد کلاسیک در تعارض‌اند. چنین ضعف‌هایی در نظریه‌ی اقتصادی باعث شد که بعضی از اقتصاددانان، ساده‌سازی بیش از حد و غیر واقعی "عقلانیت" را نپذیرند و به دنبال بازنگری در فرضیات خود برآیند. البته این طور نیست که پدران "عقلانیت" از ضعف نظریات خود، مطلع نبوده‌اند. بسیاری از آنها، اعتراف می‌کردند که این فرضیات منطبق با واقعیت نیستند و تنها برای دقت حاصل از آن‌هاست که به کار گرفته می‌شوند، دقتی که در غیر این صورت به‌دست نمی‌آمد. اما گذر زمان و دسترسی به ابزارهای تکنولوژیک جدیدتر، به اقتصاددانان این امکان را داد تا بدون از دست دادن دقت، به توضیح واقع‌گرایانه‌تر رفتار اقتصادی بپردازند. نتیجه این تلاش، شکوفایی شاخه‌ای به اسم اقتصاد رفتاری شد.

در اقتصاد رفتاری، اثرات روانی، اجتماعی،





مالکوم گلدول

ترجمه امیرمحمد کمالو دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران

## تغییر کوچک: چرا انقلاب تویت نخواهد شد؟

**اشاره:** این متن، ترجمه‌ی مقاله‌ی Small Change نوشته‌ی Malcolm Gladwell است که در شماره‌ی چهارم اکتبر ۲۰۱۰ مجله‌ی نیویورکر به چاپ رسیده است. اصل مقاله در اینجا در دسترس است: <https://www.newyorker.com/magazine/2010/10/04/small-change-malcolm-gladwell>

نفر به تحصن نشستند. مردم به خیابان سرریز شدند. نوجوانان سفیدپوست پرچم کنفدراسیون را به اهتزاز در آوردند. یک نفر ترقه انداخت. در ظهر تیم فوتبال A.& T. رسید. یکی از دانشجویان سفیدپوست فریاد زد که «گروه ویران‌گر سر رسید». تا دوشنبه، تحصن‌ها به وینستون-سالام که در بیست‌وپنج مایلی آنجا و دورهام که در پنجاه مایلی آنجا قرار داشت کشیده شد. فردای آن روز، دانشجویان کالج ایالتی معلمان فایت‌ویل و کالج جانسون سی. اسمیت در شارلوت به تحصن پیوستند؛ به دنبال آن در روز چهارشنبه دانشجویان کالج سنت آگوستین و دانشگاه شاو در رالی نیز پیوستند. در پنج‌شنبه و جمعه اعتراض مرزهای ایالتی را درنوردید و در همپتون و پورتسموث ایالت ویرجینیا و راک هیل کارولینای جنوبی و چاتانوگای تنسی ظهور یافت. تا آخر ماه، در سراسر جنوب، حتی تا تگزاس در غرب، تحصن‌هایی بود. مایکل والزر، تئوریسین سیاسی، در مجله‌ی دیسنت نوشت که «من از هر دانشجویی که می‌دیدم می‌پرسیدم که روز آغازین تحصن‌ها در پردیس دانشگاهی‌اش چگونه

نزدیکی‌های پنج و سی دقیقه بعد از ظهر درهای اصلی فروشگاه بسته شده بودند. آن چهار نفر باز هم تکان نخوردند. در آخر آن‌ها از یکی از درهای پشتی بیرون رفتند. در بیرون جمع کوچکی گرد آمده بود که یک عکاس از نشریه‌ی گرینزبورو ریکوردز هم درمیانشان بود. یکی از دانشجویان گفت: «فردا با کل کالج A.& T. برخورد می‌کنیم». تا صبح فردای آن روز، شمار معترضان به بیست‌وهفت مرد و چهار زن افزایش یافته بود که اکثر آن‌ها ساکن همان خوابگاهی بودند که چهار نفر اصلی بودند. مردان کت‌وشلوار پوشیده و کروات بسته بودند. دانشجویان تکالیف دانشگاهشان را با خود آورده بودند و در حالی که پشت میزها نشسته بودند درس هم می‌خواندند. در روز چهارشنبه دانش‌آموزان مدرسه‌ی متوسطه‌ی «نگروه‌های» گرینزبورو، دبیرستان دادلی، به اعتراض پیوستند و شمار معترضان به هشتاد تن افزایش یافت. تا پنج‌شنبه، شمار معترضان به سیصد تن رسید که سه زن سفیدپوست از پردیس دانشگاه کارولینای شمالی در گرینزبورو هم در میانشان بودند. تا روز شنبه، ششصد

در ساعت چهار و نیم دوشنبه، اول فوریه‌ی سال ۱۹۶۰، چهار دانشجو پشت میز ناهارخوری وولورث در مرکز شهر گرینزبوروی ایالت کارولینای شمالی نشستند. آن‌ها دانشجویان ورودی جدید A.& T. کارولینای شمالی بودند که کالاجی بود ویژه‌ی سیاه‌پوستان و یک و خرده‌ای مایل آن طرف‌تر بود.

ازل بلیر، یکی از آن چهار نفر، به پیشخدمت گفت: «یک فنجان قهوه لطفا». پیشخدمت پاسخ داد: «ما اینجا برای سیاه‌ها قهوه سرو نمی‌کنیم».

میز ناهارخوری وولورث یک میز L شکل طولانی بود که شش نفر می‌توانستند پشت آن بنشینند، با یک اسنک‌بار ایستادنی در یک گوشه‌ی میز. جاهای نشستن برای سفیدپوستان بود و اسنک‌بار برای سیاه‌پوستان. یکی دیگر از کارکنان که زنی سیاه‌پوست بود و پشت میزی که غذاها را گرم نگه می‌داشت کار می‌کرد، به سمت دانشجویان رفت و سعی کرد با اخطار دادن به آنان از آنجا دورشان کند. او گفت: «شماها کاری احمقانه و جاهلانه می‌کنید!» آن‌ها از جای خود تکان نخوردند.

استفاده می‌کردند، «انقلاب توییتری» نام نهادند. چند ماه پس از آن، هنگامی که اعتراض دانشجویان تهران را به لرزه درآورد، وزارت خارجه‌ی آمریکا اقدام نامعمولی کرد و از توییتر خواست که تعمیرات برنامه‌ریزی شده‌ی وبسایتش را متوقف کند؛ چراکه حکومت اوپاما نمی‌خواست این ابزار مهم سازمان‌دهی در اوج تظاهرات از دسترس خارج باشد. مارک فایفل، مشاور پیشین امنیت ملی، بعدها خواستار نامزدی توییتر برای جایزه‌ی صلح نوبل شد و نوشت: «بدون توییتر، مردم ایران احساس قدرت و دلگرمی نمی‌کردند تا برای آزادی و دموکراسی به پاخیزند». قبلاً کنش‌گران را با اهدافشان می‌شناختند، ولی الآن آن‌ها را با ابزارشان می‌شناسند. مبارزان فیس‌بوکی آنلاین می‌شوند تا برای تغییر تلاش کنند. جیمز ک. گلسمن، مسئول ارشد سابق وزارت خارجه‌ی آمریکا، به جمعی از کنش‌گران فضای مجازی حاضر در کنفرانسی که اخیراً با حمایت فیس‌بوک، ای‌تی‌ان‌تی، هاکست، ام‌تی‌وی و گوگل دایر شده بود گفت که «شما بهترین امید ما هستید»؛ سایت‌هایی مثل فیس‌بوک «به آمریکا توان رقابتی مهمی را در مقابله با تروریست‌ها ارائه می‌دهند. چند وقت قبل من گفتم که القاعده دارد «سه‌م ما در اینترنت را می‌خورد». دیگر این‌طور نیست. القاعده در وب ۱.۰ گیر کرده است. اینترنت حالا بیشتر برای تأثیرگذاری متقابل و گفت‌وگو است.»

این‌ها ادعاهایی قوی و گیج‌کننده هستند. این که چه کسی سهم چه کسی را در اینترنت می‌خورد چه اهمیتی دارد؟ آیا واقعا کسانی که وارد صفحه‌ی فیس‌بوک خود می‌شوند بهترین امید ما هستند؟ درباره‌ی آنچه که در مولداوی اصطلاحاً «انقلاب توییتر» نامیده شد، اوگنی موروتروف، محقق در دانشگاه استنفورد، که از منتقدان سرسخت مبلغان دنیای دیجیتال است، اشاره می‌کند که توییتر در داخل مولداوی کم‌اهمیت است؛ چرا که در مولداوی حساب‌های کاربری توییتر بسیار کمی وجود دارد.

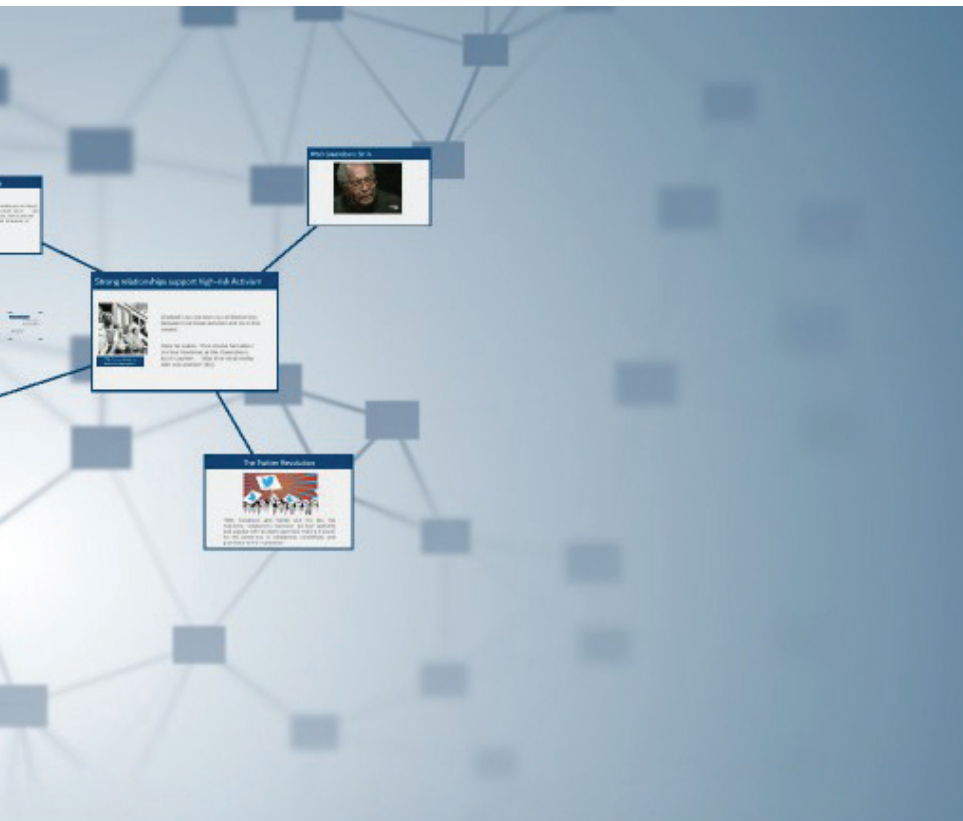


انقلاب است. ابزارهای جدید رسانه‌های اجتماعی<sup>۱</sup>، کنش‌گری اجتماعی را از نو ابداع کرده‌اند. با فیس‌بوک و توییتر و امثال آن‌ها، رابطه‌ی سنتی میان اقتدار سیاسی و خواست عمومی از میان رفته است و این باعث شده است که ناتوانان بتوانند راحت‌تر هماهنگی و همکاری کنند و از مشکلات و مسائل خود حرف به میان آورند. هنگامی که ده هزار معترض در بهار سال ۲۰۰۹ در مولداوی به خیابان‌ها آمدند و علیه حکومت کمونیستی کشورشان اعتراض کردند، آن اعتراضات را به دنبال ابزاری که تظاهرکنندگان از آن‌ها برای گردهم‌آیی

بوده؛ پاسخ‌ها همیشه یکسان بود: «مثل یک تب بود؛ همه می‌خواستند که بروند.» در نهایت حدود هفتاد هزار دانشجو در تحصن شرکت کردند. هزاران تن بازداشت شدند و هزاران تن دیگر که از آن‌ها زیاد حرفی به میان نیامده است رادیکال‌تر شدند. این وقایع در اوایل دهه‌ی شصت میلادی بدل به جنگ حقوق مدنی شد که تا پایان آن دهه جنوب را درگیر خود کرد- و این بدون ای-میل و پیامک‌زدن، فیس‌بوک و یا توییتر رخ داد.

\*\*\*

گفته می‌شود که جهان در میانه‌ی یک



همچنین به نظر نمی‌آید که انقلابی در کار بوده باشد، چون آن‌گونه که آن اپل باوم در واشنگتن پست می‌نویسد، اعتراضات شاید صحنه‌سازی‌ای از سوی حکومت بوده باشد. (در کشوری که نگران انتقام‌جویی رومانی است، معترضان پرچم رومانی را برفراز ساختمان پارلمان به اهتزاز در آوردند.) در مورد ایران، تقریباً تمام افرادی که درباره‌ی تظاهرات توییت می‌کردند در غرب مستقر بودند. گلناز اسفندیاری در شماره‌ی تابستان قبل فارین پالیسی نوشت: «الآن وقت آن است تا نقش توییت در اتفاقات ایران را در تعیین کنیم. به سادگی می‌توان گفت که انقلاب توییت‌تری‌ای در داخل ایران وجود نداشت». اسفندیاری ادامه می‌دهد که وبلاگ‌نویسان ماهری همچون اندرو سالیوان که نقش رسانه‌های اجتماعی در ایران را پررنگ می‌کنند، اوضاع را خوب متوجه نشدند. او نوشت: «روزنامه‌نگاران غربی‌ای که نمی‌توانستند (یا این‌که نمی‌خواستند؟) با مردمی که در خیابان‌های ایران حضور داشتند ارتباط برقرار کنند، به آسانی توییت‌های انگلیسی که برچسب #iranlection را داشتند بالا پایین می‌کردند.» در میان همه‌ی این‌ها، کسی نبود که بپرسد که چرا مردمی که می‌خواهند اعتراضات ایران را هماهنگ کنند باید با زبانی غیر از فارسی با یک‌دیگر ارتباط برقرار کنند.»

باید منتظر برخی از این بزرگ‌نمایی‌ها بود. اختراع‌کنندگان معمولاً خود بزرگ‌بین‌اند. آن‌ها معمولاً می‌خواهند هر فکت و تجربه‌ی سرگردانی که می‌بینند را بیابند و در مدل‌های تازه‌ی خود جا دهند. همانطور که رابرت دارنتون که تاریخ‌دان است، نوشته: «شگفتی‌های تکنولوژی‌های ارتباطی کنونی آگاهی کاذبی درباره‌ی گذشته به وجود آورده است—حتی تا آنجا که این احساس پدید آمده است که ارتباطات تاریخی ندارد، یا آنکه ارتباطات تا پیش از ظهور تلویزیون و اینترنت اهمیتی نداشته است.» اما به نظر می‌آید در این علاقه‌ی شدید به رسانه‌های اجتماعی، چیز

با افزایش تنش‌ها، یک نفر خبر داد که آنجا بمب‌گذاری شده است و تمام فروشگاه می‌بایست تخلیه می‌شد.

خطرات برای پروژه‌ی تابستان آزادی می‌سی‌سی‌پی<sup>۳</sup> ۱۹۶۴ که یکی از حرکات مهم جنبش حقوق مدنی بود، بسیار بیشتر بود. شورای هماهنگی اقدامات مسالمت‌آمیز دانشجویان<sup>۴</sup> صدها داوطلب سفیدپوست شمالی‌ای را که اکثرشان پولی نیز دریافت نمی‌کردند را ثبت‌نام کرد تا در جنوب عمیق<sup>۵</sup> مدارس آزادی<sup>۶</sup> را اداره کنند، رای‌دهندگان سیاه‌پوست را ثبت‌نام کنند و آگاهی‌ها درباره‌ی حقوق مدنی را افزایش دهند. به آن‌ها گفته شده بود که «هیچ‌کس نباید تنهایی جایی برود؛ خصوصاً با خودرو و خصوصاً در شب.» سه داوطلب—مایکل شورنر، جیمز چی‌نی و اندرو گودمن—به محض رسیدن به می‌سی‌سی‌پی کشته شدند و در طول تابستان سی‌وهفت عدد از کلیساهای سیاهان به آتش کشیده شدند

دیگری در کار است. پنجاه سال پس از یکی از خارق‌العاده‌ترین تحولات اجتماعی تاریخ آمریکا، به نظر می‌آید فراموش کرده‌ایم که کنش‌گری چیست.

\*\*\*

گریزبورو در اوایل دهه‌ی شصت جایی بود که به نافرمانی نژادی به کرات با خشونت واکنش نشان می‌دادند. چهار دانشجویی که برای نخستین بار پشت میز ناهارخوری نشسته بودند وحشت‌زده بودند. یکی از آن‌ها چندی بعد گفت: «گمان می‌کنم اگر کسی می‌آمد پشتام و فریاد «بووو» می‌کشید از صندلی‌ام می‌افتادم.» در روز نخست، مدیر فروشگاه فرمانده پلیس را خبر کرد و او فوراً دو افسر را به فروشگاه فرستاد. در روز سوم، یک دسته سفیدپوست گردن‌کلفت به آنجا آمدند و پشت سر معترضان ایستادند و القاب هراس‌آوری چون «نیگر کله‌زیر»<sup>۲</sup> را زیر لب می‌گفتند. یکی از رهبران محلی کو کلاکس کلن آنجا ظاهر شد. در روز شنبه،

آلمان که منجر به فروپاشی دیوار برلین شد نیز در درون خود پدیده‌هایی رابطه‌قوی هستند. جنبش اپوزوسیون در آلمان شرقی متشکل از صدها گروه بود، هر کدام با حداکثر دوازده نفر عضو. هر گروه با گروه‌های دیگر ارتباطات محدودی داشت: در آن زمان فقط سیزده درصد از آلمان شرقی‌ها تلفن داشتند. تنها چیزی که آن‌ها می‌دانستند این بود که دوشنبه شب‌ها بیرون کلیسای سن نیکلاس در مرکز شهر لایپزیگ، مردم تجمع می‌کنند تا خشم خود نسبت به دولت را نشان دهند. و عامل اصلی مشخص‌کننده این که چه کسی آن‌جا حاضر می‌شد «دوستان صمیمی» بودند؛ هرچه دوستان مخالف رژیم بیشتری داشتند احتمال این که به اعتراض بپیوندند بیشتر می‌شد.

پس یک نکته‌ی مهم درباره‌ی چهار دانشجوی ورودی جدید میز ناهارخوری گرینزبورو (دیوید ریچموند، فرنکلین مک‌کین، ازل بلیر و جوزف مک‌نیل) رابطه‌ی آن‌ها با یکدیگر بود. مک‌نیل با بلیر در خوابگاه اسکات‌هال A. & T. هم‌اتاقی بود. ریچموند در یک طبقه بالاتر از آن‌ها با مک‌کین هم‌اتاق بود و بلیر، ریچموند، و مک‌کین همگی به دبیرستان دادلی رفته بودند. این چهارتن قاچاقی به خوابگاه آجیو می‌آوردند و تا دیروقت در اتاق بلیر و مک‌نیل گفت‌وگو می‌کردند. آن‌ها همگی قتل‌امت تیل<sup>۱</sup> در سال ۱۹۵۵، بایکوت اتوبوس در مونتگومری<sup>۲</sup> در همان سال، و رود-روی لیتل راک در سال ۱۹۵۷<sup>۳</sup> را به یاد می‌آوردند. این مک‌نیل بود که ایده‌ی تحصن در وولزورث را نخستین‌بار مطرح کرد. آن‌ها حدوداً یک‌ماه در مورد آن بحث و گفت‌وگو می‌کردند. بعد مک‌نیل به اتاق خوابگاه آمد و از بقیه پرسید که آماده‌اند یا نه. کسی چیزی نگفت تا اینکه مک‌کین، به‌گونه‌ای که تنها کسانی که تا دیروقت با هم حرف می‌زنند می‌فهمند، گفت: «شماها بچه‌ننه‌اید یا چی؟» ازل بلیر فردای آن روز جرأت سفارش قهوه را از این جهت داشت که هم‌خواب‌گاهی‌ها و دو



که مهم‌تر بود درجه‌ی ارتباط شخصی با جنبش حقوق مدنی بود. تمام داوطلبان ملزم به ارائه‌ی لیستی از آشنایان شخصی (کسانی که داوطلبان می‌خواستند از فعالیت‌هایشان آگاه باشند) خود بودند؛ کسانی که در برنامه باقی ماندند در مقایسه با کسانی که نمی‌ماندند، دوستان نزدیک بیشتری داشتند که هم‌چون آن‌ها به می‌سی‌سی‌پی می‌رفتند. مک‌آدام نتیجه گرفت که کنش‌گری پرخطر، پدیده‌ی «ارتباط قوی»<sup>۴</sup> می‌باشد.

این الگو مدام تکرار می‌شود. یک تحقیق در مورد بریگارد سرخ، گروه تروریستی ایتالیایی فعال در دهه‌ی هفتاد میلادی، دریافت که هفتاد درصد از اعضا حداقل یک دوست صمیمی در سازمان داشتند. این در مورد مردانی که به مجاهدین افغان پیوستند نیز صادق است. حتی اعمال انقلابی‌ای که به ظاهر خودجوش رخ داده‌اند، همچون تظاهراتی در شرق

و ده‌ها خانه‌ی امن بمب‌گذاری شدند. داوطلبان کتک می‌خوردند، به آن‌ها شلیک می‌شد، دستگیر می‌شدند و وانت‌هایی پر از مردان مسلح آن‌ها را تعقیب می‌کردند. یک‌چهارم کسانی که در برنامه ثبت‌نام کرده بودند از برنامه خارج شدند. کنش‌گری‌ای که وضع موجود را به چالش می‌کشد—که به مشکلات و مسائل عمیق جامعه حمله می‌کند—برای نازک‌نارنجی‌ها نیست.

چه چیزی مردم را قادر به انجام این‌گونه کنش‌گری‌ها می‌کند؟ داگ مک‌آدام، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه استنفورد، کسانی را که از تابستان آزادی رفتند را با کسانی که ماندند مقایسه کرد و دریافت که تفاوت اصلی، آن‌طور که انتظار می‌رود، شور ایدیولوژیک نبود. او نتیجه گرفت: «همه‌ی شرکت‌کنندگان (هم آن‌هایی که ماندند و هم آن‌هایی که بیرون آمدند) به اهداف و ارزش‌های برنامه‌ی تابستان متعهد بودند و از آن‌ها پشتیبانی می‌کردند.» چیزی

دوست دبیرستان‌اش کنارش نشسته بودند. کنش‌گری‌ای که با رسانه‌های اجتماعی مرتبط‌اند، اصلاً شبیه این نیستند. پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی حول ارتباطات ضعیف<sup>۱۱</sup> ساخته شده‌اند. توییتر راهی است برای دنبال کردن (با دنبال شدن توسط) افرادی که شما شاید هرگز نبینید. فیس‌بوک وسیله‌ای است برای مدیریت مؤثر آشنایان‌تان و برای در ارتباط بودن با کسانی که در غیر این صورت نمی‌توانستید با آن‌ها در ارتباط باشید. برای همین است که می‌توانید هزار «دوست» در فیس‌بوک داشته باشید، در حالی که در زندگی واقعی نمی‌توانید این تعداد دوست داشته باشید.

از بسیاری از جهات این چیز شگفت‌انگیزی است. در ارتباطات ضعیف استحکام وجود دارد، همان‌گونه که مارک گرانووتر جامعه‌شناس نشان داده. آشنایان‌مان (نه دوستانمان) بزرگ‌ترین منبع ایده‌های نو و اطلاعات جدیدند. اینترنت ما را قادر می‌سازد تا به آسانی از قدرت این دست

از روابط دور استفاده‌ی حداکثری کنیم. اینترنت در پخش و انتشار اختراعات، همکاری‌های میان‌رشته‌ای، وصل کردن فوری فروشنده‌ها و خریدارها، و دوست‌یابی بسیار عالی عمل می‌کند. اما ارتباطات ضعیف به ندرت منجر به کنش‌گری پرخطر می‌شود.

در کتاب جدیدی به نام «اثر سنجاکی: راه‌های سریع، مؤثر و قوی استفاده از رسانه‌های اجتماعی برای دست‌یابی به تغییرات اجتماعی»، اندی اسمیث، مشاور تجاری، و جنیفر آکر، استاد دانشکده‌ی مدیریت دانشگاه استنفورد، داستان سمیر باتیا<sup>۱۲</sup>، یک کارآفرین جوان سیلیکون ولی را نقل می‌کنند که به لوسمی مزن مغز استخوان دچار شد. این داستان به خوبی نمایان‌گر توانایی‌های رسانه‌های اجتماعی است. باتیا نیازمند پیوند مغز استخوان بود اما از بین دوستان و اطرافیانش نمی‌توانست کسی را پیدا کند که مغز استخوانش با او

جور باشد. شانس این‌که هم‌نژادی‌های او این نوع مغز استخوان را داشته باشند بیشتر بود، اما در مرکز داده‌های مغز استخوان، تعداد کمی جنوب-آسیایی موجود بودند. سپس شریک تجاری باتیا ای-میلی به چهارصد تن از آشنایان‌شان فرستاد و در آن مصیبت‌های باتیا را برای آن‌ها بازگو کرد، آن‌ها نیز این پیام را به نزدیکان‌شان هدایت کردند: صفحات فیس‌بوک به همراه ویدیوهای یوتیوب فراوانی به جنبش «به سمیر کمک کنیم» اختصاص یافت. در آخر، حدود بیست‌وپنج هزار نفر اطلاعات خود را در مرکز داده‌های مغز استخوان ثبت کردند و باتیا یک نفر را پیدا کرد که مغز استخوان‌اش به او بخورد.

**اینترنت ما را قادر می‌سازد تا به آسانی از قدرت این دست از روابط دور استفاده‌ی حداکثری کنیم. اینترنت در پخش و انتشار اختراعات، همکاری‌های میان‌رشته‌ای، وصل کردن فوری فروشنده‌ها و خریدارها، و دوست‌یابی بسیار عالی عمل می‌کند. اما ارتباطات ضعیف به ندرت منجر به کنش‌گری پرخطر می‌شود.**

اما این جنبش چگونه توانست این تعداد زیاد را تشویق به ثبت‌نام در مرکز داده‌ها کند؟ با چیز زیادی نخواستن از آن‌ها. این تنها راهی است تا کسانی که درست‌وحسابی نمی‌شناسید را تشویق به انجام کاری از طرف خودتان کنید. شما می‌توانید هزاران نفر را تشویق کنید تا اطلاعات خود را در مرکز اهدای عضو وارد کنند، چون انجام دادن این کار (ثبت‌نام کردن) خیلی آسان است. شما باید به گوش‌پاک‌کن بفرستید و اگر مغز استخوان‌تان با کسی که نیاز دارد جور درآید (که شانس آن بسیار کم است)، می‌بایست چند ساعتی را در بیمارستان سپری کنید. اهدای مغز استخوان کم چیزی نیست. اما اهدای مغز استخوان خطر اقتصادی و شخصی را در پی ندارد: اهدای مغز استخوان باعث نمی‌شود که مردان مسلح سوار بر وانت شما را طول تابستان تعقیب کنند. اهدای مغز استخوان باعث نمی‌شود که شما با هنجارها و ارزش‌های

جامعه مقابله کنید. در واقع این عمل تشویق و تمجید جامعه را در پی دارد. مبلغان دو آتشی رسانه‌های اجتماعی این تمایز را قائل نیستند: آن‌ها گمان می‌کنند که یک دوست فیس‌بوکی همچون یک دوست واقعی است و ثبت‌نام برای اهدای عضو در سیلیکون ولی کنش‌گری‌ای همچون نشستن پشت یک میز جداسازی نژادی در گرینزبوروی سال ۱۹۶۰ است. آکر و اسمیث می‌نویسند: «شبکه‌های اجتماعی، خصوصاً در افزایش انگیزه، مؤثرند.» اما این درست نیست. شبکه‌های اجتماعی در افزایش مشارکت مؤثرند؛ آن هم با کاهش میزان انگیزه‌ای که برای مشارکت لازم است. صفحه‌ی فیس‌بوک «ائتلاف نجات دارفور»

۱۰۲۸۲۰۳۳۹ عضو دارد که

هریک از اعضای آن به‌طور میانگین نه سنت کمک کرده‌اند. بعد از آن، دومین صفحه‌ی پرطرفدار کمک به دارفور ۲۲۰۷۳ عضو دارد که هریک به‌طور متوسط

سی‌وپنج سنت اهدا کرده‌اند. «کمک به نجات دارفور» ۲۷۹۷ عضو دارد که به‌طور متوسط پانزده سنت کمک کرده‌اند. یکی از سخنگویان «ائتلاف نجات دارفور» به نیوزویک گفت: «ما ارزش کسی را لزوماً با مقدار پولی که به جنبش کمک کرده است نمی‌سنجیم. فیس‌بوک یک مکانیسم قوی است تا با این جمعیت که برای جنبش بسیار مهم است ارتباط برقرار کنیم. آن‌ها اطرافیان خود را آگاه می‌سازند، به گردهم‌آیی‌ها می‌آیند و داوطلب می‌شوند. نمی‌توان با نگاه کردن به میزان کمک مالی افراد این کارها را سنجید.» به عبارت دیگر، کنش‌گری از طریق فیس‌بوک موفقیت‌آمیز است؛ نه به خاطر اینکه فیس‌بوک مردم را تشویق به فداکاری و ایثار می‌کند، بلکه به خاطر این‌که کنش‌گری فیس‌بوکی مردم را تشویق به انجام کارهایی می‌کند که وقتی مردم انگیزه‌ی کافی برای فداکاری و ایثار ندارند، انجام می‌دهند.



\*\*\*

دانشجویانی که در زمستان سال ۱۹۶۰ در سراسر ایالات جنوبی به تحصن‌ها پیوستند آن‌را همچون یک «تب» توصیف کردند. ولی جنبش حقوق مدنی بیشتر شبیه به یک لشکرکشی نظامی بود تا یک بیماری همه‌گیر. در اواخر دهه‌ی پنجاه میلادی، شانزده تحصن در شهرهای جنوبی رخ داد که پانزده‌تای آن‌ها را سازمان‌های حقوق مدنی‌ای چون انجمن ملی پیشرفت رنگین‌پوستان<sup>۱۳</sup> و کنگره‌ی برابری نژادی<sup>۱۴</sup> سازمان داده بودند. مکان‌های ممکن برای کنش‌گری (تحصن) رصد و شناسایی می‌شدند و برنامه‌ریزی‌هایی صورت می‌گرفت. کنش‌گران جنبش برای کسانی که قرار بود به اعتراض‌ها بپیوندند جلسات ترمینی برگزار می‌کردند. چهارنفر گرینزبورو نتیجه‌ی این زمینه‌سازی‌ها بودند: همه‌ی آن چهار نفر عضو شورای جوانان انجمن ملی پیشرفت رنگین‌پوستان بودند. آن‌ها رابطه‌ی نزدیکی با رئیس

شعبه‌ی محلی انجمن ملی پیشرفت رنگین‌پوستان داشتند. به آن‌ها در مورد موج قبلی تحصن‌ها در دورهام توضیح داده شده بود و آن‌ها در ملاقات‌های جنبش که در کلیساهای کنش‌گران انجام می‌گرفت نیز شرکت داشتند. تحصن‌ها از گرینزبورو به سرتاسر جنوب گسترش یافت، ولی نه به‌صورت تصادفی و یکسان؛ تحصن‌ها ابتدا به شهرهایی کشیده شد که از قبل دارای «مراکز جنبش» (هسته‌ای از افراد وفادار به جنبش و آموزش‌دیده‌ای که حاضر بودند «تب» را بدل به عمل کنند) بودند.

جنبش حقوق مدنی کنش‌گری پرخطری بود. همچنین — و این خیلی مهم است — کنش‌گری استراتژیکی بود؛ جنبش حقوق مدنی چالش دقیق و منظمی بود علیه حاکمیت. انجمن ملی پیشرفت رنگین‌پوستان سازمان متمرکزی بود که از نیویورک و بر اساس دستور کاری

رسمی اداره می‌شد. در کنفرانس رهبری مسیحیان جنوب<sup>۱۵</sup>، مارتین لوتر کینگ جونیور از اقتدار بی‌چون و چرایی بهره‌مند بود. در مرکز این جنبش کلیسای سیاهان قرار داشت، همان‌گونه که آلدون دی. موریس در تحقیق فوق‌العاده‌ای به نام «منشاء جنبش حقوق مدنی» که در سال ۱۹۸۴ منتشر کرده به آن اشاره کرده است، در کلیسای سیاهان تقسیم کار دقیق و مشخصی صورت گرفته بود و کلیسای سیاهان از کمیته‌هایی ثابت با وظایف مشخص و گروه‌های منظم گوناگونی تشکیل می‌شد. موریس می‌نویسد: «هر گروه کارویژه‌ی مخصوص خود را داشت و فعالیت‌های خود را از طریق ساختارهای

**هیچ‌کس باور ندارد که یک سیستم گسترده‌ی بدون رهبر می‌تواند یک طراحی منسجم انجام دهد. شبکه‌ها چون از ساختار رهبری متمرکز و جایگاه‌های مشخص اقتدار بهره‌مند نیستند به سختی می‌توانند به اجماع برسند و هدف‌های مشخص برای خود تعریف کنند. شبکه‌ها نمی‌توانند راهبردی بیاندیشند و به‌طور فزاینده‌ای در مقابل کشمکش و اشتباه آسیب‌پذیرند.**

اقتدارآمیز هماهنگ می‌کرد، [...] هر فردی مسئول وظایف محول شده به خود بود و کشمکش‌های مهم را کشیش‌ها، که در برابر مردم حاضر در کلیسا از اقتدار تام برخوردار بودند، حل و رفع می‌کردند.»

این دومین تمایز مهم میان کنش‌گری سنتی و گونه‌ی آنلاین آن است: رسانه‌های اجتماعی به سازمان‌های سلسله‌مراتبی<sup>۱۶</sup> نظیر این منتهی نمی‌شوند. فیس‌بوک و امثالش ابزاری هستند برای ایجاد شبکه<sup>۱۷</sup> و شبکه‌ها هم از لحاظ ساختار و هم از لحاظ کارکردشان درست در نقطه‌ی مقابل سلسله‌مراتب‌ها قرار می‌گیرند. برخلاف سازمان‌های سلسله‌مراتبی که با قوانین و رویه‌ها اداره می‌شوند، شبکه‌ها را یک اقتدار مرکزی اداره نمی‌کند. در شبکه‌ها تصمیمات از طریق اجماع گرفته می‌شوند و رابطه‌هایی که افراد را به گروه مقید می‌کنند ضعیف هستند.

این ساختار شبکه‌ها را برای کنش‌گری کم‌خطر بسیار انعطاف‌پذیر و مناسب می‌سازد. ویکی‌پدیا یک نمونه‌ی عالی است. ویکی‌پدیا ویراستاری ندارد که در دفتری در نیویورک نشسته باشد و همه‌ی مداخل را ویرایش و تصحیح کند. کوششی که در سرهم‌بندی هر مقاله‌ی ویکی‌پدیا می‌شود را خود نویسندگان آن مقاله سامان می‌دهند. اگر فردا همه‌ی مقالات ویکی‌پدیا پاک شوند، مقالات سریعاً برخواهند گشت؛ چون اگر شبکه‌ای متشکل از هزاران نفر هم‌زمان وقت‌شان را برای انجام یک کار اختصاص دهند چنین چیزی رخ می‌دهد.

البته کارهای زیادی هستند که شبکه‌ها به خوبی از پس آن‌ها بر نمی‌آیند. کارخانه‌های خودروسازی برای سامان‌دهی به تأمین‌کنندگان قطعات‌شان از یک شبکه بهره می‌برند، اما برای طراحی خودروهایی‌شان این کار را نمی‌کنند. هیچ‌کس باور ندارد که یک سیستم گسترده‌ی بدون رهبر می‌تواند یک طراحی منسجم انجام دهد. شبکه‌ها چون از ساختار

رهبری متمرکز و جایگاه‌های مشخص اقتدار بهره‌مند نیستند به سختی می‌توانند به اجماع برسند و هدف‌های مشخص برای خود تعریف کنند. شبکه‌ها نمی‌توانند راهبردی بیاندیشند و به‌طور فزاینده‌ای در مقابل کشمکش و اشتباه آسیب‌پذیرند. چگونه می‌توانید تصمیمات سختی درباره‌ی روش و راهبرد بگیری و یا یک مسیر فلسفی انتخاب کنی وقتی همه به یک میزان قدرت انتخاب دارند؟

سازمان آزادی‌بخش فلسطین همچون یک شبکه به وجود آمده بود. مته آیل‌استراپ-سان‌جیوانی و کلورت جونز، محققان حوزه‌ی روابط بین‌الملل، در یک مقاله‌ی تازه که در اینترنشنال سکویریتی به انتشار رسید استدلال می‌کنند که هر چه قدر سازمان آزادی‌بخش فلسطین رشد می‌کرد، به‌دلیل شبکه‌ای بودن مشکلات بیشتری گریبان‌گیرش می‌شد: «ویژگی‌های

ساختاری متداول در شبکه‌ها—نبود اقتدار مرکزی، آزادی عمل بی‌حدو حصر گروه‌های رقیب، ناتوانی در فیصله دادن به اختلافات از طریق سازوکارهای رسمی—ساف را در مقابل خراب‌کاری عوامل خارجی و کشمکش‌های داخلی بسیار آسیب‌پذیر می‌ساخت.

آن‌ها ادامه می‌دهند که در آلمان دهه‌ی هفتاد، «گروه‌های تروریستی چپ‌گرای تک‌ساخت‌تر<sup>۱۸</sup> و موفق‌تر به‌صورت سلسله‌مراتبی، با مدیریت حرفه‌ای و تقسیم‌کار روشن، سازمان می‌یافتند. آن‌ها به‌صورت جغرافیایی در دانشگاه‌ها تمرکز داشتند، جایی که می‌توانستند رهبری متمرکز، حس اعتماد و رفاقت را از طریق ملاقات‌های رو-در-رو و منظم به وجود آورند.» آن‌ها رفقای خود را در بازجویی‌های پلیس لو نمی‌دادند. مخالفان راست‌گرای آن‌ها هم‌چون شبکه‌های غیرمتمرکز سازمان‌یافته بودند و از چنین دیسپلینی بهره‌مند نبودند. نفوذی‌ها به‌طور منظم به

آن‌ها نفوذ می‌کردند و وقتی

عضوی دستگیر می‌شد خیلی زود همه‌ی رفقای خود را لو می‌داد. به‌همین منوال، القاعده وقتی که سازمان سلسله‌مراتبی تک‌ساختی بود خیلی خطرناک‌تر بود. اکنون که القاعده به یک شبکه‌ی تنزل

یافته است بسیار ضعیف عمل می‌کند.

وقتی که شبکه‌ای دنبال تغییر سیستمی نباشد—مثلاً اگر فقط می‌خواهند کسی را بترسانند یا تحقیر کنند یا سر-و-صدایی ایجاد کنند یا وقتی که لازم نیست راهبردی بیاندیشند—اشکالات شبکه‌ها اصلاً به چشم نمی‌آیند. ولی اگر بخواهید حاکمیت قدرت‌مند و سازمان‌یافته‌ای را به چالش بکشید حتماً می‌بایست سلسله‌مراتبی سازمان‌یابید. بایکوت اتوبوس در شهر مونتگومری نیازمند حضور ده‌هزار نفر بود که برای رفت-و-آمد به محل کار خود به وسایل ترابری عمومی اتکا می‌کردند. این بایکوت یک سال ادامه داشت. برای متقاعد

کردن این افراد به متعهد ماندن به جنبش، سازمان‌دهندگان بایکوت به هریک از کلیساهای محلی سیاهان دستور دادند که روحیه‌ی افراد را حفظ کنند و یک سرویس اشتراک‌خودروی خصوصی و رایگان با چهل‌وهشت سرویس‌دهنده و چهل‌ودو ایستگاه برای سوار و پیاده کردن مسافران راه‌اندازی کنند. کینگ بعدها گفت حتی شورای شهروندان سفیدپوست<sup>۱۹</sup> هم اعتراف کرد که سیستم اشتراک‌خودرو با «دقت نظامی» عمل می‌کرد. تا وقتی که کینگ برای رو-در-رویی با او جن (بول) کانر، کمیسر پلیس، به بیرمنگام<sup>۲۰</sup> بیاید، کینگ بودجه‌ای یک میلیون دلاری داشت و صد کارمند تمام‌وقت حاضر در مکان داشت که به بخش‌های متنوع اجرایی تقسیم شده بودند. بایکوت نیز به نوبه‌ی خود به فازهای متعددی تقسیم شده بود که هر یک از فاز قبلی شدیدتر بودند و از پیش برنامه‌ریزی شده بودند. پشتیبانی مردم را با ملاقات‌های پی-در-پی همگانی که هر

**وقتی که شبکه‌ای دنبال تغییر سیستمی نباشد—مثلاً اگر فقط می‌خواهند کسی را بترسانند یا تحقیر کنند یا سر-و-صدایی ایجاد کنند یا وقتی که لازم نیست راهبردی بیاندیشند—اشکالات شبکه‌ها اصلاً به چشم نمی‌آیند. ولی اگر بخواهید حاکمیت قدرت‌مند و سازمان‌یافته‌ای را به چالش بکشید حتماً می‌بایست سلسله‌مراتبی سازمان‌یابید**

بار در یک کلیسای شهر انجام می‌گرفت حفظ می‌کردند.

بایکوت‌ها و تحصن‌ها و رو-در-رویی‌های مسالمت‌آمیز—سلاح‌های منتخب جنبش حقوق مدنی—راهبردهای پرخطرند. آن‌ها فضای کمی برای آزمون و خطا باقی می‌گذارند. لحظه‌ای که حتی یک معترض پا از اصول فراتر بگذارد و به تحریک‌ها واکنش نشان دهد، مشروعیت اخلاقی کل اعتراض از بین می‌رود. علاقه‌مندان به شبکه‌های مجازی بی‌شک دوست دارند تا ما باور کنیم که کار کینگ در بیرمنگام خیلی خیلی آسان‌تر می‌شد اگر او می‌توانست با فیس‌بوک با پیروانش ارتباط

برقرار کند و یا اگر او خود را با توییت کردن از زندانی در بیرمنگام راحت کند. اما شبکه‌ها به‌هم‌ریخته‌اند: به فرآیند پایان‌ناپذیر ویرایش و بازبینی و به بحث‌گذاری مقالات و یکی‌پدیا بیاندیشید. اگر مارتین لوتر کینگ جونیور می‌خواست که به‌روش و یکی‌پدیا بایکوت را سازمان‌دهی کند، ساختار قدرت سفیدپوستان او را نابود می‌کرد. و همچنین، استفاده از وسایل ارتباطی دیجیتال به چه کاری می‌آیند وقتی که می‌توانستید هر یکشنبه به نودوهشت درصد از جمعیت سیاه‌پوستان در کلیساها دسترسی داشته باشید؟ چیزهایی که کینگ در بیرمنگام به آن‌ها احتیاج داشت—نظم و راهبرد—چیزهایی بودند که شبکه‌های اجتماعی نمی‌توانستند آن‌ها را تأمین کنند.

\*\*\*

انجیل جنبش شبکه‌های اجتماعی کتاب کلی‌شرکی است به نام «همگی اینجایند». شرکی که در دانشگاه نیویورک تدریس می‌کند، می‌خواهد که قدرت

سازمان‌دهندگی اینترنت را نشان دهد و با داستان اوان که در وال‌استریت کار می‌کرد و دوستش ایوانا که گوشی‌هوشمند گران‌قیمت سایدکیک خود را پشت یک تاکسی در نیویورک جا گذاشت،

شروع می‌کند. شرکت ارائه‌دهنده‌ی خدمات تلفن داده‌های گوشی‌گم‌شده‌ی ایوانا را به گوشی جدیدی منتقل کرد، و این‌گونه او و اوان فهمیدند که سایدکیک اکنون در دست‌ان یک نوجوان اهل کیونز است که از آن گوشی برای عکس گرفتن از خود و دوستانش استفاده می‌کند.

وقتی که اوان به آن نوجوان ای-میل زد و از او خواست تا گوشی را پس دهد، او پاسخ داد که او لایق آن گوشی نیست. اوان که عصبانی شده بود صفحه‌ای در اینترنت درست کرد و عکس آن نوجوان و اتفاقی که برایش افتاده بود را قرار داد. او لینک را به دوستانش ارسال کرد و آن‌ها نیز آن را به

و او به همین اتهام (که هیچ‌گاه ثابت نشد) و بدون برگزاری دادگاه کشته شد. به خاطر خشونت زیاد این قتل و تیره‌ی عوامل قتل، امت تیل به نمادی برای جنبش حقوق مدنی تبدیل شد.

۹. رزا پارکس در اول دسامبر سال ۱۹۵۵ حاضر نشد صندلی خود در قسمت «رنگین‌پوستان» اتوبوس را به یک سفیدپوست بدهد. از چند روز پس از پنجم دسامبر سال ۱۹۵۵ تا بیستم دسامبر سال ۱۹۵۶ که رای دادگاه عالی آمریکا تصریح کرد که جداسازی اتوبوس‌ها بر خلاف قانون اساسی است، سیاه‌پوستان اعتصاب کردند و سوار اتوبوس‌های شهری نشدند.

۱۰. پس از حکم دادگاه عالی آمریکا مبنی بر غیرقانونی بودن جداسازی نژادی در مدارس آن کشور (سال ۱۹۵۴)، نه نوجوان با کمک انجمن ملی پیشرفت رنگین‌پوستان در دبیرستان لیتل‌راک پذیرفته شدند، اما فرماندار آرکانزاس از ورود آن‌ها به مدرسه جلوگیری کرد. دوایت آیزنهاور، رئیس جمهوری آمریکا، در ماجرا دخالت کرد و آن‌ها توانستند به مدرسه بروند.

#### 11. Weak Ties

۱۲. Sameer Bhatia؛ در متن این نام آمده است اما درستش صابر باتیا است.

#### 13. National Association for the Advancement of Colored People (NAACP)

#### 14. The Congress of Racial Equality (CORE)

#### 15. Southern Christian Leadership Conference

#### 16. Hierarchical

#### 17. Networks

#### 18. Unified

#### 19. White Citizens Council

۲۰. در آوریل سال ۱۹۶۳، در شهر بیرمنگام ایالت آلاباما، اعتراضات مسالمت‌آمیزی علیه تبعیض نژادی صورت گرفت. پس از چند روز، دادگاهی محلی علیه این اعتراضات حکم داد. مارتین لوتر کینگ دستگیر شد و در مدت دستگیری‌اش در زندان بیرمنگام نامه‌ای نوشت که شهرت زیادی دارد.

#### 21. Viva la revolution

کمک می‌کنند در مقابل خطرهای تسلیم نشویم ترجیح می‌دهند. این ارتباطات ضعیف تمرکز انرژی ما را از سازمان‌هایی که کنش راهبردی و دیسیپلین‌دار را ترویج می‌دهند منحرف می‌کند و به سازمان‌هایی که انعطاف‌پذیری را ترویج می‌دهند منتقل می‌کند. کنش‌گران راحت‌تر می‌توانند نظرات خود را بیان کنند ولی تأثیرگذاری بیان آن‌ها سخت‌تر خواهد شد. ابزار رسانه‌های اجتماعی برای موثر ساختن نظم اجتماعی موجود به کار می‌آیند. آن‌ها دشمنان طبیعی وضع موجود نیستند. اگر به نظر شما دنیا فقط نیاز دارد تا دستی بر گوشه و کنارش بکشیم این شما را اذیت نخواهد کرد. ولی اگر شما گمان می‌کنید که هنوز میزناهارخوری‌هایی وجود دارند که نیاز به درست شدن دارند، این باید شما را با مکشی رو-به-رو کند.

شرکی داستان سایدکیک گم‌شده را با پرسیدن این سوال با لحنی تلخ به پایان می‌رساند: «چه چیزی بعد آن رخ خواهد داد؟». بی‌شک در انتظار موج‌های آتی اعتراضات دیجیتالی است. اما از قبل پاسخ این سوال را داده است. یک دنیای شبکه‌ای با ارتباطات ضعیف به درد کارهایی چون پس‌گرفتن گوشی‌های کارکنان وال‌استریت از دست دختران نوجوان می‌خورد. زنده‌باد انقلاب!<sup>۱۱</sup>

#### پی‌نوشت‌ها:

1. Social Media
2. “Burr-head Nigger”
3. Mississippi Freedom Summer Project
4. The Student Nonviolent Coordinating Committee
5. Deep South
6. Freedom Schools
7. “Strong-Tie”

۸. امت تیل نوجوان سیاه‌پوست ۱۴ ساله‌ای بود که عده‌ای سفیدپوست او را در می‌سی‌سی‌پی به طرز فجیعی کشتند. زن سفیدپوستی مدعی شد که تیل برای او مزاحمت ایجاد کرده است

دوستانشان ارسال کردند. یک‌نفر صفحه‌ی مای‌اسپیس دوست‌پسر ساشا را پیدا کرد و لینک آن سر از سایت درآورد. یک‌نفر با استفاده از اینترنت آدرس خانه‌ی او را پیدا کرد و موقعی که رانندگی می‌کرد از او فیلم گرفت؛ او آن را در سایت گذاشت. سایت دیگر که خبرهای منتخب را بازپخش می‌کرد گزارشی از این ماجرا تهیه کرد. حالا او هر دقیقه بیش از ده‌ای-میل دریافت می‌کرد. او تابلو اعلاناتی برای خوانندگانش فراهم کرد که داستان‌های خود را در آن به اشتراک بگذارند، ولی بر اثر تعداد زیاد پاسخ‌ها از کار افتاد. او آن و ایوان به پاسگاه رفتند ولی پلیس به جای آن که پرونده‌ی آن‌ها را در رده‌ی «دزدی‌شده» قرار دهد در رده‌ی «گم‌شده» قرار داده بود که اساساً این کار پرونده را مختومه می‌کرد. شرکی می‌نویسد که «تا این لحظه میلیون‌ها خواننده داشتند ماجرا را دنبال می‌کردند و ده‌ها خبرگزاری موج‌اصلی این خبر را پوشش داده بودند.» پلیس نیویورک زیر فشارها تسلیم شد و پرونده را در رده‌ی «دزدی‌شده» اعلام کرد. ساشا دستگیر شد و او آن سایدکیک دوستش را پس گرفت.

نکته‌ای که شرکی می‌خواهد بگوید این است که چنین چیزی هیچ‌گاه نمی‌توانست در عصر پیشا-اینترنتی رخ دهد— و او درست می‌گوید. او آن هیچ‌گاه نمی‌توانست رد ساشا را بگیرد. داستان سایدکیک هیچ‌گاه منتشر نمی‌شد. ارتشی از مردم هیچ‌گاه ایجاد نمی‌شد تا در این نبرد شرکت کند. پلیس هیچ‌گاه زیر فشار یک نفر تسلیم نمی‌شد تا به دنبال چیز کم‌اهمیتی مثل گوشی‌ای که جا گذاشته شده بود. این داستان، بنا بر شرکی نشان می‌دهد که در عصر اینترنت «چقدر آسان و سریع می‌توان گروهی را برای به انجام رساندن کاری درست گردهم‌آورد.»

شرکی این گونه از کنش‌گری را پیشرفت می‌داند. اما این فقط یک نوع از سازمان‌دهی است که ارتباطات ضعیفی را که به ما اجازه‌ی دسترسی به اطلاعات می‌دهند را بر ارتباطات قوی‌ای که به ما

- تأملی در باب پیش‌بینی پذیر بودن ناآرامی‌های دی‌ماه
- کانون‌های سیاسیون کشورگامی در جهت تشکیل انجمن صنفی اندیشمندان و فعالین سیاسی
- افسانه پیل و پراید یا بحران گفت و گو زدگی



محمد مهدی دهدار

دانشجوی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

## تأملی در باب پیش‌بینی پذیر بودن ناآرامی‌های دی‌ماه



تصور است که در زمانی که بین وضعیت موجود و واقعی از یک سو، و انتظارات ارزشی یا آنچه انسان‌ها خود را لایق آن می‌دانند شکاف به وجود بیاید، شکل می‌گیرد. شاید مهم‌ترین جلوه محرومیت نسبی در جامعه مسأله فقر باشد. در وضعیت فقر، انسان‌ها خود را لایق سبکی از زندگی، سبک مصرف، رفاه و منزلت می‌دانند که بهتر از وضعیت فعلی آن‌هاست. وضعیتی که در آن ناکامی در دستیابی به سبک و سطح زندگی و رفاه مطلوب، موجب شکل‌گیری احساس نارضایتی و یا همان محرومیت نسبی می‌گردد. نتیجه اینکه به نظر تد رابرت گر رابطه علی قوی و مستقیمی بین محرومیت نسبی و خشونت جمعی وجود دارد. الگوی مذکور یک نمونه کلاسیک از تبیین‌هایی است که در علوم اجتماعی در ارتباط با پدیده‌ها آرایه می‌گردد. نوعی تبیین علی که بر پایه رابطه علی میان محرومیت نسبی

«محرومیت نسبی»<sup>۳</sup> به‌عنوان ریشه نارضایتی اجتماعی و تبع آن شورش است. بر اساس فرضیه وی، زنجیره علی خشونت سیاسی با ابراز نارضایتی‌ها آغاز می‌شود و در مرحله بعد با سیاسی شدن نارضایتی‌ها، عمل سیاسی در شکل اعتراضات و شورش‌های خشونت‌بار علیه مسایل و یا عاملان سیاسی ظهور پیدا می‌کنند. اما همانطور که پیشتر آمد، عامل اصلی این نارضایتی، محرومیت نسبی است. محرومیت نسبی به‌طور خلاصه، نوعی احساس و یا

اعتراضات دی‌ماه، به‌عنوان یک پدیده اجتماعی، نمونه‌ای جالب مطالعه برای علوم اجتماعی به حساب می‌رود. جالب از این جهت که، این اعتراضات نه تنها برای عامه مردم، بلکه برای بسیاری از متخصصین، کارشناسان و تحلیل‌گران مسایل سیاسی-اجتماعی ایران نیز، پدیده‌ای غافل‌گیرکننده به حساب می‌آید. اما اتفاق جالب واکنش‌های متخصصین حوزه علوم اجتماعی به این حوادث بود. عده‌ای صحبت از پیش‌بینی‌پذیر و قابل انتظار بودن این اتفاقات کردند و حتی مدعی شدند که اعتراضات را پیش‌بینی کرده بودند. در این یادداشت ضمن اشاره و بررسی این ادعا، به این مسأله می‌پردازیم که آیا اصولاً امکان پیش‌بینی چنین پدیده‌ای - به معنای علمی آن - وجود دارد یا خیر و اگر جواب مثبت است، این پیش‌بینی چه ویژگی‌هایی داشته و چگونه می‌توان عیار

آن را سنجید؟ آیا به راستی می‌توان به هر ادعایی در ارتباط با پیش‌بینی آینده یک جامعه اعتنا نمود؟ شاید کلاسیک‌ترین و مهم‌ترین تئوری در ارتباط شورش‌ها را «تد رابرت گر»<sup>۱</sup> در کتاب «چرا انسان‌ها شورش می‌کنند»<sup>۲</sup> در سال ۱۹۷۰ آرایه نموده باشد. وی در این کتاب بر اهمیت عوامل روانشناسانه اجتماعی و ایدئولوژی به‌عنوان منشأ خشونت سیاسی می‌پردازد. تأکید وی در این اثر بر عامل

3. Relative Deprivation

1. Ted Robert Gurr  
2. Why Men Rebel



**در اقتصاد رفتاری، اثرات روانی، اجتماعی، شناختی و احساسی وارد تحلیل‌های اقتصادی می‌شود. در این جاست که نظریات روانشناسی وارد اقتصاد می‌شوند و پای اقتصاددانان به آزمایشگاه‌های روان‌شناسان باز می‌شود.**

نامه‌ای به شورای نگهبان درباره پیامدهای اقتصادی انتخابات اسفند ۹۴ و با عنوان «آینده ایران در دستانی لرزان» می‌نویسد: «آقایان محترم، اگر با در انداختن یک انتخابات پر نشاط و فراگیر، شرایط عبور کشور از بی‌ثباتی و ترس و نگرانی مداوم را مهیا نکنید به دلایلی که گفتم یعنی تداوم شرایط «عدم اطمینان» اقتصاد ایران در سال ۱۳۹۵ همچنان در رکود می‌ماند و آنگاه در سال ۹۶ نیز به علت آن که سال انتخابات ریاست جمهوری است و آینده سیاسی کشور در ابهام است، فعالان اقتصادی همچنان منتظر می‌مانند تا تکلیف روشن شود و بنابراین اقتصاد همچنان در رکود خواهد ماند. اما این دو سال برای ما بسیار خطیر خواهد بود. یعنی با تداوم رکود نه‌تنها دو میلیون نفری که تازه به بازار کار وارد می‌شوند به تعداد بیکاران ما افزوده خواهد شد بلکه با تداوم رکود ما شاهد امواج ورشکستگی و تعطیلی بنگاه‌هایی خواهیم بود که چند سال است به امید گشایشی در اقتصاد ایران، و علی‌رغم زیان‌ده بودن، خود را سرپا نگاه داشته‌اند. اگر چنین امری رخ دهد، نظام بیمه و تأمین اجتماعی ما که هم‌اکنون با کسری گسترده منابع روبه‌روست و در پایان هر ماه برای تأمین وجوه لازم برای پرداخت مستمری بازنشستگان مجبور به فروش بخشی از دارایی‌های خویش، است وارد مرحله بحران خواهد شد چرا که نه‌تنها نمی‌تواند

ماهیت و زمان اعتراضات مشخص گردد. در واقع همین موضوع است که تبیین‌های متداول در علوم اجتماعی را، از تبیین‌های مرسوم در علوم طبیعی همچون پیش‌بینی وضعیت آب و هوا و یا حتی پیش‌بینی‌های مرسوم اقتصادی همچون پیش‌بینی قیمت سهام متمایز می‌نماید. در حقیقت در علوم اجتماعی حتی اگر به مدلی برای پیش‌بینی پدیده‌های اجتماعی و یا تبیین آن دست پیدا کنیم بعید است که قوت آن قابل قیاس با مدل‌های پیش‌بینی علوم طبیعی- که با پدیده‌های طبیعی قابل مشاهده و سنجش سر و کار دارند- باشد. علت اصلی آن هم ماهیت پدیده‌هایی است که در علوم اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد که انسان و جامعه بوده و از لحاظ ماهیت و قابلیت سنجش با پدیده‌های طبیعی یکسان نیستند. البته لازم به ذکر است که مناقشات گسترده‌ای حول این مسأله که آیا علوم اجتماعی، توان و یا وظیفه پیش‌بینی را داراست و یا نه، وجود دارد و بسیاری معتقدند که پیش‌بینی به معنای علمی آن، در علوم اجتماعی جایی ندارد.

حال به ادعاها در ارتباط با پیش‌بینی‌های ارایه شده در ارتباط با ناآرامی‌های دی‌ماه ۹۶ می‌پردازیم. شاید مهم‌ترین نمونه را به‌توان پیش‌بینی محسن رنانی، اقتصاددان و استاد اقتصاد نهادگرای دانشگاه اصفهان دانست که توجه زیادی را پس از حوادث اخیر به خود جلب نمود. وی در بخشی از

و خشونت جمعی یا شورش بنا گردیده است. فارغ از نظراتی که شورش‌های اخیر را صرفاً به توطئه خارجی نسبت می‌دهند، اگر بخواهیم بر اساس این مدل به تبیین این شورش‌ها پردازیم، احتمالاً تبیین ما به‌طور خلاصه بدین صورت خواهد بود: با بررسی اعتراضات اولیه و شعارهای آن- که ابتدا در مشهد شکل گرفت- می‌توان به این نتیجه رسید که دغدغه معترضین در ابتدا مسائل معیشتی و مخاطب معترضین نیز دولت بوده است. در واقع مسائل معیشتی انگیزه اصلی معترضین فرودست بوده است، مسأله‌ای که می‌توان آن را در این نظریه ذیل محرومیت نسبی تلقی کرد. اما در ادامه به سرعت اعتراضات رنگ و بوی سیاسی گرفت و دیگر هدف شعارها نه فقط دولت بلکه کل نظام سیاسی بود و با ادامه پیدا کردن اعتراضات، این اعتراضات با خشونت همراه شدند. این نمونه بدین دلیل ارایه گردید تا خواننده متن متوجه گردد تبیین‌ها در علوم اجتماعی از چه جنسی می‌باشند. همچنین لازم به ذکر است که همین گونه از تبیین‌هاست که چهارچوبی را در اختیار محقق قرار می‌دهد تا بتواند دست به پیش‌بینی بزند. البته باید توجه داشت که چنین تبیین‌هایی بعد از فروکش کردن اعتراضات و مشاهده تحلیل‌گران ارایه گردید و در واقع نوعی تبیین پسینی و پس از واقعه بود و نه پیش‌بینی دقیقی که بتواند بر اساس آن

از بیکاران جدید حمایت کند بلکه در تأمین حقوق چندین میلیون بازنشسته کنونی نیز به بن بست بر می‌خورد. این را بیفزاییم که تشدید فشاری که به این واسطه بر خانواده‌ها

خواهد رفت و آنان را از تأمین نیاز هشت تا ده میلیون بیکاری که سربرار زندگی آن‌ها هستند عاجز خواهد کرد، در کنار یازده میلیون حاشیه نشینی که سهم‌شان از این کشور جز فقر و بیکاری و آوارگی نبوده است، شرایطی را به وجود خواهد آورد که یک جرقه، یک حادثه، یک مرگ ناگهانی، یک اعتراض پیش‌بینی نشده، یک انفجار، یک اعتراض، یک تحصن، یک سخن نابه‌جا و یک حرکت نامعقول می‌تواند امواجی از بحران اجتماعی نظیر اعتراضات فقرا و حاشیه‌نشینان و پابرهنگان را برانگیزاند. اگر ما با شورش پابرهنگان روبه‌رو شویم دو راه داریم. یا سکوت کنیم و شاهد درهم ریزی باشیم یا دست به سرکوب خشونت‌بار بزنیم. تفاوت اعتراضات

**یکی از جنبه‌های پراهمیت باورهای دینی که روشنفکران دینی بر آن تأکید کرده‌اند ربط و نسبت این باورها با اخلاق است. انتظار اولیه عموم آدمیان این است که یک فرد دیندار باید فرد اخلاقی هم باشد. بنابراین، جامعه‌ای که باورهای دینی در آن رواج دارد جامعه‌ای اخلاقی هم باید باشد.**

گروه‌های نخبگان مانند روشنفکران و دانشگاهیان و حتی شورش‌های مدنی که طبقه متوسط شهری در آن‌ها مشارکت دارد با شورش پابرهنگان این است که دو مورد اولی رهبری‌پذیر است. یعنی آنان نوعی سازمان غیررسمی مدنی دارند و افرادی را به‌عنوان رهبری خود می‌پذیرند. پس با درخواست رهبرانشان به خانه باز می‌گردند یا وارد یک فرایند گفت و گو و تعامل و مصالحه می‌شوند. اما وقتی فقرا و حاشیه‌نشینان و پابرهنگان که وضعیتشان محصول ناکارایی مدیریتی ما در چهار دهه گذشته است اعتراض و شورش می‌کنند، رهبری‌پذیر و مدیریت‌بردار نیستند. آنان وقتی شورش خود را آغاز کردند یا تا دستیابی به نتیجه ادامه می‌دهند یا وارد

فرایندی خسارت بار می‌شوند. یعنی فرایند گفت‌وگویی شکل نمی‌گیرد. اگر پلیس آنان را بزند آنان نیز سنگ و چوب برمی‌دارند و اگر به آنان شلیک شود آنان نیز سلاح‌های سرد و گرم بیرون می‌آورند. جمهوری

اسلامی یک بار در اوایل دهه هفتاد شمسی در اسلام شهر، اراک، قزوین و مشهد با شورش محدود پابرهنگان روبه‌رو شده است و می‌داند چقدر خسارت‌بار است. خسارت‌های فیزیکی و اقتصادی هر یک از این شورش‌های محدود (نظیر شکستن و آتش زدن اماکن دولتی و عمومی) بسیار فراتر از خسارت‌های کل اعتراضات مدنی سال ۸۸ بود. یادمان نرود که در سال ۱۳۷۸ فقط دانشجویان شورش کردند و چند روز بخش‌هایی از تهران از کنترل خارج شده بود و کل تهران ملتهب بود. با این حال دانشجویان رهبری‌پذیر و مذاکره‌پذیر بودند و در نهایت هم همین مذاکرات ماجرا را ختم کرد. در اعتراضات پس از انتخابات ۸۸ نیز طبقه متوسط



خشن تعدیل صندوق بین‌المللی پول، پیش از این نیز، یکبار دیگر در ابتدای دهه ۷۰ تجربه شده بود و با همین تحرکات اعتراض‌آمیز مواجه شد. همان زمان هم مسئولین وقت به نصایح دلسوزانه کارشناسان اقتصادی توجه نکردند و شد آنطور که نباید می‌شد و صدای اعتراضات در مشهد و اسلامشهر و شیراز و چند شهر دیگر بلند شد.» گرچه ایشان به عواملی اقتصادی به‌عنوان زمینه‌سورش‌ها اشاره دارند، اما دقیقاً تصریح نمی‌کنند که بر اساس کدام الگو یا متغیرها و چگونه می‌شد اعتراضات اخیر را پیش‌بینی کرد، و یا اگر قابلیت پیش‌بینی وجود داشت، چرا ایشان پیش از وقوع این اعتراضات پیش‌بینی خود را به رایه نموده‌اند؟

در نمونه دیگر، اصغر مهاجری، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه مدعی است که اعتراضات دی‌ماه را می‌شد از قبل پیش‌بینی نمود. ایشان بر عامل فرسایش سرمایه اجتماعی به‌عنوان عنصر و زمینه اصلی شکل‌گیری اعتراضات اشاره دارند و ذکر می‌کنند که بارها نسبت به فرسایش سرمایه اجتماعی، به‌خصوص در سال‌های اخیر هشدار داده‌اند. هرچند که ایشان به متغیر سرمایه اجتماعی و ابعاد آن به‌عنوان متغیری تعیین‌کننده در بروز و ظهور ناآرامی‌ها تأکید دارند، با این حال در این مورد همچون نمونه قبلی ما شاهد یک مدل و الگوی مدون، با متغیرهای مشخص نیستیم که بر اساس آن بتوانیم ادعای پیش‌بینی‌پذیر بودن اعتراضات را بسنجیم و همچنین این ادعا نیز پس از وقوع حادثه صورت گرفته است.

جدای از موارد مذکور افراد زیادی در مصاحبه‌های مختلف ادعا نموده‌اند که این اعتراضات قابل پیش‌بینی بوده و یا آن‌ها پیش‌بینی این اتفاقات را داشته‌اند. با این حال به‌دلیل کلی‌گویی، نامشخص بودن مبنای ادعا و غیر علمی بودن آن‌ها، نمی‌توان ارزش چندانی - به لحاظ علمی - برای آن‌ها قایل شد و باید آن‌ها را در دایره «پیش‌گویی» و نه «پیش‌بینی



داشت که - حداقل تا جایی که نگارنده مطلع است - این پیش‌بینی نه بر اساس یک مدل مدون با متغیرهای مشخص، بلکه نوعی پیش‌بینی است که بر پایه شم علمی ایشان که خود حاصل توجه هم‌زمان به متغیرهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی رایه گردیده است. شاید همین توجه به عوامل اجتماعی، سیاسی و در کل رویکرد نهادی ایشان است که این قدرت پیش‌بینی را فراهم آورده و همچنین وی را از سایر اقتصاددانان متمایز نموده است. با این حال به‌دلیل در دست نبودن الگو، متغیرها و .. امکان سنجش الگو و عیار علمی آن، نمی‌توان به قضاوت نسبت به این پیش‌بینی پرداخت و یا قوت آن را سنجید. به بیان دیگر - حداقل در حال حاضر - هر چند ایشان عواملی را که زمینه‌سورش را فراهم می‌آورند تا حدی بر می‌شمارند ولی نمی‌توان به لحاظ علمی به دلایل فوق این پیش‌بینی را یک پیش‌بینی علمی به شمار آورد، چنان که قصد اصلی ایشان هم در این نامه - چنان که از عنوان نامه هم برمی‌آید - نه رایه یک پیش‌بینی علمی بلکه گفتگو در ارتباط با مسأله‌ای غیر از اینست.

در گزارشی دیگر از قول احمد توکلی، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس هیات مدیره دیدبان شافیت و عدالت نقل گردیده است که: «این قبیل تحرکات قابل پیش‌بینی بود چرا که اتخاذ سیاست‌های

شهری اعتراض کردند که چند ماه کل کشور در التهاب و بحران بود. با این حال آن اعتراضات نیز هم رهبری‌پذیر بود و هم کنترل شده و خسارتی متناسب با وسعتی که داشت، نداشت. اما اگر میلیون‌ها بیکار، حاشیه‌نشین و فقیر دست به اعتراض بزنند و شورش پابرهنگان شکل بگیرد آنان دیگر نه مذاکره‌پذیرند و نه رهبری‌پذیر. آنان هدف روشنی نخواهند داشت آنان فقط وضع موجود را نمی‌خواهند و تا درهم ریزی وضع موجود به شورش خویش ادامه می‌دهند. آقایان این را من نمی‌گویم، بلکه اقتصاددان ارشد دولت نهم و دهم - که با ایده‌های او و اجرای هدفمندی بارانه‌ها اقتصاد کشور وارد دورهای از بی‌ثباتی و بی‌تعادلی گسترده و پر هزینه شد - اکنون در تحقیقی به این نتیجه رسیده است که تعداد فقیران کشور در فاصله سالهای ۸۲ تا ۹۲ دو برابر شده است. آری شما اکنون با لشکری از بیکاران و فقیران و حاشینه‌نشینان روبه‌رو هستید.»

تصویری که محسن رنانی از شورش‌ها، طبقه معترضین و جنس اعتراضات، در نامه دو سال پیش رایه می‌دهد، تطابق زیادی با ناآرامی‌های دی‌ماه ۹۶ دارد. آنچه که توجه بسیاری را در ارتباط با این پیش‌بینی جلب نموده است، پیش‌بینی زمان رخ دادن این اعتراضات و همچنین شکل و جنس اعتراضات است. با این حال باید توجه

علمی» قرار داد. در علوم اجتماعی و علم سیاست این دست از پیش‌گویی‌ها بسیار رواج دارد. در واقع تا زمانی که یک ادعا نتواند علمی بودن مبانی و روش خود را اثبات نماید فاقد ارزش علمی بوده و نمی‌توان بدان تکیه کرد. این دسته از ادعاها یادآور پیشگویی‌های تاریخی بعضی از مارکسیست‌ها در ارتباط با فروپاشی سرمایه‌داری است که به دلیل نداشتن معیارهای علمی از دایره پیش‌بینی‌های علمی خارج می‌گردند.

اما یکی از ابزارهایی که می‌تواند بسیار در امر پیش‌بینی روندهای اجتماعی مفید واقع گردد، نظرسنجی است. برای نمونه رئیس مرکز افکارسنجی دانشجویان (ایسپا) اشاره دارد که «بر اساس دو نظرسنجی صورت گرفته در یک سال گذشته، وقوع اتفاقاتی نظیر اعتراضات را پیش‌بینی می‌کردیم... در این نظرسنجی‌ها شاهد افت امید مردم به آینده بودیم که نشان می‌داد که جامعه به سمت اتفاقاتی نظیر اعتراضات اخیر در حال حرکت است، اما آنچه ما را مطمئن‌تر کرد، بررسی رفتار

رای‌دهی مردم در انتخابات ریاست جمهوری بود، زیرا با وجود مشارکت مردم، در برخی شهرها رای‌های اعتراضی محسوس بود. شیوه و میزان رای‌دهی در برخی شهرها نشان می‌داد اعتراضی در حال اتفاق است که اتفاقاً در اعتراضات دی‌ماه ۹۶ نیز در همان شهرها شاهد بروز رفتارها بودیم.» گرچه ادعای رئیس ایسپا هم بعد از وقوع اعتراضات بیان شده و همچنین، پیش‌بینی خاصی نیز، پیش از وقوع این اعتراضات از سوی این مرکز ارایه نگردیده است، اما فارغ از ارتباط عامل امید اجتماعی و اعتراضات، همبستگی یافته شده میان مشارکت در انتخابات و رای‌دهی در شهرهایی که محل وقوع اعتراضات نکته‌ای قابل توجه است که نباید به سادگی از کنار آن عبور کرد. در واقع این مسأله نشان می‌دهد که نظرسنجی می‌تواند ابزاری مفید، حداقل در یافتن همبستگی بین متغیرهایی خاص با

امکان وقوع اعتراضات باشد. همچنین بر اساس نظرسنجی دیگر ایسپا، بیش از از نیمی از پاسخ‌دهندگان اعتراضات مشروع و ناراضی‌اقتصادی را علت آغاز آن‌ها می‌دانند. لازم به ذکر است که این مرکز، نظرسنجی‌های گسترده‌ای را پس از وقوع ناآرامی‌های اخیر انجام داده است که اگر با تحلیل‌های علمی و یافتن عوامل اجتماعی اعتراضات و یا حداقل پیدا کردن همبستگی بین متغیرهایی خاص و اعتراضات همراه باشد می‌تواند برای سیاست‌گذاران و سیاست‌مداران مفید واقع گردد.

یک بررسی دیگر نشان می‌دهد که در حدود نود درصد شهرهایی که در آن ناآرامی‌های شکل گرفته‌اند، در شش ماه گذشته آن، حداقل یک تجمع اعتراضی

**به نظر می‌رسد عدم توجه به روش‌های نوین در مطالعات اجتماعی در کشور ما نقطه ضعف بزرگی محسوب می‌شود که شاید بتوان علت آن را تئوری‌زدگی و یا علاقه تحلیل‌گران این حوزه به تحلیل‌ها و تبیین‌های کلان و کلی به جای پیش‌بینی‌های خرد، دقیق و کاربردی باشد. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که زمان آن فرا رسیده است که در کنار استفاده از نظریه‌ها در جهت تبیین، توجه بیشتری به ابزارهای نوین، طراحی و استفاده هدفمند از نظرسنجی‌ها و مطالعه روندها معطوف گردد.**

برگزار شده و بعضاً با خشونت نیز همراه گردیده است. بزرگ‌ترین دسته در این میان، اعتراضات صنفی بوده است. در رده‌های بعد نیز اعتراضات مالباختگان مؤسسات اعتباری، اعتراض به مشکلات شهری یا مشکلات اجتماعی قرار می‌گیرند. این شکل از بررسی نشان دهنده اهمیت مطالعه روندهاست که با وجود گسترش رسانه‌ها به راحتی می‌توان آن را پیگیری نمود. برای نمونه همین همبستگی قوی بین سابقه اعتراضات در این شهرها و وقوع مجدد اعتراضات گسترده‌تر در آن‌ها، می‌تواند ابزاری را در اختیار ما قرار دهد که به واسطه آن بتوان امکان وقوع و تکرار اعتراضات را بر اساس آن تا حدی سنجید. در نهایت اشاره به این موضوع ضروری به نظر می‌رسد که روش‌هایی نوین برای پیش‌بینی ناآرامی‌ها و اعتراضات اجتماعی شکل گرفته‌اند که باب جدیدی را در ارتباط

با پیش‌بینی‌ها در علوم اجتماعی گشوده‌اند. روش‌هایی که مبتنی بر کلان داده یا همان Big Data هستند. در واقع با استفاده از ابزارها و روش‌های «یادگیری عمیق» یا همان Deep Learning، «یادگیری ماشین» یا همان Machine Learning و... داده‌های پراکنده و گسترده‌ای را که شاید بعضاً و ظاهراً بی‌ارتباط به پدیده‌ای همچون ناآرامی‌های اجتماعی باشند، مورد تحلیل قرار داده و توان پیش‌بینی را برای محققین و یادستگاه‌های مربوطه حاکمیتی به وجود می‌آورد. هدف و اولویت در این روش‌ها نه تبیین بلکه دستیابی به الگویی با متغیرهای مشخص برای پیش‌بینی وقایع است. در همین زمینه می‌توان به نمونه‌های جالبی اشاره نمود. برای مثال در

سال‌های اخیر بحث‌هایی در ارتباط با امکان پیش‌بینی اعتراضات بر مبنای محتوای توییت‌های شبکه اجتماعی توییت‌ر<sup>۱</sup> شکل گرفته است. بر این اساس بعضی محققین ادعا دارند که به مدل‌هایی دست یافته‌اند که می‌توانند بر اساس تحلیل توییت‌ها امکان وقوع

ناآرامی‌های اجتماعی را پیش‌بینی نمایند. بر اساس یک پژوهش ادعا گردیده است که چندین روز پیش از وقوع کودتای ۲۰۱۳ مصر، به راحتی امکان پیش‌بینی ناآرامی‌ها وجود داشته است.

به نظر می‌رسد عدم توجه به روش‌های نوین در مطالعات اجتماعی در کشور ما نقطه ضعف بزرگی محسوب می‌شود که شاید بتوان علت آن را تئوری‌زدگی و یا علاقه تحلیل‌گران این حوزه به تحلیل‌ها و تبیین‌های کلان و کلی به جای پیش‌بینی‌های خرد، دقیق و کاربردی باشد. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که زمان آن فرا رسیده است که در کنار استفاده از نظریه‌ها در جهت تبیین، توجه بیشتری به ابزارهای نوین، طراحی و استفاده هدفمند از نظرسنجی‌ها و مطالعه روندها معطوف گردد.»

1. Twitter



## کانون سیاسیون کشور

گامی در جهت تشکیل انجمن صنفی اندیشمندان و فعالین سیاسی



فرزین رحیمی زنوز

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

و نكوهش كاستی‌های آن داد سخن داده‌اند را از بر خود رانده است. لویاتان دموکراسی به پشتوانه حمایت توده‌ای به بخش لاینفک زندگی اجتماعی مبدل شده است. زین رو، از آن جا که امکان تحدید انتخاب‌کنندگان و صاحبین رای با مقاومت حداکثری خیل کثیری از جامعه مواجه خواهد شد، دست کم می‌توان قیودی را برای انتخاب‌شوندگان، به‌طور مشخص در مشاغل سیاسی، تعریف نمود.

در بسیاری از رشته‌ها و مشاغل، علمای اعظم ایشان به منظور صیانت از حقوق هم‌اندیشان و هم‌کاران خود سازمان‌ها و انجمن‌های صنفی قدرتمندی تأسیس نموده‌اند. پزشکان سازمان نظام پزشکی را تعریف کرده، ضمن به انحصار درآوردن امر خطیر طبابت، که البته تصمیمی است به‌جا، دستمزد کادرهای خود را نیز در بالاترین حد ممکن تعیین کرده‌اند. مهندسان با سازمان نظام

یکی از تغییراتی که با آغاز عصر مدرن در جوامع غربی به وقوع پیوست، دموکراتیزاسیون خزنده در کلیه عرصه‌های سیاسی و اجتماعی بود. سیاست‌ورزی که تا پیش از این دوران در انحصار قشر خاصی از طبقات اشراف، حقوق‌دانان و نظامیان بود، به مرور به امری فراگیر و عامه‌پسند تبدیل شد. دیری نگذشت که به واسطه سازوکارهای انتخاباتی، توده مردم توانستند در تصمیم‌گیری‌های اساسی جوامع خود ایفای نقش کنند. اگر چه این تحول از بسیاری جهات امری میمون و راهگشا برای بهبود فرآیند تصمیم‌گیری در آن برهه بود، اما عواقب خاص خود را نیز به همراه داشت: قیام‌های کاری و دهقانی، ظهور کاراکترهای پوپولیست و امواج ویران‌گر فاشیست آفت بذر اصلاح نشده دموکراسی بودند.

دموکراسی ذیل زیست جهانی ما وا گرفته است که اندیشیدن در ورای آن تقریباً میسر نیست و افراد انگشت‌شماری را که در نقد

**قریب به اتفاق مشاغل رایج جامعه با تأسیس انجمن‌های صنفی دست کم از تزییع حقوق اعضای خود، بسته به میزان قدرت انجمن، ممانعت به عمل می‌آورند. سیاست‌ورزان اما تاکنون، به دلایل مختلف، از اختلافات جناحی گرفته تا عدم احساس ضرورت، به صورت اشخاصی منفرد، و یا در بهترین حالت ذیل عنوان یک حزب فعالیت کرده‌اند. همین امر حوزه سیاست را به پیاده‌روهای شلوغ مرکز شهر مانند کرده است. به‌علاوه فعالین سیاسی از مصونیت کافی، حقوق مکفی و به تبع آن از منزلت اجتماعی لازم، برخوردار نیستند.**

مهندسی و حقوق دانان با تأسیس کانون وکلا به طرق مشابه قلمرویی امن برای باشندگان خود ایجاد نموده‌اند. نه فقط این‌ها، که حتی قریب به اتفاق مشاغل رایج جامعه نیز با تأسیس انجمن‌های صنفی دست‌کم از تضییع حقوق اعضای خود، بسته به میزان قدرت انجمن، ممانعت به عمل می‌آورند. سیاست‌ورزان اما تاکنون، به دلایل مختلف، از اختلافات جناحی گرفته تا عدم احساس ضرورت، به‌صورت اشخاصی منفرد، و یا در بهترین حالت ذیل عنوان یک حزب فعالیت کرده‌اند. همین امر حوزه سیاست را به پیاده‌روهای شلوغ مرکز شهر مانند کرده است. به‌علاوه فعالین سیاسی از مصونیت کافی، حقوق مکفی و به تبع آن از منزلت اجتماعی لازم برخوردار نیستند.

از منظری دیگر، به‌واسطه تخصص‌زدایی از مقوله سیاست، بسیاری تنها با تکیه بر ثروت، شهرت، منزلت اجتماعی و یا حتی جذابیت ظاهری، بدون داشتن کمترین پشتوانه علمی و تجربی، به خود اجازه ورود به قلمرو سیاسیون را داده و برای تصدی مناصب بالای قدرت می‌کوشند. بدین ترتیب به‌جای آن‌که فلاسفه، تئوریسین‌ها و کنش‌گران تمام وقت سیاسی راهبران جامعه خود باشند، به مرور

یا مطیع اصحاب ثروت شدند، یا دست به دامن سلبریتی‌ها شده و مواضع خود را تنها پس از دسترسی به آمار نظرسنجی‌های عمومی اعلام می‌کنند.

این مسئله در ایران امروز نیز به وضوح قابل رویت است. فارغ از چپستی مواضع جناح‌های مختلف سیاسی، ایشان نیز ناگزیر از توسل به روش‌های اخیر شده‌اند. چه بسیار خوانندگان، هنرپیشگان و ورزشکارانی که به‌واسطه محبوبیت خود نزد عامه نه تنها در جهت‌دهی به آرای

عمومی نقش داشته‌اند، که حتی در مواردی معروفیت خود را از طریق صندوق رای به مشاغل سیاسی تبدیل کرده‌اند. نتیجه آنکه مُلک و ملت به‌سان کشتی سرگردانی در میان توفان، بی‌آنکه خود را مقید به نقشه راهی از پیش تعیین شده بدانند، تنها با استناد به برآیند احساسات عمومی، دائماً در تقلای بقای خویش گاه به پیش می‌راند و گاه به پس.

بر این اساس، ضروری است که کلیدداران حریم سیاست به منظور تأسیس کانونی متشکل از فعالین این عرصه مقدمات لازم جهت عینیت بخشیدن به این ایده را در دستور کار خود قرار دهند. اهداف اصلی این طرح عبارتند از:

۱. تخصصی شدن مشاغل سیاسی
۲. دانش‌افزایی از طریق ایجاد حس رقابت بین سیاسیون
۳. شایسته‌سالاری، کارآمدی و شفافیت بیشتر سیستم سیاسی

**از منظری دیگر، به‌واسطه تخصص‌زدایی از مقوله سیاست، بسیاری تنها با تکیه بر ثروت، شهرت، منزلت اجتماعی و یا حتی جذابیت ظاهری، بدون داشتن کمترین پشتوانه علمی و تجربی، به خود اجازه ورود به قلمرو سیاسیون را داده و برای تصدی مناصب بالای قدرت می‌کوشند. بدین ترتیب به‌جای آن‌که فلاسفه، تئوریسین‌ها و کنش‌گران تمام وقت سیاسی راهبران جامعه خود باشند، به مرور یا مطیع اصحاب ثروت شدند، یا دست به دامن سلبریتی‌ها شده و مواضع خود را تنها پس از دسترسی به آمار نظرسنجی‌های عمومی اعلام می‌کنند.**

در پاسخ به این پرسش که چه کسانی در زمره فعالین سیاسی قابل شناسایی هستند، و آیا فقدان مدرک دانشگاهی برای این مهم به منزله ناتوانی کنشگران غیرآکادمیک این حوزه است، مسلماً از آن‌جا که بسیاری از فعالین سیاسی به دلایل مختلف امکان تحصیل در رشته علوم سیاسی و رشته‌های مرتبط را نداشته‌اند، و خواه به واسطه تجربه، مطالعه آزاد و یا شتم سیاسی بالا، خود را شایسته بودن در این جرگه می‌دانند، می‌توان به‌سان آزمون‌های

ادواری زبان که به کوشش سازمان سنجش آموزش کشور برگزار شده و داوطلبین را بر اساس نمرات کسب شده طبقه‌بندی می‌کند، می‌توان آزمون مشابهی را با محوریت مباحث سیاسی، به فراخور استقبال عمومی و امکانات موجود برگزار کرده و از کلیه کسانی که علاقه‌مند به اثبات توانمندی خود در این حوزه هستند، دعوت به عمل آورد.

اما به منظور اعتبار بخشیدن به مدرک و نمره مکتسبه، می‌بایست تصدی یک سری از سمت‌ها و مشاغل را منوط به اخذ گرید به‌خصوصی از این آزمون نمود. توأم می‌توان از احزاب فعال در کشور خواست که کادری‌های عالی‌رتبه خود را مجاب به احراز صلاحیت از طریق کسب نمره لازم نمایند. به‌علاوه کسانی که توانسته‌اند حد نصاب لازم را در این آزمون کسب و به عضویت کانون سیاسیون کشور درآیند، از آن‌جا که توانسته‌اند وجه متمیزه خود را در مقوله دانش سیاسی با آحاد مردم به اثبات رسانند، می‌بایست از سطحی از مصونیت سیاسی و تبعیض مثبت در این رابطه برخوردار شوند.

در پایان، نگارنده امیدوار است تا با مطرح شدن این ایده در مجامع روشنفکری و مابین نخبگان سیاسی نقاط ضعف و موانع احتمالی پیش روی آن آشکار شود. ای بسا از خلال همین گفت‌وگوها گردهمایی از نخبگان سیاسی داوطلب به منظور تدوین پروپوزال، تهیه پیش‌نویس لایحه مربوطه و پیگیری مستمر آن تشکیل شده و به پشتوانه مطالعه صورت گرفته بتوان با دولت و خاصه وزارت کشور وارد گفتگو شد و اهمیت تأسیس چنین نهادی را به ایشان نیز متذکر شد. سر آخر، پیگیری نهایی در راستای تدوین قوانین لازم در دستگاه‌های ذی‌ربط می‌تواند سرآغاز فصلی نو برای کنش‌گران و عمال سیاسی کشور باشد. ▶



## افسانه پیل و پراید یا بحران گفت و گوزدگی

### ۱. بلا تکلیفی بین طرح مسئله و ارائه راهکار:

آقای فاضلی در ابتدای سخنرانی تصریح می‌کند که هدفش بیان راهکاری مشخص است، اما آنچه به وضوح در سخنان ایشان دیده می‌شود، بیشتر طرح پراکنده شماری از مسائل است.

آقای فاضلی از ابتدا مسئله را به «جای دادن فیل در پراید» تشبیه کرده و به این ترتیب از همان بدو امر، رای به لاینحل بودن آن داده‌اند! اساساً کار سیاست و علم، تدبیر کردن و حل مسائل است و اگر کسی از اهل سیاست یا علم (در اینجا علوم انسانی) بگوید که مسئله‌ای که با آن مواجهیم از بیخ و بن، حل‌ناشدنی است، طبعاً باید به سراغ کسانی دیگر (از اهالی سیاست یا علم) رفت تا بتوان برای مشکل موجود، راه حلی جست.

به علاوه ایشان ربط و نسبت بین مسائل و راهکارها را مشخص نمی‌کند. ایشان صورت بعضی مسائل را تکرار می‌کنند و دست آخر کلید حل این مسائل را در شکل‌گیری یک «گفتگوی شفاف مسئله محور» می‌بینند. سخن این است که آیا راه حل تمام این مسائل، «گفتگوی شفاف مسئله محور» است؟ مسلماً خیر. حل برخی مسائل اصلاً نیازی به گفتگوی شفاف ندارد. مثلاً «اجرای دولت الکترونیک» یا «توجه به حل مشکلات موجود به جای مقاله‌محوری در نظام دانشگاهی و علمی»، یا «بی‌مبالاتی در واردات»، آیا نیازی به گفتگو دارد؟

البته گفتگو برای رسیدن به تفاهم بین طرفین ذی‌نفع یا مسئول در یک مسئله مهم است، اما نمی‌تواند راه حل مسائل مشخص با راه‌های آزموده و مشخص باشد. به عبارت دیگر، گفتگو شرط

یکی از اتفاقات عجیب و قابل تأمل اخیر در حوزه علوم انسانی، این بود که سخنرانی دکتر محمد فاضلی با عنوان «افسانه پیل و پراید» در کانال تلگرامی دکتر محسن رنانی، حدود دو میلیون و هفتصد هزار نفر بازدید داشت. اساساً این میزان بازدید در کانال‌های تلگرامی، نادر و لابد از جهتی مایه مباهات فضای نخبگانی جامعه است که توانسته چنین توجهی را به خود جلب کند.

پرسش‌های مهمی اما از پس این اتفاق به ذهن خطور می‌کند: مضمون سخنرانی دکتر فاضلی چه بود که چنین بازخوردی داشت؟ و اساساً آیا حرف جدیدی در این سخنرانی مطرح شده است که قبلاً آن را نشنیده باشیم؟

آیا علت این بازخورد، صرفاً تبلیغ کانال‌های مختلف تلگرامی بوده است؟

یا آیا دکتر فاضلی توانسته است زبان علم را به زبان عموم مردم نزدیک کند؟

مسئله اصلی اما فراتر از این سؤالات است: این سخنرانی چقدر «جدی» است.

در ادبیات علوم انسانی، وقتی می‌گوییم فلان سخن، فلان کتاب، فلان مقاله یا... «جدی» است، از حرف جدیدی صحبت می‌کنیم که می‌توان با اتکای به آن، از شکل‌گیری یک جریان جدید دم زد. ما نیز برای فهم این که این سخنان چقدر جدی بوده است، در ابتدا به بررسی این سخنان می‌پردازیم و امید که است که با موشکافی آن‌ها، به مسئله اصلی‌مان نزدیک‌تر شویم.

به صورت کلی از سه جهت می‌توان این سخنرانی را بررسی کرد:

## ۲. طرح مسائل بدون ذکر علل آن:

از جمله مسائل مهمی که دکتر فاضلی با اطناب و تفصیل به آن‌ها اشاره می‌کند، می‌توان این موارد را برشمرد:

**الف)** انباشت ناکارآمدی:

ناکارآمدی در سطوح مختلف از بحران آب و محیط زیست تا مسئله جمعیت.

**ب)** افزایش دامنه سیاست:

ورود سیاست به همه ابعاد زندگی و معرفی کردن خود (یعنی سیاست) به‌عنوان مسئول همه چیز.

**ج)** هم‌افزایی بحران‌ها:

یعنی تجمع بحران‌ها، از مسائل حیاتی سیاست خارجی تا مسئله کم‌آبی.

**د)** بحران دستاورد:

از نظر دکتر فاضلی نظام در چهل سال گذشته، دستاوردی نداشته است که مستقیم و ملموس با زندگی مردم مرتبط باشد. و دستاوردهایی مانند: فناوری نانو، انرژی هسته‌ای و... تأثیری بر زندگی مردم نگذاشته است.

این‌ها چهار (که هر چهار، قابل مناقشه و به نظر مخدوشند) محورهای اصلی بحران‌هایی است که آقای فاضلی معتقد است وضعیت ما را با دشواری روبرو کرده. اما مدعای آقای دکتر فاضلی، چقدر علمی است یا به علوم انسانی مربوط است؟ در علوم انسانی می‌باید قبل از بیان یک مسئله یا یک بحران، ابتدا علل و منشأ آن را بیان کنیم. در فضای علمی، سخن، بدون بیان علت، حتی اگر درست هم باشد، دارای وجه علمی نیست و از این جهت تفاوتی با سخنان فردی عامی ندارد. بحران‌ها و مشکلات را هرکسی می‌تواند بیان کرده یا بتراشد. ذکر این جمع‌بندی که «دیگر آخ‌زمان شده و مشکلات از در و دیوار می‌بارد» چقدر به بیان علمی یا به کشف راه‌حل نزدیک است؟ اساساً تفاوت اصلی یک عالم با یک عامی، در تدقیق و موشکافی مسائل است که در ضمن بیان منشأ و علل مسائل، خود را نشان می‌دهد.

وقتی یکسری مسائل را به‌عنوان بحران، بدون ذکر علل آن‌ها مطرح می‌کنیم، باید فکری به حال پرسش‌هایی که در مواجهه با آن مطرح می‌شوند، کرده باشیم، در غیر این صورت، حتی اگر ادعا و طرح مسئله ما، درست باشد، قابل اتکا نیست و با کوچک‌ترین پرسش، اعتبار خود را از دست می‌دهد.

لازم است، اما کافی نیست و مشخصاً ریشه عدم حل مشکلات در عدم ارائه شروط کافی است اما دکتر فاضلی گفتگو را تنها راه‌حل مشکلات مختلف می‌داند. اینکه ریشه همه مشکلات را - که هر کدام معلول علل متفاوتی هستند - با یک بیان کلی به «گفتگوی شفاف» ختم کنیم، نه تنها راهکاری برای حل بحران نیست، بلکه احاله به مجهول و اعترافی دیگر است بر اینکه «نزد ما راهی نیست». این خود بحرانی دیگر است، بحرانی که اسم آن را می‌گذاریم بحران «گفتگو زدگی». البته بحران گفتگوزدگی، همه‌اش ضرر نیست و منافی هم بر آن مترتب است. یکی از منافع آن است که کسی «هواداران گفتگو» را در مقابل خود نمی‌بیند و معارضی نخواهند داشت و علیرغم آنکه راهی به جایی باز نمی‌کنند و مشکلی را حل نمی‌کنند، می‌توانند همچنان در صحنه سیاسی و تصمیم‌سازی باقی بمانند. این شعار گفتگو، صرف‌نظر از وضعیت اجتماعی جامعه، به‌عنوان یک راهکار مطرح شده، یک راهکار ایده‌آل که اولاً افقی ندارد. گفتگو کجا پایان می‌یابد؟ و آیا بالاخره به راه‌حلی خواهد رسید؟ این سؤال‌ها را آقای دکتر فاضلی پاسخ نداده‌اند و بعید است که با آن سازمان نظری، بخواهند و بتوانند پاسخی برای آن ارائه کنند.

گفتگو زدگی مسئله‌ای است که اساساً به خاطر کلی و انتزاعی و ایده‌آل بودنش خود تبدیل به بحران شده. کلی است از آن جهت که حدود و صغورش در نسبت با بحران‌های مختلف مشخص نیست و ایده‌آل است به جهت آنکه یک گفتگوی خوب، هرگز پایان نمی‌یابد و به جزمیت و یقین و عزمی برای حل مسئله‌ای منتهی نمی‌شود؛ مگر آنکه کسی با اشراف به مسائل و راهکارهای ارائه شده، بخواهد راهی برگزیند تا مشکلات را چاره کند و این تصمیم البته غیر از گفتگو و پایان گفتگوهاست. اساساً در مسائل علمی و سیاسی، بحث و گفتگو «کار نمی‌کند» و این مباحث سال‌ها سابقه دارند و شاید هرگز به پاسخ قطعی و یقینی و مورد اتفاق همه طرف‌ها منتهی نشوند.

## ۳- امید سلبی:

پیرامون «امید» بحث‌های مفصلی صورت گرفته و آن را به انواع گوناگونی تقسیم کرده‌اند که یکی از آن‌ها، «امید سلبی» است. امید سلبی: الف) چیزی بیش از دل‌بستن به امکان‌های عینی، ظرفیت‌های ساختاری و فرصت‌های نظام‌مند موجود در یک وضعیت تاریخی است. ب) پیوسته از تقلیل‌یافتن به چشم‌داشت منفعلانه آنچه قرار است روزی از راه برسد، تن می‌زند.

ج) از قدرت تخیل جمعی در طرح‌اندازی پیش‌دستانه‌ی آنچه هم‌اینک و هنوز نیست، نیرو می‌گیرد و از این رو، در تقابل با طبیعی‌سازی ایدئولوژیک بن‌بست‌ها مبتنی بر «همین است که هست»، همه توانش را وقف این می‌کند که نشان دهد «آلترناتیوها وجود دارند» یا، به تعبیر بهتر، آلترناتیوها ممکن‌اند.

د) چنین امیدی را تنها به مثابه یک افق مشترک و در قامت یک همبستگی انسانی می‌توان تجربه کرد. چنین امیدی از اساس یک امید سیاسی است، امیدی که می‌رود تا فضای آینده را در دل همین اکنون به روی همگان باز کند.

با ذکر ویژگی‌های مذکور، سخن دکتر فاضلی، امید دهنده است، اما سنخ امیدشان، امید سلبی است. وقتی عنوان سخنرانی، روایتی است افسانه‌گون و نشدنی، چطور می‌شود از دل این سخنرانی، عزم به تغییر را مبتنی بر یک راهکار مشخص به وجود آورد. چنین سخنرانی‌ای مانند کنش دکتری است که در مواجهه با خانواده بیمار پس از عمل جراحی، با جدیت از سختی‌های عمل و نارسایی‌های بسیار زیاد بدن بیمار، با آب و تاب سخن می‌گوید و دست آخر اعلان می‌کند که مریضان خواهد مرد، مگر اینکه او را طی ۲۴ ساعت آینده با پزشکی حاذق در بیمارستانی خوب، مورد مداوا قرار دهید! زنده ماندن بیمار امری شدنی است، اما دکتر بدن بیمار را چنان آسیب‌پذیر و غیرقابل‌درمان توصیف کرده است که خانواده بیمار حتی اگر بتوانند هم، عزمی برای طی فرایند درمان بیمارشان نخواهند داشت، چون در اصل امیدی برایشان باقی نمانده است. توسط توضیحات پزشک، امید اولیای بیمار را مخدوش کرده است. امید سلبی هم در اصل یک امید

خدشه‌دار شده است، یک امید زخم خورده، که از نظر آقای فاضلی تنها سیاست می‌تواند آن را درمان کند. شاید ایشان مستقیماً بدین قضیه اشاره نکرده باشد، اما اساساً سخن گفتن از «گفتگو» در چنین سطحی، یک «کنش سیاسی» به نظر می‌رسد تا یک راه علمی یا عملی.

سخنرانی دکتر فاضلی دیده شده است، اما جدی گرفته نشده. دیده شده است، چون جنس امیدش، سلبی است، چون این روزها عموم مردم به چنین روایت‌هایی بیشتر بها می‌دهند. عموم مردم، راهی ارائه نمی‌کنند و متوقعند تا مشکلاتی که در حیات روزمره با آن مواجهند، یا مشکلاتی که گفته می‌شود بزودی پیش می‌آیند، توسط اولیای امور حل شود. دکتر فاضلی هم سخنی مطابق همین وضع عمومی و همگانی گفته است. سخنرانی ایشان دیده شده است اما نه جدی؛ چون اساساً بستر بحث، بستری علمی نیست، چون بحران‌ها صرفاً شمرده می‌شوند و نه تبیین. این سخنرانی جدی گرفته نمی‌شود، چون حرف جدیدی ندارد، بسیاری از این سخنرانی‌ها بهترها را در طی روز شاهدیم. راهکار این سخنرانی هم همان چیزی است که از دهه هفتاد تا به امروز، افراد مختلف در سطوح گوناگون آن را مطرح کردند، یکی در قامت گفتگوی تمدن‌ها، و دیگری در قامت «گفتگوی شفاف مسئله محور». همانقدر که طرح گفتگوی تمدن‌ها توانست جلوی حمله به خاورمیانه را بگیرد و مانع «محور شرارت» نامیده شدن ایران در همان دوره شود، این نوع سخنرانی‌ها هم می‌تواند مشکلی از مشکلات ما را حل کند! این سخنرانی جدی گرفته نمی‌شود چون جنس مطالباتش واقعی نیست. شاید چون سخنران آن در قامت یک منتقد، خودش در پست‌ها و جایگاه‌های مختلف در این نظام قدرت، حضور داشته و دارد.

ما امروز در فضای علوم انسانی نیازمند سخنان جدی هستیم، سخنانی که بتوانند با ارائه و تجویز راهکارهای واقعی، جریان‌سازی کنند. سخنانی که از دلشان راه‌هایی برای حل بحران‌ها به دست آید و در نهایت سخنانی که مشتمل بر حرف جدی جدیدی باشند.»



## هویت گمگشته تحلیلی بر چگونگی شکل‌گیری و فروپاشی داعش

روزبه فراهانی

دانشجوی ارشد مطالعات منطقه دانشگاه تهران



تحلیلگران مسائل سیاسی و اجتماعی معتقدند که در قرن بیست و یکم، دو بحران نابرابری اقتصادی و تهدید تروریسم، از جمله معضلات مهمی هستند که جهان با آن‌ها مواجه خواهد شد. تروریسم و انواع مختلف آن، سالهاست که به اشکال مختلف، بروز و ظهور داشته است که در این میان تروریسم دینی در خاورمیانه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. گروه‌های مختلف تروریستی نظیر طالبان، القاعده، النصره و... موجب افزایش شکاف بین جهان غرب و دنیای اسلام شده‌اند و حوادثی مانند یازدهم سپتامبر نقطه عطف این موضوع می‌باشد. گروه اسلامی عراق و شام موسوم به داعش، گروهی بود که برخلاف دیگر گروه‌های مشابه، صرفاً به انجام عملیات تروریستی اکتفا نمی‌کردند و داعیه‌دار تشکیل حکومت اسلامی شدند. این گروه در سالهای اخیر که منطقه خاورمیانه دچار آشوب و بی‌ثباتی شد، شکل گرفت و سپس با فتح شهر موصل در عراق، مقر حکومتی خود را تأسیس کرد و سپس به سایر مناطق لشکرکشی کرد. در ماه‌های اخیر و با درهم شکسته شدن آخرین سنگر سرزمین داعش، این سازمان عملاً از بین رفته تلقی شد، اما باید دانست که آیا واقعاً تفکر داعش به اتمام رسیده است و عوامل شکل‌گیری توده‌هایی نظیر داعش چیست که در این تحلیل به اختصار خواهیم گفت.

### داعش؛ بازسازی یک نوستالژی

در نخستین فیلم‌های منتشر شده از داعش، تصویر مردانی سیاه پوش را می‌بینیم که با چهره‌ای خشن و در حال همراهی خلیفه (ابوبکر البغدادی) به وسیله اسب و درشکه هستند. در تصویر بعدی که از ابوبکر بغدادی منتشر شد، او را با لباس سیاه (نماد حکومتی خلافت بنی عباس) می‌بینیم که بر فراز مسجد موصل در حال خطبه خواندن است و پس از آن جمعیت حاضر می‌شوند تا با او بیعت کنند. استفاده از نمادهایی نظیر «اسب»، «لباس سیاه» و «سادگی توأم با خشونت» مبین این نکته است که داعش سعی در بازسازی هویت خویش مبنی بر مفهوم خلافت است. مفهومی که در جهان اهل سنت، یادآور دوران شکوه و عظمت از دست رفته مسلمانان است. برخلاف اکثر تحلیل‌هایی که داعش را ابزار دست حکومت‌هایی نظیر عربستان و ترکیه می‌دانست، به لحاظ گفتمانی

داعش در مواجهه با سبک حکومت فعلی در جهان غرب شکل گرفته است. این نوع مواجهه ریشه در سالهای فروپاشی امپراتوری عثمانی دارد. امپراتوری‌ای که در قرن بیستم، یگانه مرکز اقتدار جهان اهل سنت محسوب می‌شد و از اروپای شرقی تا سرزمین حجاز و عراق و شام را در اختیار داشت. با فروپاشی این امپراتوری و تشکیل سرزمین‌های فعلی عربی، در سرزمین عربستان گروهی از مسلمانان پاک دین پدید آمدند که سعی در احیای سنت‌های اولیه در اسلام سنی را داشت. آنان خواستار ایجاد آرمانشهر خود مبنی بر سنت صحابه بودند که بعدها به سلفی (خواستار بازگشت به گذشته) معروف شدند. سلفی‌ها موتور محرک تشکیل حکومت آل سعود بودند اما پس از شکل‌گیری آل سعود و روند تدریجی تبدیل حکومت‌های عربی به سلطنت‌هایی که آمیختگی با ظهور مدرنیسم را دارد، خود شکل‌گیری نوعی سرخوردگی در

بهار عربی یا بیداری اسلامی را باید موج سوم بازگشت به هویت جهان عرب داشت. مجموعه حوادثی که از خودسوزی جوان سبزی فروش تونس آغاز شد و به سرنگون شدن دیکتاتورهای با سابقه جهان عرب ختم شد، بیش از هر چیز دیگری، مبین همان نوستالژی و پروژه ناتمام ملت‌های عربی است. با موج بازگشت حکومت‌های دیکتاتوری در فرآیند تحولات کشورهای عربی، سرخوردگی بر جهان عرب حاکم شد و بدین ترتیب داعش را می‌توان پاسخ رادیکال و خشن به مطالبات پیگیری شده در فرآیند بهار عربی دانست. همچنین داعش را از منظری می‌توان تبدیل روند پیگیری مطالبات، از اعتراضات مدنی به تلاش برای خلافت سازی و بازسازی اتوپیای عربی دانست.

### جمع بندی

در جمع بندی تحلیلی که از تشکیل حکومت داعش و فروپاشی آن ذکر شده، چنین می‌توان برداشت کرد که داعش را نمی‌توان صرفاً ابزار دستی جهت پیشبرد اهداف کشورهای منطقه و آمریکا دانست بلکه باید داعش را از منظر هویتی و شکل‌گیری آن را با استفاده از کلید واژه «نوستالژی» تحلیل کرد. در تحلیل شکل‌گیری داعش و فروپاشی آن عوامل روانشناختی حائز اهمیت فراوانند و عوامل اقتصادی و امنیتی از اهمیت ثانویه برخوردارند. داعش را نمی‌توان صرفاً یک حکومت نامید بلکه داعش یک تفکر، محصول چندین سال تعارض و مواجهه جهان عرب اهل سنت با دو قطب، مدرنیسم و در ایران، شیعه به عنوان دو قطب معارض و رقیب است. داعش، هم پاسخی به روند جهانی سازی سریع به رهبری جهان غرب مدرن است و هم پاسخی به قدرت یابی مجدد ایران شیعی است که در این فرآیند، داعش از تعرضات سرزمینی به انجام عملیات تروریستی در سایر نقاط جهان و هم چنین انتقال مرکز حکومت خویش به سرزمین‌هایی مثل افغانستان، لیبی (به عنوان محتمل‌ترین قلمرو احتمالی داعش) تغییر استراتژی خواهد داد.»



### بهار عربی؛ موج سوم احیای نوستالژی

موج اول تلاش برای بازسازی هویت جهان عرب، توسط گروهی از آرمانگرایان و نخبگان سلفی پیگیری شد و تلاشی بود که پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی شکل گرفت و پس از تشکیل حکومت آل سعود، عرصه تقابل و قرائت مختلف از دیدگاه سلفی شکل گرفت. موج دوم از پروژه احیای هویت عربی را می‌توان در شکل‌گیری حکومت‌های ناسیونالیستی نظیر ناصر در مصر و قذافی در لیبی دانست. این بار جهان عرب به ابزار ملی‌گرایی به منظور دستیابی به شکوه از دست رفته خود متوسل شد که این روند، توسط مداخله قدرت‌های خارجی شکست خورد.

**در ماه‌های اخیر و با درهم شکسته شدن آخرین سنگر سرزمین داعش، این سازمان عملاً از بین رفته تلقی شد، اما باید دانست که آیا واقعاً تفکر داعش به اتمام رسیده است و عوامل شکل‌گیری توده‌هایی نظیر داعش چیست که در این تحلیل به اختصار خواهیم گفت.**

میان طیف ارتدوکس وهابی شد که در نتیجه، زمینه را برای رویارویی با خلافت سلطنتی فراهم کرد. روند رادیکال شدن این رویارویی را می‌توان در حادثه تلاش برای فتح مکه دانست. داعش بیش از اینکه به دنبال گسترش متصرفات سرزمین و اعمال قدرت باشد، به دنبال احیای یک نوستالژی است. نوستالژی خلافت و بازگشت به دوران «قدرت توأم با سادگی» و بازسازی هویت اضمحلال یافته جهانی اهل سنت، رسالت اصلی داعش است. خاورمیانه کانون تمدن‌های کهن و الگوهای حکومتی است که در تعارض با یکدیگر به سر می‌برند. اکنون حکومت ایران را می‌توان نماد حکومت شیعی (الگوی از حکومت صفوی در دیدگاه داعش) و حکومت اردوغان را تمثیلی از حکومت عثمانی دانست. سایر کشورهای منطقه توانایی ایفای نقش هویتی در مصاف با هویت‌های کهن و الگوها را ندارند. در این میان داعش، تلاشی در جهت بازبازی هویت از دست رفته و پاسخی به رنج جهان عرب در فقدان رجال کاریزماتیک خود است. جهان عرب اهل سنت که روزگاری چهره‌هایی همچون جمال عبدالناصر و صدام حسین (به عنوان سمبل مقابله با ایران شیعی) داشته است، اکنون در مرحله ضعف هویتی خود به سر می‌برد و داعش پاسخ خشنی به این بحران هویتی جهان عرب است.



## مفهوم امنیت

مفهوم امنیت مشتمل بر مؤلفه‌های متعددی از جمله امنیت اجتماعی، امنیت دولت، امنیت رژیم و امنیت حاکمان است. والتر لیپمن امنیت ملی را به گونه‌ای تعریف می‌کند که تقریباً همه ابعاد امنیت را در بر می‌گیرد. به عقیده وی «یک ملت هنگامی از امنیت برخوردار است که در موقع خطر، مجبور به فدا کردن ارزش‌های حیاتی خود نباشد، اگر مایل بود بتواند از جنگ اجتناب کند و اگر وارد

جنگ شد بتواند ارزش‌های حیاتی خود را از طریق پیروزی در نبرد پاس دارد (R. Anderson et dl. 2009).

امنیت از مسائل ظریف علوم سیاسی است، بنابراین تصور اینکه می‌توان با استناد به یکسری شاخص‌ها امنیت کشوری را ارزیابی کرد بسیار خوشبینانه و نوعی ریسک به‌شمار می‌آید. این نوشته بر آن است تا به بخشی از علل کمبود یا فقدان امنیت در منطقه خاورمیانه بپردازد.

به‌طور کلی می‌توان ریشه‌های نامنی و نزاع میان گروه‌های مختلف در منطقه خاورمیانه را در دو دیدگاه درونی (منطقه‌ای) و بیرونی (جهانی) تقسیم‌بندی کرد.

در نگاه اول، اوضاع و شرایط موجود، امری درون منطقه‌ای تلقی شده؛ باید ریشه‌های آن را از درون مناسبات منطقه جستجو کرد.

«خاورمیانه به لحاظ جغرافیایی به‌عنوان

**امنیت از مسائل ظریف علوم سیاسی است، بنابراین تصور اینکه می‌توان با استناد به یکسری شاخص‌ها امنیت کشوری را ارزیابی کرد بسیار خوشبینانه و نوعی ریسک به‌شمار می‌آید. این نوشته بر آن است تا به بخشی از علل کمبود یا فقدان امنیت در منطقه خاورمیانه بپردازد.**

چهارراهی به‌شمار می‌رود که سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا و حوزه آسیای مرکزی در آن نقطه به هم می‌رسند» (هوشی سادات، ۱۳۸۲، ۵). در واقع جایگاه محوری خاورمیانه در تاریخ به علت برخورداری از موقعیت راهبردی آن بوده است. موقعیت جغرافیایی، ویژگی‌هایی به این منطقه داده که همواره سیاست بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار داده است.

بعد دیگر این رویکرد مربوط می‌شود به تفاوت‌های فرهنگی موجود بین جمعیت منطقه. «خاورمیانه خرده نظام‌های فرهنگی و نژادی گوناگونی از قبیل فرهنگ‌های عربی، ترکی، بربرها، اقوام ایرانی (فارسی،

آذری، بلوچ)، عبری و آشوری را در خود جای داده است» (هوشی سادات، ۱۳۸۲، ۱۰)، که این تفاوت‌ها خود، موجب اختلاف و چه بسا نزاع می‌شود. با اینکه ادیان بزرگ اسلام، مسیحیت و یهودیت

در این منطقه پیروانی دارند، فرهنگ این منطقه به‌طور بنیادین بر پایه دین اسلام است. بنابراین تنوع اجتماعی و تکثرگرایی به‌عنوان اصل ساختاری در فرهنگ

اجتماعی در این حوزه جغرافیایی در نظر گرفته شده است بر همین اساس، از این منطقه به‌عنوان موزاییکی نام برده می‌شود که دارای شش وجه تکثرگرایی زیست محیطی، پلورالیسم نژادی در ابعاد ملی و منطقه‌ای، تنوع مذهبی، ساختار عمدتاً قبیله‌ای و خانوادگی، گروه‌های شغلی گوناگون و تفکیک طبقاتی می‌باشد (R. Anderson et dl 2009).

چنان‌که بدیع هم اشاره می‌کند، شورش و اعتراض متفاوتند (بدیع، ۱۳۸۰، ۱۰۶). آنچه در فرهنگ سیاسی منطقه یافت می‌شود در شورش تجلی می‌یابد و نه در حرکت‌های اعتراضی.



خود، جنگ‌های نیابتی در منطقه به راه انداخته‌اند.

جغرافیای انسانی خاورمیانه در نتیجه عوامل سیاسی درون و برون منطقه‌ای همواره با مناقشات قومی و مذهبی مواجه بوده، به‌ویژه آنکه با پایان جنگ جهانی اول و حمایت‌های بین‌المللی از حق تعیین سرنوشت، مرزهای ملی تعریف شد بدون آنکه به بسیاری از تفاوت‌ها توجه شود. برخی از مشکلات کنونی نیز ریشه در آن زمان دارد (هوشی سادات، ۱۳۸۲، ۶).

دولت‌های حاکم از ضعف مشروعیتی برخوردارند که باعث می‌شود تا امنیت حکومت و امنیت اجتماعی در معرض تهدید قرار گیرند. حکومتی که از مشروعیت پایینی برخوردار است، در قبال مداخله‌های خارجی، فوق‌العاده آسیب‌پذیر است (جی. مارتین، ۱۳۸۳، ۱۳۷). قدرت‌های بزرگ خارجی نیز با اهداف گوناگون به ناامنی در منطقه دامن زده و بر آتش آن می‌افزایند.»

#### منابع:

۱. هوشی سادات، محمد «تاریخ سیاسی اجتماعی خاورمیانه از عصر قدیم تا پسا عصر جدید» ۱۳۹۵، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم
۲. جی. مارتین، لی. نور «چهره جدید امنیت در خاورمیانه» ۱۳۸۳، ترجمه قدیر نصیری، انتشارات پژوهش‌کنده مطالعات راهبردی
۳. بدیع، برتران «دو دولت» ۱۳۸۰، ترجمه احمد نقیب زاده، مرکز باز شناسی اسلام و ایران
۴. کاظمی، حجت، مقاله «قبیله عمق راهبرد گروه‌های بنیادگرا: تجربه داعش در عراق و سوریه»، ۱۳۹۶، همایش الگوهای نظم منطقه‌ای در جهان پسا داعش

5. R. Anderson et dl . 2009,35.

6. lipman, Walter, quoted in the Many faces Of National Security in the Arab word, ed. Bahgat Kirany, pol nobel and pox Bryne, New York, st. Matrins press, 1993, p.2



خاورمیانه به علت برخورداری از منابع عظیم انرژی چون نفت و گاز و موقعیت ژئوپلیتیک آن، بین قدرت‌های بزرگ یک نوع رقابت و درگیری وجود دارد و این کشمکش در نهایت خود را به‌صورت ناامنی نشان می‌دهد.

از طرف دیگر آنکه قدرت‌های بزرگ، همواره در پیشبرد منافع خود با رقبای قدرت‌های دیگر تعارض پیدا خواهند کرد. این تعارضات و برخوردهای میان قدرت‌های بزرگ به‌صورت جنگ‌های نیابتی، لاجرم در نقطه‌ای که پتانسیل آن را دارد بروز می‌یابد. نیز می‌توان این ادعا را مطرح کرد که نفع قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه‌ای نا امن تأمین می‌شود تا نقطه‌ای ایمن با برخورداری از موقعیت حساس و انرژی‌های حیاتی.

دیدگاه معتقد به منبع درون منطقه‌ای ناامنی، منطقه و محیط آن را به لحاظ جغرافیایی و فرهنگی آن ذاتاً جنگ‌خیز و آشوب‌گرا می‌داند. در این حالت، راه چاره را نیز در دیکتاتوری مستبد و مقتدر می‌داند «خسونت، شیوه مشروع حکومت بر اقوام وحشی است».

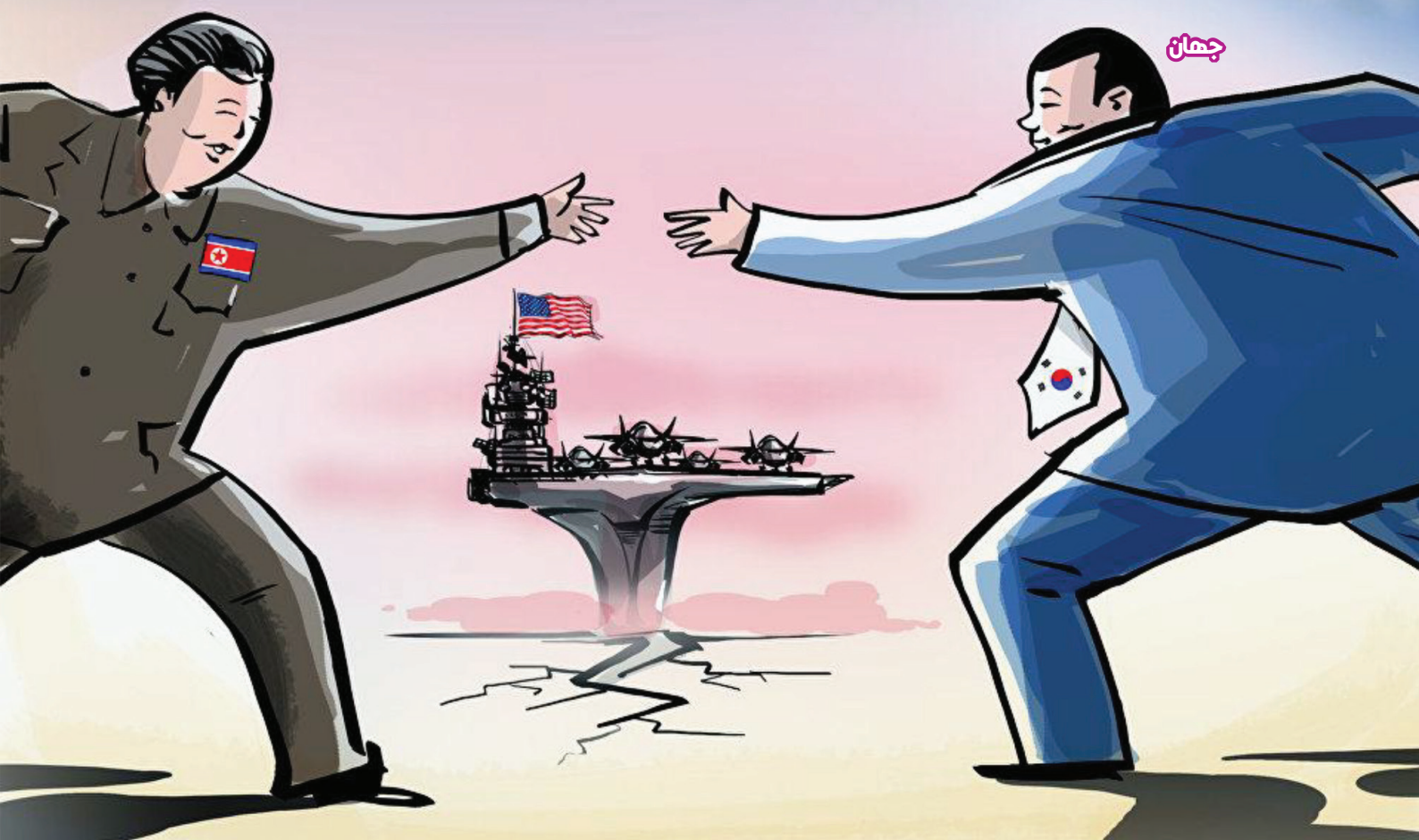
رویگرد دوم، عامل ناامنی را خارجی دانسته و معتقد است قدرت‌های در پیشبرد اهداف

تفاوت فرهنگی، طیف متنوعی از شکاف‌های هویتی را باعث شده که به‌صورت گروه‌های افراط‌گرا عمل می‌کنند. ویژگی مشترک همه این نیروها آن است که ساختار دولت – ملت را بر نمی‌تابند و در پی برهم زدن آن و بازتولید نظم منطقه‌ای‌اند (کاظمی، ۱۳۹۶، ۱).

در رویکرد دوم، آشوب و ناامنی موجود در منطقه، امری برون منطقه‌ای بوده و از جانب قدرت‌های بزرگ است.

چنان‌که گفته شد، موقعیت جغرافیایی خاورمیانه، ویژگی‌هایی به این منطقه داده که همواره سیاست بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار داده است. این منطقه از لحاظ ژئوپلیتیکی می‌تواند به‌خوبی موازنه قدرت را به نفع یا ضرر قدرت‌های بزرگ برهم زند، و به همین دلیل نیز در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، نگاه ابر قدرت آمریکا و شوروی پس از تقسیم اروپا به خاورمیانه معطوف شده بود (هوشی سادات، ۵، ۱۳۸۲). قدرت‌های بزرگ همواره با دخالت‌ها و اقدامات منفعت‌طلبانه خود از طریق تقسیم مرزها بدون توجه به مشترکات فرهنگی آن به ناامنی در آن دامن زده‌اند.

دو بعد را می‌توان در این مورد در نظر گرفت؛ اول آنکه بر سر تسلط و نفوذ در



## داستان جدایی دو کره



نگار رضایی

دانشجوی ارشد مطالعات منطقه دانشگاه تهران

### داستان جدایی دو کره

پیروزی متفقین در جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۵ و پایان ۳۵ سال سلطه ژاپن بر کره آغاز شد. در طرحی که قریب به اتفاق کره‌ای‌ها با آن مخالف بودند، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی توافق کردند که قیمومیت موقت کشور را از محل مدار ۳۸ درجه، برعهده گیرند. هدف از طرح قیمومیت کمک به ایجاد یک دولت موقت کره‌ای بود که «در موعدی مقرر مستقل و آزاد» شود.

در ۷ سپتامبر ۱۹۴۵، ژنرال مک‌آرتور اعلام کرد که سپهبد جان آرو هاج اداره امور کره

در نوامبر ۱۹۴۳ فرانکلین روزولت، وینستون چرچیل و چیانگ کای‌شک در کنفرانس قاهره با یکدیگر دیدار کردند تا در مورد سرنوشت کشورهای مستعمره ژاپن تصمیم بگیرند. در بیانیه‌ای که پس از این کنفرانس منتشر شد برای اولین بار به نام کره اشاره شد. سران قدرتمند اظهار کردند «اسارت مردم کره از نظر ما دور نشده و ما مصممیم تا در زمانی مقرر کره به کشوری آزاد و مستقل تبدیل شود». و بدین ترتیب تقسیم کره به کره شمالی و جنوبی پس از

این روزها با نگاهی گذرا به اخبار جهان این طور به نظر می‌رسد که شبه جزیره کره یک بار دیگر به کانون تنش‌ها و البته توجهات تبدیل شده است تا حدی که دبیر سازمان ملل از حوادث سوریه و یمن چشم می‌پوشد و آن را جدی‌ترین بحران این سال‌ها می‌خواند با این تفاوت که این بار بازی و مسیر حرکت بحران را کره شمالی تعیین می‌کند. فارغ از این که چرا آنچه در سوریه و یمن و میانمار اتفاق می‌افتد، برای آنتونیو گوترش و همکارانش آنقدر جدی نیست که آن‌ها را نگران کند، شاید برای شما هم جالب باشد که چرا دو کره آنقدر باهم اختلاف و دشمنی دارند؟

توسط نیروهای کمونیست سقوط کرد. پنج روز پس از حمله تردیدی باقی نماند که شکست نهایی از آن نیروهای کره جنوبی و متحدانش به خصوص آمریکا است. از این رو آمریکا سواحل کره را محاصره و مناطق صنعتی و مسکونی کره شمالی را بمباران کرد. ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۰، نیروهای آمریکایی در اینچئون واقع در ساحل غربی کره جنوبی پیاده و با حمله‌ای

برق آسا شهر سئول را اشغال کردند. از آن طرف، چین کمونیست به عنوان دفاع از مرزهای خود و به دلیل این که خود هدف بعدی نباشد،

در صحنه نبرد به نفع کره شمالی وارد شد. سه سال بعد دو کره با امضای آتش بس به خصومت‌ها پایان دادند و تقسیم کره دائمی شد. دو طرف توافق کردند که یک محدوده حائل ۴ کیلومتری در میان دو کشور به وجود بیاید که هیچ یک از دو کشور به آن وارد نشوند. این منطقه را منطقه غیرنظامی یا (DMZ) می‌نامند. در نتیجه جنگ کره (۵۳-۱۹۵۰) دو کره مجزا بر جا ماند که از زمان جنگ سرد تا امروز پابرجاست.

شوروی اجازه ادامه فعالیت این کمیته‌ها را می‌داد چون روابط دوستانه‌ای با شوروی داشتند. بعدتر دامنه این کمیته‌های موقت به سراسر کشور کشیده شد و کمونیست‌ها در پست‌های کلیدی قرار داده شدند تا آنکه «جمهوری دموکراتیک مردم کره» در نهم سپتامبر ۱۹۴۸ با نخست‌وزیری کیم ایل سونگ اعلام وجود کرد.

**از سال ۱۹۴۸ تا آغاز جنگ کره در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰، نیروهای مسلح هر دو طرف درگیر مجموعه‌ای از درگیری‌های خونین در مرز دو کشور بودند. در سال ۱۹۵۰، این درگیری‌ها با حمله کره شمالی به کره جنوبی به‌طور چشمگیری تشدید شد و در نهایت به جنگ کره انجامید.**

با این وجود، تقسیم کره، پس از بیش از یک هزاره اتحاد، به نظر هر دو رژیم غیرقابل قبول و موقتی می‌آمد. از سال ۱۹۴۸ تا آغاز جنگ کره در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰، نیروهای مسلح هر دو طرف درگیر مجموعه‌ای از درگیری‌های خونین در مرز دو کشور بودند. در سال ۱۹۵۰، این درگیری‌ها با حمله کره شمالی به کره جنوبی به‌طور چشمگیری تشدید شد و در نهایت به جنگ کره انجامید. ۲۸ ژوئن ۱۹۵۰ سئول

را برعهده خواهد داشت. آن‌ها سینگمان ری، یک کره‌ای ضد کمونیسم را که پس از دهه‌ها تبعید در آمریکا به کره بازگشته بود گزینه مناسبی برای اداره کشور می‌دانستند چون دوست آمریکایی‌ها محسوب می‌شد. دولت کره جنوبی، تحت نظارت ری، چند عملیات نظامی علیه شورشیان دست چپی که با دولت درگیر نبرد مسلحانه شده بودند

انجام داد. آمریکا مسئله آشتی

دو کره را در پاییز ۱۹۴۷ در سازمان ملل مطرح کرد.

سازمان ملل در نوامبر ۱۹۴۷ قطعنامه‌ای منتشر کرد که باید انتخابات آزاد برگزار شود

و نیروهای خارجی کشور را ترک کنند و کمیسیونی برای کره در سازمان ملل تشکیل شود. در اوت ۱۹۴۸، سینگمان ری علی‌رغم احزاب چپ انتخابات را تحریم کرده بودند، به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور کره جنوبی انتخاب شد و به‌طور رسمی قدرت را از ارتش آمریکا تحویل گرفت. همزمان با این اتفاقات، در شمال، کره‌ای‌ها شاخه‌های بسیج مردمی را برای کمیته مقدمات استقلال کره سازماندهی کردند. ارتش





و قاره پیما، در پایان سال ۲۰۱۷ میلادی اعلام کرد به یک قدرت و کشور اتمی تبدیل شده است. این اعلام آنقدر برای آمریکا سخت بود که این کشور خیلی زود تجهیزات، زیردریایی‌ها و ناوهای هواپیمابر اتمی و بمب افکن‌های راهبردی خود را برای برگزاری رزمایش‌های مختلف در کنار ژاپن و کره جنوبی به منطقه فرستاد و بارها از آن‌ها برای نشان دادن بازوی نظامی خود استفاده کرد.

کره شمالی با شعار اینکه تسلیحات اتمی و موشک‌های قاره پیما این کشور فقط علیه آمریکا است ابتدا حساب واشنگتن را از دیگران جدا کرد و در گام بعدی تلاش کرد تا روابط با کره جنوبی را بهبود بخشد. این کشور اما برای این منظور به یک فرصت نیاز داشت که المپیک زمستانی این فرصت را پیش روی پیونگ یانگ قرار داد.

و اقتصادی پیونگ یانگ استفاده می‌کند به همین دلیل از پیمان منع تکثیر تسلیحات هسته‌ای خارج می‌شود، این مذاکرات به بن‌بست رسید. از آن زمان یک وقفه طولانی در روابط طرفین حاصل شد به طوری که کره شمالی اعلام کرد به دلیل سیاست‌های خصمانه و دشمنی کینه‌توزانه آمریکا، از این گفت و گوها نیز خارج می‌شود. در همین اثنا کره شمالی فرصت را غنیمت شمرد و با شعار تقویت نیروی بازدارندگی هسته‌ای به سمت آزمایش‌های هسته‌ای بیشتر روی آورد و هر روز در این عرصه و ساخت تسلیحات اتمی قدرت بیشتری پیدا کرد. کره شمالی برای آنکه به گفته خودش بتواند با دشمنی آمریکا مقابله کند، در جبهه‌ای دیگر قدرت موشکی بالستیکش را تقویت کرد و پس از بارها آزمایش‌های اتمی و موشکی بالستیک

از دهه ۱۹۹۰، با لیبرالتر شدن دولت‌های کره جنوبی و مرگ بنیانگذار کره شمالی کیم ایل سونگ و جانشینی پسرش کیم جونگ ایل، دو طرف گام‌های نمادین کوچکی برای الحاق احتمالی دو کره برداشته‌اند. در ابتدای سال ۲۰۱۸ (۱۰ دی ۱۳۹۶) دو کره (کره شمالی - کره جنوبی) اولین دور مذاکرات جدی خود را در روستای مرزی بین دو کشور شروع نمودند. آمریکا و ژاپن در کنار روسیه، چین، کره شمالی و کره جنوبی اصلی‌ترین بازیگران شبه جزیره کره هستند که از سال ۲۰۰۳ میلادی در چارچوب مذاکرات شش جانبه پکن برای حل بحران در این منطقه با یکدیگر در گفت و گو بوده‌اند. با این وصف در پایان سال ۲۰۰۸ میلادی وقتی کره شمالی اعلام کرد آمریکا از این ساختار برای جلوگیری از فعالیت‌های علمی، فنی

کره شمالی که از سال ۲۰۱۵ میلادی هیچ رایزنی و گفت و گویی با کره جنوبی برگزار نکرده بود پس از پیام سال نو «کیم جونگ اون» رهبر این کشور در باره بهبود روابط دو کره با استفاده از فرصت المپیک، شرایط را برای شروع یک عصر نوین در مناسبات در حاشیه بحران در شبه جزیره کره به وجود آورد. کره جنوبی که می‌دانست برگزاری المپیک در سایه تهدیدهای نظامی میسر نیست و ناامنی می‌تواند این رقابت‌ها را به شکست بکشاند از پیشنهاد طرف شمالی استقبال کرد و راه، برای اولین دور از گفت و گوهای دو طرف با هدف حضور کره شمالی در المپیک باز شد.

کره شمالی در راستای راهبرد بازدارندگی و با استفاده از اصل غافلگیری، ناگهان تصمیم خود را برای اعزام یک هیات بلند پایه به ریاست «کیم یونگ نام» رییس مجلس عالی این کشور به مراسم المپیک اعلام کرد. این کشور برای اینکه مهر تأیید بر دوره بهبود روابط دو کشور بزند خواهر کیم جونگ اون را نیز جزو اعضای این هیات قرار داد و با این حساب، بلند پایه‌ترین مقام‌های کره شمالی برای نخستین بار از سال ۱۹۵۳ میلادی یعنی پس از پایان جنگ کره، راهی سئول شدند. در این شرایط طرفین گفت و گوهای مشروحو انجام دادند، کره شمالی برگ برنده دیگر خود را رو کرد و دعوتنامه رهبر این کشور در اختیار کره جنوبی قرار گرفت با این مضمون که از «مون جایه این» رییس جمهور کره جنوبی برای سفر به کره شمالی دعوت شده است. کره شمالی با در پیش گرفتن چنین راهبردی توانست ابتدا چین و روسیه را نیز با خود همراه کند به طوری که مسئولان ارشد چین و روسیه خیلی زود از جامعه بین‌المللی دعوت کردند تا از کره شمالی و بهبود روابط دو کره حمایت کنند.

اگرچه آمریکا، ژاپن و کره جنوبی با تحریم‌های شدید خود در کنار دیگر اعضای شورای امنیت فشار زیادی بر کره شمالی وارد کرده اند اما سیاست کره شمالی در مقابله با آمریکا برای منزوی سازی واشنگتن تا اندازه زیادی موثر واقع شده است. کره شمالی اکنون از حمایت چین و روسیه و بسیاری کشورهای دیگر برای توسعه روابط با کره جنوبی برخوردار شده است. با این حساب کره شمالی اکنون زمینه، شرایط و کفه ترازو را به نفع خود سنگین کرده است و اگر آمریکا بخواهد از این مخصمه فرار کند طبیعتاً راهی جز رایزنی و مذاکره نخواهد داشت. عصبانیت رهبران آمریکا و ژاپن از سیاست‌های اخیر کره شمالی و نگرانی آشکار آن‌ها از بهبود روابط دو کره، موفقیت سیاست و راهبرد جدید کره شمالی را نشان می‌دهد و به نظر می‌رسد پیونگ یانگ با در پیش گرفتن یک برنامه تدوین شده در تلاش است تا به جای اینکه خودش برای مذاکره تحت فشار قرار گیرد دیگر بازیگران اصلی شامل آمریکا و ژاپن را به میز مذاکره بکشاند تا از قدرت چانه زنی بالایی با آن‌ها برخوردار باشد. ▶

آمریکا و ژاپن در کنار روسیه، چین، کره شمالی و کره جنوبی اصلی‌ترین بازیگران شبه جزیره کره هستند که از سال ۲۰۰۳ میلادی در چارچوب مذاکرات شش جانبه پکن برای حل بحران در این منطقه با یکدیگر در گفت و گو بوده‌اند. با این وصف در پایان سال ۲۰۰۸ میلادی وقتی کره شمالی اعلام کرد آمریکا از این ساختار برای جلوگیری از فعالیت‌های علمی، فنی و اقتصادی پیونگ یانگ استفاده می‌کند به همین دلیل از بیمان منع تکثیر تسلیحات هسته‌ای خارج می‌شود، این مذاکرات به بن‌بست رسید.





## مسئله امنیت رژیم اسرائیل در خاور میانه

محمدعلی یوسف‌نژاد

دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران

### ۱- هزینه‌های امنیتی اسرائیل در جنگ مستقیم

شاید تاحدودی جنگ ۱۹۵۶ (کانال سوئز). با آنکه رژیم اسرائیل در نبرد با اعراب مانع دسترسی آنان به اهداف موردنظرشان می‌شد، ولیکن شرایط همواره برایش سهل و آسان نبود. به‌ویژه هزینه‌های زیادی که در برخی از نبردها بر او وارد می‌شد. همچون جنگ یوم کیپور که ۲۵۶۹ نفر از ارتش اسرائیل کشته و حدود ۶۵۰۰ نفر نیز زخمی شدند. همچنین اقتصاد اسرائیل پس از این جنگ، تا ۶ ماه فلج شده بود و ارتش، تعداد زیادی تانک، هواپیما و تجهیزات نظامی از دست داده بود و نیز بحران سیاسی پس از آن، دامن‌گیر این رژیم شد. از طرفی دیگر جنگ‌های اول (۱۹۸۲) و دوم (۲۰۰۶) با لبنان نیز برای اسرائیل متحمل هزینه‌هایی شد. همانطور که شیمون پرز در کتاب خاورمیانه جدید خود پس از آنکه از قدرت نظامی

رژیم اسرائیل، ساختار فرهنگی، اقتصادی، دینی و سیاسی ناهمگونی با خاور میانه دارد، و همواره به‌عنوان دشمن شماره یک دولت عربی نگریده می‌شد. اختلافات میان رژیم اسرائیل و اعراب، منجر به ۶ نبرد مابین آن‌ها گردید (با احتساب دو جنگ لبنان) که در اکثر این پیکارها، اعراب، آنچنان که باید و شاید به اهداف استراتژیکی و نظامی خود دست نیافتند و رژیم اسرائیل به‌خصوص در جنگ ۱۹۶۷ (جنگ ۶ روزه) توانست ضربات سختی به اعراب وارد سازد و از طرفی بر توانایی‌های خود بیافزاید. معمولاً دولت‌های عرب پس از هر شکست، به سرعت به فکر جبران آن می‌افتادند و تاحدودی سعی در حفظ اعتبار خود داشتند. همانند جنگ‌های ۱۹۷۳ (یوم کیپور) یا

**امنیت همواره به‌عنوان مقوله اصلی در اسرائیل مدنظر بوده است. و شاید مهم‌ترین دغدغه این رژیم، امنیت آن است. این یادداشت سعی در تشریح مسئله امنیت رژیم اسرائیل در جنگ با اعراب و نیز به مقوله امنیت این رژیم در حال و آینده می‌پردازد.**



### ۳- امنیت رژیم اسرائیل؛ حال و آینده

سیاست بازدارندگی اسرائیل از زمان تشکیل این رژیم در ۱۹۴۸ تاکنون با شدت و حدت ادامه یافته است. بی‌شک این سیاست در دوران زمامداری دو حزب کارگر و لیکود به صورت‌های گوناگون دنبال می‌شود. اما آنچه که حائز اهمیت است این مقوله می‌باشد که امنیت رژیم اسرائیل، بدون تردید با محیط پیرامونی آن ارتباط مستقیم و ناگسستنی دارد. همانگونه که نو واقع‌گرایان منافع ملی را علاوه بر داخل، در خارج از مرزهای سرزمینی دنبال می‌کنند، بی‌شک امنیت رژیم اسرائیل نیز منوط به اوضاع منطقه است.

همانطور که در ابتدای تشکیل این رژیم تا اواخر قرن بیستم مناقشات دولت‌های خاور میانه با آن همواره دیده می‌شد، در سال‌های اخیر مجموعه عواملی منجر به آن گردید که امنیت اسرائیل بهتر تأمین شود و با آسودگی بیشتری ادامه پیدا کند. مسائلی مانند: پیمان‌هایی همچون اسلو یا کمپ دیوید در سال‌های پایانی قرن بیستم، افول ناسیونالیسم عرب که تا مدت‌ها به‌عنوان عامل وحدت‌بخش اعراب علیه

و تعاریف خاص خود را دارند. مدل مورد توجه ما اولی است چرا که در منطقه خاور میانه این مدل یعنی امنیت از طریق کاربرد قدرت برای مهار قدرت رایج است. مورگان آن را همان سیاست بین‌المللی سنتی می‌نامد که اغلب از آن به تأمین امنیت از طریق موازنه قوا نام برده می‌شود. و این مدل را در خاورمیانه رایج می‌داند. (۳)

با توجه به آنکه جنگ مستقیم برای اسرائیل سودمند نیست، این رژیم سعی در نوعی بازدارندگی دارد. او که تلاش می‌کند از نبرد مستقیم با دُول خاور میانه و اتحاد آنان با یکدیگر جلوگیری نماید، در جهت افزایش قدرت خود نیز، روزبه‌روز بر تسلیحاتش می‌افزاید و سیاست بازدارندگی را به پیش می‌برد.

برطبق گزارش دیوید آلبرایت، اسرائیل ۱۱۵ کلاهک هسته‌ای دارد (اگرچه داشتن آن را رد یا تأیید نکرده است). از طرف دیگر سیستم‌های ضد موشکی همانند پیکان، فلاخن (سپر) داود، گنبد آهنین و نیز موشک‌های بالستیک و هواپیماهای جنگی پیشرفته در جهت سیاست بازدارندگی این رژیم به کار گرفته می‌شوند.

رژیم اسرائیل در برابر اعراب به اغراق‌گویی می‌پردازد! به بی‌فایده بودن جنگ با اعراب اشاره می‌کند (۱). از سوی دیگر با وقوع انقلاب ۱۹۷۹ در ایران و روی کار آمدن جمهوری اسلامی در این کشور، سیاست ایران نیز در قبال اسرائیل به کلی تغییر یافت و اسرائیل به‌عنوان دشمن شماره یک جمهوری اسلامی شناخته شد و همچنین رشد گروه‌های حامی ایران در منطقه از جمله حزب‌الله لبنان نیز به‌طور کلی بر این مسئله که جنگ برای رژیم اسرائیل هزینه‌آور است صحنه گذاشت و این رژیم سعی می‌کند تا حدود زیادی از جنگ مستقیم با دولت‌های منطقه دوری کند.

### ۲- مدل امنیتی رژیم اسرائیل

مورگان از ۵ مدل تأمین امنیت نام می‌برد که شامل: امنیت از طریق کاربرد قدرت برای مهار قدرت، امنیت از طریق کنسرت، امنیت از طریق مدیریت دسته جمعی چندجانبه، امنیت در جامعه امنیتی تکثرگرا و امنیت از طریق هم‌گرایی می‌باشد. (۲)

بی‌شک به دنبال تشریح هریک از مدل‌ها مذکور نیستیم ولی هر کدام از موارد نامبرده شده در یک منطقه خاص اعمال می‌گردند

## پانوشت:

- ۱- پرز، شیمون، ترجمه عدنان قارونی، خاورمیانه جدید، مرکز مطالعات و پژوهش‌های راهبردی آسیا، چاپ اول، ۱۳۷۶
- ۲- ای. لیک، دیوید و ام. مورگان، پاتریک. ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، نظم‌های منطقه‌ای؛ امنیت‌سازی در جهانی نوین، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ سوم، ۱۳۹۵
- ۳- همان
- ۴- کینزر استیون، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، صف‌آرایی جدید در خاورمیانه، نشر پیکان، چاپ اول، ۱۳۹۲

بیست میلیون فلسطینی زندگی خواهند کرد(۴)، اتحاد گروه‌های فلسطینی همانند حماس و فتح، نفوذ گسترده ایران در منطقه و قدرت یافتن گروه‌های حامی ایران در سوریه، لبنان، عراق و یمن و عواملی اینچنینی منجر به بحران شدید امنیتی رژیم اسرائیل در آینده خواهد شد. همانطور که چارلز فریلیخ، معاون سابق مشاور امنیت ملی اسرائیل و عضو ارشد مرکز بلفر در دانشگاه هاروارد در کتاب جدید خود با نام «امنیت ملی اسرائیل» به‌طور کلی بیان می‌کند اسرائیل در طول تاریخ خود هیچ‌گاه به این میزان امنیت نداشته است اما این شرایط، بلندمدت و همیشگی نیست و ممکن است به‌سرعت تغییر کند.

اسرائیل مطرح بود، فروپاشی شوروی که در دوران خود به‌عنوان وزنه‌ای برای دولت‌های عربی محسوب می‌گردید، همچنین رشد و گسترش تروریسم و افراط‌گرایی در منطقه که باعث شده است کشورهای منطقه درگیر امنیت‌سازی در مرزهای خود شوند و قدرت آنان کاهش یابد و عواملی از این دست منجر به بهبود امنیت رژیم اسرائیل در خاور میانه گردید. اما امنیت کنونی این رژیم ناپایدار است چراکه اکثر تحلیل‌گران معتقدند امنیت رژیم اسرائیل در آینده رو به افول خواهد رفت. عواملی همانند رشد روزافزون جمعیت فلسطینی در برابر جمعیت اسرائیلی، که به گفته استیون کینزر در سال ۲۰۵۰، هشت میلیون یهودی در کنار

